

وحدت یا توحید؟!!

نگرشی بر

نظریه استاد حسن زاده آملی

حسن میلانی

تفسیر هستی چیست، و رابطه خداوند با خلق چگونه است؟!!

آیا عالم آفریده خداوند است؟!

یا اینکه خود خداوند به صورت زمین و آسمان و انسان و جن و فرشته و سنگ و چوب و... پیوسته در رقص و نمود و تجلی و ظهور است؟!

پیروان نظریه "وحدت وجود" برآنند که بین "خالق و خلق" هیچ‌گونه جدایی و غیریت و دوگانگی حقیقی وجود نداشته و وجود آن دو عیناً یکی است. با توجه به انتشار و توسعه روزافزون عقیده مزبور، این نوشته کوتاه به ارزیابی و ابطال اعتقاد ایشان، و اثبات و توضیح معنای "تباین و جدایی ذاتی خالق و مخلوق" می‌پردازد.

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام بر تو

که لالافر توحید را از صدف وحی نمایاندي
و جویندگان معرفت راستین را بر افق مبین والاترین براهین نشاندي
و سوختگان کویر اوهام را به زلال علم و هدایت راهنمون گشتی

اللهم عجل فرجه
واسلك بنا علي يديه منهاج الهدي
والمحجة العظمي
والطريقة الوسطي
التي يرجع إليها الغالی
ويلحق بها التالی

فهرست

- اشیا آفریده خداوندند، یا اجزای وجودی او؟!..... ۶
اشیا آفریده خداوندند، یا اجزای وجودی او؟!..... ۶
تفسیرات گوناگون وحدت وجود!!..... ۴۳
تفسیرات گوناگون وحدت وجود!!..... ۴۳
اشراقات و الهامات فلسفی و عرفانی!!..... ۵۰

- اشراقات و الهامات فلسفي و عرفانی!!.....۵۰
- نظرات برخي بزرگان در مورد "وحدت وجود".....۶۱
- نظرات برخي بزرگان در مورد "وحدت وجود".....۶۱

تفسیر هستی چیست، و رابطه خداوند با خلق چگونه است؟! آیا عالم آفریده خداوند است؟! یا اینکه خود خداوند به صورت زمین و آسمان و انسان و جن و فرشته و سنگ و چوب و... پیوسته در رقص و نمود و تجلی و ظهور است؟! در این باره دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد:

دیدگاه دهریان: جهان هستی، حقیقتی ازلی و ابدی است که پیوسته به صورت‌های مختلف درمی‌آید و خالق و آفریننده‌ای در کار نیست.

دیدگاه فیلسوفان: عالم، صادر (پدید آمده) از ذات خداوند است.

دیدگاه اهل عرفان (وحدت وجودیان): جهان هستی، همان حقیقت وجود خداوند است که هر لحظه به صورتی درمی‌آید و خالق و مخلوقی در کار نیست.^۱

عقیده اهل برهان و ادیان: جهان هستی، مخلوق و آفریده خداوند متعال است، و اشیا نه پدید آمده از ذات خداوندند، و نه جلوه یا صورت یا اجزای وجود او.^۲

پیروان نظریه وحدت وجود، برآنند که بین خالق و خلق هیچ‌گونه جدایی و غیریت و دوگانگی حقیقی وجود نداشته، و وجود آن دو عیناً یکی است. با توجه به انتشار و توسعه روزافزون عقیده مزبور، این نوشته کوتاه به ارزیابی و ابطال اعتقاد ایشان، و اثبات و توضیح معنای تباین و جدایی ذاتی خالق و مخلوق می‌پردازد. از آنجا که سخنان وحدت وجودیان در همه جا اصل و اساس واحدی دارد این نوشته کوتاه و مختصر نوشته شد، طالبان تفصیل می‌توانند به سایر نقدهای مؤلف بر آرای ایشان رجوع نمایند.

قم، حسن میلانی Milani_Qom@yahoo.com

۱. با توجه به تناقضات شدیدی که در فرآورده‌های مکاتب فلسفی و عرفانی ما وجود دارد ارائه عقیده آنان به طور خلاصه و منسجم ناممکن است. گرچه این اختلافات تنها در ظاهر و گونه‌های تبیین عقاید آنان خلاصه می‌شود و گر نه اصول و مبانی و نتایج افکار آنان يك چیز بیش‌تر نیست. رجوع کنید به فصل "تفسیرات گوناگون وحدت وجود"؛ نیز به اسفار ۱ / ۱۲۸ - ۱۲۹.

۲. بر خلاف آنچه مشهور است و اکثریت گمان می‌کنند که مکتب فلسفه، مکتب عقل و برهان است، حقیقت این است که بهترین براهین در مدرسه علوم آسمانی یافت می‌شود و اندیشه‌های بشری و فلسفی و عرفانی بر اساس تخیلات و اوهام دور از واقع بنا نهاده شده است. این مطلب را تا حدودی در این نوشته نشان خواهیم داد و بیان مفصل آن را به محل مناسب آن وا می‌نمیم.

فصل اول

اشیا آفریده خداوندند، یا اجزای وجودی او؟!۱

اشیا آفریده خداوندند، یا اجزای وجودی او؟!۱

پیش از آنکه گفته‌های وحدت وجودیان را مورد نقد و بررسی مفصل قرار دهیم، به فشرده عقیده آنان و پاسخ اجمالی آن اشاره می‌کنیم: ۱

۱. برای یافتن مبانی پاسخ‌هایی که در این نوشته آمده است رجوع شود به کتاب "فرا تر از عرفان" مباحث: ارکان شناخت صحیح آفریدگار و آفریدگان؛ آفرینش و خلقت، نه تطوّر و صدور؛ تباین ملاک خالقیت؛ اشتباه معرفت بشری در شناخت معنای

در کتاب "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" به منظور تبیین دیدگاه‌های وحدت وجودیان و دفاع از آن چنین آمده است:

تعیّن بر دو قسم است:

۱. تعیّن تقابلی، مانند: تعیّن وجود انسانی در مقابل انسان دیگر

۲. تعیّن احاطی، مانند: احاطه و فراگیری کل نسبت به جزء

کتاب مزبور بر اساس این تقسیم، نسبت وجود خدا و خلق را از قسم دوم دانسته و مدعی است: همان‌طور که وجود اجزای یک چیز، خارج از کل آن‌ها نمی‌باشد، تمامی اشیای جهان هستی نیز وجودی خارج از وجود خداوند نداشته، و یکتایی خداوند چیزی جز یکتایی مجموعه اشیاء نیست.

نادرستی این تقسیم کاملاً روشن است زیرا:

الف) چنانچه ما موجودات مختلف را به طور مستقل مورد توجه قرار دهیم، وجود هر یک از آن‌ها جدا از دیگری بوده، و در مقابل آن خواهد بود. ولی هرگاه چند فرد از همان موجودات را به عنوان مجموعه واحدی فرض کنیم، وجود هر یک از آن‌ها جزئی از کل آن‌ها بوده، و هیچ جزئی دارای وجود خارج از کل آن‌ها نخواهد بود. بنابراین، تقسیم مذکور صرفاً بر اساس امری اعتباری بوده، و دارای ملاک واقعی نمی‌باشد، بلکه به نحوه نگاه ما به آن‌ها از حیث جزئی از کل یک مجموعه بودن یا جدا جدا بودن بستگی دارد.

ب) در این تقسیم، به طور کلی از وجود ذاتی که فراتر از داشتن جزء و کل و مقدار و عدد می‌باشد (خالق متعال)، غفلت شده است. چه اینکه این تقسیم، مخصوص وجود مخلوقات، و اشیای متجزی و قابل زیاده و نقصان، و دارای جزء و کل می‌باشد، در حالی که ذات خداوند متعال اصلاً دارای اجزا نبوده، و فراتر از آن است که به ویژگی‌ها و صفات و خصوصیات مخلوقات خود - که دارای اجزاء و قابل زیاده و نقصان می‌باشند - وصف گردد. تقسیم صحیح این است که گفته شود:

موجود، بر دو قسم است:

۱. موجود عددی و مخلوق و حادث، که دارای اجزای مختلف و متعدد می‌باشد.

۲. موجود فراتر از داشتن جزء و کل و مقدار و عدد.

توحید؛ اوهم پیرامون معنای وحدت خداوند؛ نقد برهان فلسفی اثبات واجب الوجود؛ شناخت مخلوقات، تنها راه شناخت خداوند؛ افسانه وجود مجردات و...

لازم به ذکر است که عقیده وحدت وجود یک تهاجم فرهنگی دیرینه و کهنسال است که از جانب مخالفان خاندان نبوت علیهم‌السلام و برای مقابله با فرهنگ توحیدی ایشان پای آن به درون اسلام باز شده است. ما در این نوشته تنها به بررسی جنبه‌های عقلی و برهانی و دینی مسأله پرداخته‌ایم. برای اطلاع از تاریخ حیات این نظریه در هند و آسیای شرقی و بین‌النهرین و یونان، در جهان قبل از اسلام تا زمان معاصر به تحقیقات محققین در خصوص آن مراجعه شود.

۱. وحدت بر دو قسم است: الف) وحدت حقیقی، ب) وحدت اعتباری. واحد حقیقی آن است که اصلاً جزء و کل ندارد، ولی واحد اعتباری به هر موجودی گفته می‌شود که ذات آن دارای اجزای مختلف است، و ما می‌توانیم مجموعه اجزای آن را واحد فرض کنیم. تصوّر وحدت حقیقی در مورد وجود مخلوقات محال است، چنانکه واحد حقیقی هم جز ذات اقدس خداوند متعال مصداقی ندارد.

قسم اول را می‌توان به دو قسم دیگر تقسیم کرد، زیرا افراد آن گاهی این‌گونه با هم سنجیده می‌شوند که هر يك از آن‌ها وجودي متمایز و جدا و خارج از دیگری داشته باشند، مانند: وجود يك نفر انسان در مقابل فرد دیگر، و نیز مانند: وجود هر يك از اعضاي بدن انسان در مقابل عضو دیگر؛ و دیگرگاه مجموعه‌اي از آن افراد با همدیگر مورد توجه قرار می‌گیرند به گونه‌اي که هر يك از آن‌ها - در عین اینکه وجودي جدا از دیگری دارد - جزئي از کل آن مجموعه محسوب می‌گردد مانند: وجود يك نفر از افراد انسان در مقابل کل آن‌ها، و نیز مانند: وجود هر يك از اعضاي انسان نسبت به کل بدن او.

اما در مورد قسم دوم - که همان ذات اقدس خداوند است - تمامی این تصورات نادرست است، زیرا او - جل و علا - موجودي است فراتر از داشتن زمان و مکان و شکل و صورت و مقدار و اجزا. وجود او - تبارك و تعالی - با وجود سایر اشیا که مخلوقاتِ اویند تباین ذاتی داشته، و تصور معنای جزء و کل و احاطه وجودي و داخل یا خارج بودن اشیا از ذات او از اساس باطل و نادرست است. درون بودن یا بیرون بودن از ویژگی‌های (ملکه و عدم) موجودي است که مخلوق و عددي و دارای اجزا و شکل و صورت باشد، و توصیف ذات خداوند متعال به احاطه وجودي و جزء و کل و درون و بیرون داشتن صحیح نیست.^۱

بر این اساس روشن می‌شود تقسیمی که در کتاب مورد اشاره بیان شده است، اولاً تقسیمی اعتباري و بدون ملاک واقعي بوده، به نحوه نگاه و ملاحظه ما نسبت به اشیا بستگی دارد. ثانیاً تصور آن تنها در مورد قسم اول از دو قسمی که توضیح دادیم (یعنی تنها در مورد موجود حادث و دارای جزء) ممکن است، در حالی که غیریت وجود خدا و خلق، از جهت تباین و تفاوت ذاتی آن‌ها، و به این‌گونه است که مخلوق، حقیقتی قابل وجود و عدم، حادث، پذیرای زیاده و نقصان، دارای اجزا و ابعاد است؛ ولی خداوند متعال فراتر از این است که جزء و کل، مقدار، زمان، مکان، شدت و ضعف،^۲ کوچکی و بزرگی و... داشته باشد. امام جواد علیه‌السلام می‌فرمایند:

إن ما سوى الواحد متجزئ، والله واحد أحد لا متجزئ ولا متوهم بالقلّة والكثرة، وكل متجزئ أو متوهم بالقلّة والكثرة، فهو مخلوق دال على خالق له.^۳

همانا غیر از خداوند یکتا، همه چیز دارای اجزا است؛ و خداوند بی‌مانند نه دارای اجزا است، و نه قابل تصور به پذیرش کمی و زیادی می‌باشد. هر چیزی که دارای اجزا بوده، یا قابل تصور به پذیرش کمی و زیادی باشد مخلوق است، و دلالت بر این می‌کند که نیازمند به خالق است.

۱. تقسیم بندی ناقص و نادرست: الف: موجوداتی که افراد آن در مقابل یکدیگرند، مانند انسانی در مقابل انسان دیگر. ب: موجوداتی که برخی در احاطه برخی دیگرند مانند وجود جزء در مقابل کل.

تقسیم بندی کامل و درست: الف: موجود دارای مقدار و اجزا مخلوق. ب: موجود بدون جزء و کل و مقدار و عدد و زمان و مکان (خالق).

۲. با مراجعه به متون فلسفی و عرفانی کاملاً روشن می‌شود که اعتقاد اهل فلسفه و عرفان به تفاوت داشتن افراد وجود از جهت شدت و ضعف، هیچ تصویری جز تفاوت آن‌ها از جهت کوچکی و بزرگی‌شان نداشته، و اعتقاد به تشکیک وجود ثبوتاً و اثباتاً نادرست است.

۳. التوحید، ۱۹۳؛ کافی، ۱ / ۱۱۶؛ بحارالانوار، ۴ / ۱۵۳.

اینک به توجه به اهمیت مسأله توحید، مطلب مذکور را به طور مفصل از کتاب نام‌برده نقل کرده، و پس از آوردن نصوصی دیگر از اهل عرفان درباره وحدت وجود، به پاسخ آن اشاره می‌کنیم.

وحدت یا توحید؟!

در کتاب "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" تحت عنوان "تعیّن اطلاقی و احاطی واجب به بیان کامل اهل توحید" آمده است:

اکنون شایسته است که تعیین موعود را بر مبنای رصین و قویم وحدت شخصیه وجود به بیان کمال اهل توحید عنوان و تقریر کنیم، تا وحدت از دیدگاه عارف با حفظ کثرت مبین شود، و در عین حال که "غیرتش، غیر در جهان نگذاشت" ۱ تمیّز او از غیر معلوم گردد.

تعیّن بر دو وجه متصور است یا بر سبیل تقابل، و یا بر سبیل احاطه که از آن تعبیر به احاطه شمولی نیز می‌کنند، و امر امتیاز از این دو وجه بدر نیست. زیرا که شیء از مغایر خود ممتاز است به اینکه صفی خاص در این شیء است و صفی دیگر مقابل آن صفت در شیء مغایر آن، چون تمایز مقابلات از یکدیگر که در این تمایز، ممتازان تعدد واقعی خارجی از یکدیگر دارند، چون تمایز زید از عمرو، و بقر از غنم، و حجر از شجر، و نحو آن‌ها، این وجه تمایز و تعیّن بر سبیل تقابل است.

وجه دوم که بر سبیل احاطه است چنان است که صفی برای این متمیّز ثابت است و برای متمیّز دیگر ثابت نیست، چون تمیّز کل از آن حیث که کل است نسبت به اجزایش، و تمیّز عام از آن حیث که عام است نسبت به جزئیاتش.

امارات تمیّز در قسم اول که تمیّز تقابل بود ناچار خارج از متعیّن است، زیرا که بدیهی است آن امارات نسبت‌هایی است که از امور متقابل پدید آمده است. اما در قسم دوم ممکن نیست که امارات تمیّز، امر زائد بر متعیّن باشد، چه اینکه بدیهی است به عدم آن امر که فرض زائد بودنش شد حقیقت متعیّن منتفی می‌گردد، و به وجود او حقیقت متعیّن متحقّق می‌گردد. زیرا که حقیقت کل همانا که کلیت او به اعتبار احاطه او به اجزایش تحقق می‌یابد، و به این احاطه از اجزایش امتیاز پیدا می‌کند. و همچنین عموم عام، عموم او به اعتبار احاطه او به خصوصیات و جزئیات و جامع بودنش مر آن خصوصیات را است، و به این احاطه از خواص خود امتیاز می‌یابد، و شک نیست که هیئت مجموعه و صور احاطیه‌ای که اشیاء راست برای آن‌ها حقیقی و رای این خصوصیات و احدیت جمع آن‌ها نیست.

حال گوئیم که تعیّن واجب تعالی از قبیل قسم دوم است زیرا که در مقابل او چیزی نیست، و او در مقابل چیزی نیست تا تمیّز تقابلی داشته باشد... خلاصه مطلب این که تمایز و تعیّن دو چیز و جدای از یکدیگر، به بودن صفاتی و خصوصیات در این یکی است که مقابل آن صفات در آن دیگر هم ثابت است که هر يك از این دو واجد صفاتی خاص است و به آن صفات از یکدیگر متمایزند، در این دو صورت آن دو تمایز تقابلی دارند. و ظاهر است که امارات تمیّز در این قسم خارج از متعیّن است زیرا که آن‌ها نسبت‌هایی‌اند که از امور متقابل پدید می‌آیند، به مثل چون امارت تشخّص زید از عمرو، که هر يك به صفاتی که دارا است متمیّز از دیگری است. اما تعیّن و تمیّز متمیّز محیط و شامل به مادونش، چون تمیّز کل از آن حیث است که کل است، به صفی است که برای کل است، و از اسماء مستأثره اوست، و خارج و زائد از او نیست، بلکه به وجود او متحقّق و به عدم او منتفی است. و چون هیچ جزء مفروض کل بدان حیث که کل است منحاز از کل نیست زیرا که کل

۱. این شعر از شبستری است که می‌گوید:

غیرتش غیر در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد

مثنوی گلشن راز

نسبت به مادونش احدیت جمع دارد، لاجرم تمایز بین دو شیء نیست، بلکه يك حقیقت متعین به تعین شمولی است، و نسبت حقیقه الحقایق با ماسوای مفروض چنین است.

و این معنی از سوره مبارکه توحید به خوبی مستفاد است که چنان نفی را سریان دارد که نام و نشانی برای ماسوی نگذاشت تا سخن از دو وجود به میان آید، و اعتناء و اعتباری به تمایز تقابلی داده شود، خواه دو وجود صنفی که از هر يك از «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» مستفاد است و خواه دو وجود نوعی که از «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»^۱.

و در رساله "إنه الحق" آمده است:

تمثیلی که به عنوان تقریب در تشکیک اهل تحقیق می توان گفت آب دریا و شكن هاي اوست که شكن ها مظاهر آبد و جز آب نیستند، و تفاوت در عظم و صغر امواج است نه در اصل ماء. ۲

رساله مذکور می نویسد:

هر يك از ممکنات، مظهر يك اسم از اسمای حقند، هر چند گفتن و شنیدن این سخن دشوار است ولی حقیقت این است که شیطان هم مظهر اسم "یا مضل" است. ۳

بلکه رساله "نور علی نور، در ذکر و ذاکر و مذکور" براساس عقیده وحدت وجود شیطان را به شکر رازقش اندر سجود!! و همه حسن و همه عشق و همه شور و همه وجد و همه مجد و همه نور و همه علم و همه شوق و همه نطق و همه ذکر و همه ذوق دانسته، می نویسد:

بقای موجودات به هویت الهیه است که در همه ساری است... لذا هر جا که این هویت است، عین حیات و علم و شعور و دیگر اسماء جمالی و جلالی است... پس این هویت ساریه که به نام وجود مساوق حق است، عین ذکر است و خود ذاکر و مذکور است...

چو يك نور است در عالی و دانی غذای جمله را این نور دانی
بر این خوان کرم از دشمن و دوستهمه مرزوق رزق رحمت اوست
ازین سفره چه شیطان و چه آدمبه اذن حق غذا گیرند با هم
چو رزق هر یکی نور وجود استبه شکر رازقش اندر سجود است
همه حسن و همه عشق و همه شورهمه وجد و همه مجد و همه نور
همه حی و همه علم و همه شوقهمه نطق و همه ذکر و همه ذوق

۱. "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم"، حسن زاده، حسن ۶۴ - ۶۶، ۱۳۷۹.

۲. "یازده رساله فارسی" حسن زاده، حسن رساله "إنه الحق"، ۲۷۷.

۳. "یازده رساله فارسی"، حسن زاده، حسن ۲۸۸، به نقل از رساله شعرانی.

و چون به سرایت ذکر در جمیع عبد آگاهی یافتی بر آن باش که یکپارچه ذکر باشی، و به ذکر ذاکر که خودت ذکر و ذاکر و مذکور خودی ۱ کجا است که خالی از نور وجود است؟ و کدام موطن است که در حیطو این سلطان نباشد؟ و با نور وجود حقی - که غیر متناهی است، و به تعبیر دیگر وحدت شخصیو حقو حقیقیو این وجود است، و به عبارت دیگر بسیط الحقیقة کل الاشياء، و به بیان مبین خود او که "الصمد" است - کدام ذره‌ای را با او بینونت شیء از شیء یعنی بینونت عزلی است. ۲

در "الهی نامه" آمده است:

صمد تویی که جز تو پری نیست، و تو همه‌ای که صمدی. ۳

رساله "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" از ابن عربی نقل می‌کند:

إن الحق المنزه هو الخلق المشبه. ۴

همانا خداوند منزّه، همان خلق تشبیه شده و دارای همانند است.

نیز اهل عرفان می‌گویند:

واجب الوجود کل الاشياء لا يخرج عنه شیء من الاشياء. ۵

واجب الوجود همه چیزهاست، هیچ چیز از او بیرون نیست.

و می‌گویند:

هو وجود الاشياء كلها. ۶

خداوند، وجود و هستی همه چیزها می‌باشد.

۱. در این نوشته توجه خود را بیشتر به آنچه از کتاب "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" نقل کردیم معطوف داشته‌ایم، و نقد سایر شواهدی را که درباره وحدت وجود نقل کردیم به محلی مناسب‌تر واگذار می‌کنیم.

۲. "نور علی نور، در ذکر و ذاکر و مذکور" حسن زاده، حسن ۴۸.

۳. "الهی نامه" حسن زاده، حسن ۴۹.

۴. "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" حسن زاده، حسن ۷۶.

۵. "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" حسن زاده، حسن ۲ / ۳۶۸.

۶. شرح اصول کافی ملاصدرا شرح حدیث اول از باب اول.

و مي گویند:

سبحان من أظهر الاشياء وهو عينها. ۱
منزه آنکه اشیا را ظاهر کرد، و خود عین آنها است.

و مي گویند:

من عرف نفسه بهذه المعرفة فقد عرف ربه، فإنه علي صورة خلقه، بل هو عين هويته وحقيقته. ۲.

و مي گویند:

... هر کس خود را این گونه بشناسد پروردگار خود را شناخته است، زیرا او به صورت خلق خود می باشد، بلکه عین هویت و حقیقت خلق خود است.

و مي گویند:

إنها [الذات الالهية] هي الظاهرة بصورة الحمار والحيوان. ۳
تحقیقا آن [ذات الهی] به صورت خر و حیوان ظاهر است.

و مي گویند:

غير متناهي که صمد حق است به حیث که لا یخلو منه شیء ولا یشدّ منه مثقال عشر عشر أعشار ذرة... ۴

خلاصه مدعای وحدت وجودیان این است که: وجود "خالق و مخلوق"، مانند وجود دو شخص انسان نیست که از هم جدا باشند، و هر يك از آن دو خصوصیات فرد دیگر را نداشته باشد؛ بلکه تفاوت وجود آفریدگار و معبود عالمیان با مخلوقات و آفریده های او مانند تفاوت "اجزای يك شيء با کل" آن مانند نسبت بین کل دریا با تك امواج آن است. بنابر این حقیقت وجود خالق - تبارك و تعالی - چیزی جز وجود مجموع اشیا و خصوصیات آنها نیست.

۱. "فتوحات" ابن عربی ۲ / ۴۵۹.

۲. "فصوص الحکم" ابن عربی فص شعبي: ۲۸۶.

۳. شرح قيصري بر فصوص الحکم، ۲۵۲.

۴. "انه الحق" حسن زاده، حسن ۴۶.

نمونه‌هایی دیگر از سخنان وحدت وجودیان وحدت وجودیان می‌گویند:

الوجود والموجود منحصرة في حقيقة واحدة شخصية، لا شريك له في الموجودية الحقيقية ولا ثاني له في العين، وليس في دار الوجود غيره ديار... فالعالم متوهم ما له وجود حقيقي.^۱

"وجود و موجود"، منحصر به حقیقتِ شخصیِ واحدی است که در موجودیت حقیقی اصلاً شریکی ندارد. و در خارج، فردِ دومی برای آن در کار نیست، و در صفحه وجود غیر از او احدی وجود ندارد... بنابراین "عالم"، خیال است و وجود واقعی ندارد.

و می‌گویند:

رجعت العلية والافاضة إلى تطور المبدأ الاول بأطواره.۲

معنای "علت بودن" و افاضه خداوند به این باز می‌گردد که خود او به صورت‌های مختلف و گوناگون درمی‌آید.

و می‌گویند:

إن العارف من يري الحق في كل شيء بل يراه عين كل شيء.۳

عارف کسی است که حق را در همه چیز ببیند؛ بلکه عارف او را عین هر چیز می‌بیند.

و می‌گویند:

الحق هو المشهود، والخلق موهوم.۴

آن چه دیده می‌شود همان حق است، و خلق وهم و خیال می‌باشد.

و می‌گویند:

(فاذا شهدناه شهدنا نفوسنا) لان ذواتنا عين ذاته، لا مغايرة بينهما إلا بالتعین والاطلاق... (إذا شهدنا) أى الحق (شهد نفسه) أى ذاته التي تعينت وظهرت في صورتنا.۱

۱. "اسفار" ملا صدرا ۲ / ۲۹۲.

۲. "مشاعر" ملا صدرا ۸۳.

۳. "فصوص الحکم" ابن عربی ۱۹۲، الزهرا، چاپ اول، سال ۱۳۶۶.

۴. شرح فصوص الحکم، ۲۴۴.

هنگامي که ما خداوند را شهود مي‌کنيم خودمان را شهود کرده‌ايم، زیرا ذات ما عين ذات اوست، هيچ مغايرتي بين آن دو وجود ندارد جز اينکه ما متعینيم و او مطلق...؛ و هنگامي که او ما را شهود مي‌کند، ذات خودش را - که تعین یافته و به صورت ما درآمده و ظهور کرده است - مشاهده مي‌کند.

و مي‌گویند:

والعارف المکمل من رأي كل معبود مجلي للحق يعبد فيه، ولذلك سموه کلهم إلهام مع اسمه الخاص بحجر أو شجر أو حيوان أو إنسان أو كوكب أو ملك. ۲

عارف کامل آن است که هر معبودي را نموداري بداند که حق در آن پرستیده مي‌شود، و به همین جهت است که همه ایشان آن را "اله" نامیده‌اند، گرچه نام آن یا سنگ است و یا درخت، و یا حیوان است و یا انسان، و یا ستاره است و یا فرشته.

و مي‌گویند:

اگر مسلمان که قائل به توحید است و انکار بت مي‌نماید بدانستی و آگاه شدي که فی‌الحقیقه بت چیست و مظهر کیست و ظاهر به صورت بت چه کسی است، بدانستی که البته دین حق در بت پرستی است. بت را هم حق کرده و آفریده است، و هم حق گفته که بت پرست باشند... و هم حق است که به صورت بت ظاهر شده است... و چون او به صورت بت متجلی و ظاهر گشته است، خوب و نکو بوده است... چون فی‌الحقیقه غیر حق موجود نیست، و هر چه هست حق است. ۳

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است ۴

و مي‌گویند:

إن المعبود هو الحق في أي صورة كانت، سواء كانت حسية كالاصنام، أو خيالية كالجن، أو عقلية كالملائكة. ۵

معبود در هر صورتی که باشد - چه حسی مانند بت‌ها، و چه خیالی مانند جن، و چه عقلی مانند ملائکه - همان حق است.

و مي‌گویند:

آنان که طلب‌کار خدایید خدایید بیرون ز شمانیست شمايید شمايید

۱. شرح فصوص الحکم، ۳۸۹.

۲. فصوص الحکم ابن عربی انتشارات الزهرا، چاپ اول، ۱۳۶۶، ۱۹۵.

۳. شرح گلشن راز لاهیجی، محمد ۶۳۹ - ۶۴۷.

۴. شرح گلشن راز لاهیجی، محمد، ۶۴۱.

۵. شرح فصوص الحکم قیصری ۵۲۴.

چیزی که نکردید گم از بهر چه جوید و اندر طلب گم نشده بهر چرایید
 اسمید و حروفید و کلامید و کتابید جبریل امینید و رسولان سماید
 در خانه نشینید مگردید به هر سوی زیرا که شما خانه و هم خانه خداید
 ذاتید و صفاتید و گهی عرش و گهی فرشدر عین بقایید و منزله ز فنا
 خواهید ببینید رخ اندر رخ معشوقزنگار ز آینه به صیقل بزدا
 هر رمز که مولا بسراید به حقیقت می دان که بدان رمز سزایید سزایید
 شمس الحق تبریز چو سلطان جهان است آن ها که طلب کار سخایید کجایید ۱

و می گویند:

لا قدرة ولا فعل إلا لله خاصة. ۲
 هیچ قدرت و فعلی نیست مگر تنها از آن خداوند.

و می گویند:

كيف لا يكون الله سبحانه كل الاشياء، وهو صرف الوجود الغير المتناهي شدة وغنى وقاما؟ فلو خرج عنه وجود، لم يكن
 محيطاً به لتناهي وجوده دون ذلك الوجود! تعالى عن ذلك. بل إنكم لو دليتم بحبل إلى الارض السفلي لهبط علي الله. ۳
 چگونه خداوند سبحان تمامی اشیا نباشد در حالی که وجود او هیچ حدی نداشته، و از جهت شدت و غنا و تمامیت،
 نامتناهی است؟! اگر وجودی از ذات او خارج باشد، او به آن محیط نبوده، وجودش محدود به نبودن آن چیز می شد! و
 خداوند برتر از آن است بلکه اگر شما ریسمانی را به زمین هفتم فرو فرستید باز هم بر خدا فرو خواهد افتاد.

و می گویند:

وحدت وجود مطلبی است عالی و راقی، کسی قدرت ادراك آن را ندارد... من نگفتم: "این سگ خداست". من گفتم:
 "غیر از خدا چیزی نیست" [کاملاً دقت شود!...] وجود بالاصالة و حقيقة الوجود در جمیع عوالم... اوست تبارك و تعالی، و
 بقیه موجودات هستی ندارند و هست نما هستند. ۴

و می گویند:

-
۱. دیوان شمس، غزلیات، ۲۶۹، ۱۳۷۷، انتشارات صفی علی شاه.
 ۲. "نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور" حسن زاده، حسن ۹۴.
 ۳. "عین الیقین" فیض کاشانی، محسن ۳۰۵.
 ۴. "روح مجرد" حسینی تهرانی، محمدحسین ۵۱۵.

معیت حق سبحانه با بنده نه چون معیت جسم است با جسم، بلکه چون معیت آب است با یخ، و خشت با خاک، چون تحقیق وجود یخ و خشت کنی غیر از آب و خاک هیچ نخواهی یافت، و خواهی دانست که آنچه تو او را یخ و خشت می‌خوانی توهمی و اعتباری بیش نیست، و توهم و اعتبار، عدم محض. اینجا بشناس که حقیقت تو چیست. ۱.

و می‌گویند:

سالک... توجه به نفس خود بنماید تا کم کم تقویت شده به وطن مقصود برسد که حتی در حین تلاوت قرآن بر او منکشف شود که قاری قرآن خداست جل جلاله... تمام افعال، در جهان خارج استناد به ذات مقدس او دارد، و می‌فهمد که فعل از او سر نمی‌زند بلکه از خداست... در این مرحله سالک جز خدا را نخواهد شناخت، بلکه خدا خود را می‌شناسد و بس [کاملاً دقت شود! ذات، ذات مقدس حضرت خداوند است. ۲]

سالک راه خدا از اینجا سعی می‌کند که حب و عشق محبوب را فراموش کند، تا به کلی از تغایر کثرت گذشته، قدم خود را در عالم وحدت بنهد. ۳

و می‌گویند:

معنای وحدت وجود به کلی معنای تعدد و تغایر را نفی می‌کند و در برابر وجود مقدس حضرت احدیت تمام موجودات متصوره را جزء موهومات می‌شمارد و لیس فی الدار غیره دیار. ۴

و می‌گویند:

سالک از هر چه در قید تعین آید اعراض نماید و نفی همه کند، و علی‌الدوام متوجه ذات حق باشد تا... ببیند که همه عالم خود اوست و همه با وی قائمند، و جسمانیات و روحانیات بالکل مظاهر اویند و او را در هر جا به نوعی تجلی و ظهور است. ۵

و می‌گویند:

ما عدم‌هاییم و هستی‌ها نماند وجود مطلق، هستی ۶

۱. روجی، شمس الدین محمد: مجله معارف، ش ۴۴.

۲. رساله "لب اللباب" حسینی تهرانی، محمدحسین ۱۵۴ - ۱۵۸.

۳. رساله "لب اللباب" (حسینی تهرانی، محمد حسین) ۱۲۷.

۴. رساله "لب اللباب" حسینی تهرانی، محمدحسین ۱۴۷.

۵. شرح گلشن راز لاهیجی، محمد ۱۵۸.

۶. مولوی.

جملة المحسوسات عدم وهباء. ۱.

تمامی محسوسات، هیچ و یوچند.

نادرستی سخنان فوق روشن و آشکار است، اینک به برخی از اشکالات آن به طور خلاصه اشاره می‌کنیم، سپس به توضیح هر یک از آنها می‌پردازیم:

خلاصه اشکالات:

۱. تقسیم موجودات، به دو قسم مذکور - یعنی دو قسم "تقابلی" و "احاطی"، به گونه‌ای که در یک قسم، افراد در مقابل هم و خارج از یکدیگر باشند، و در قسم دیگر یکی داخل در وجود دیگری باشد تقسیمی ناقص ۲ و بدون ملاک واقعی ۳ است، و خداوند متعال که آفریننده همه چیز است، در هیچ یک از اقسام فوق داخل نمی‌شود.
۲. اگر رابطه "خدا و خلق" مانند رابطه "جزء و کل" باشد لازم می‌آید که خداوند دارای زمان و مکان و حرکت و سکون و دگرگونی و جسمیت و... باشد؛ و چنین اعتقادی، با احکام ضروری و بدیهی عقل و وحی مخالف است.
۳. سوره مبارک توحید، نه تنها دلالتی بر اثبات عقیده "وحدت وجود" و "یکی بودن خالق و خلق" ندارد، بلکه این سوره روشن‌ترین دلیل بر بطلان اعتقاد به "وحدت وجود"، و بهترین بیان برای اثبات "تباین ذاتی خالق و خلق" می‌باشد.
۴. اگر نسبت وجود "خدا و خلق" مانند نسبت "جزء و کل" باشد، هیچ نشانی از واقعیت اصول و فروع دین در میان نمی‌ماند، و همه آنها یوچ و بی‌معنی خواهد بود.
۵. بنابر عقیده فوق لازم می‌آید که وجود خداوند، نیازمند و محتاج و وابسته به وجود مخلوقات خود باشد، و بطلان این عقیده نیازی به توضیح ندارد.
۶. تمامی بزرگان مکتب که در مقام فتوی و اظهار نظر در باره یکی بودن خالق و خلق برآمده‌اند، این عقیده را باطل و مخالف با مکتب وحی دانسته‌اند.

۱. "روح مجرد" حسینی تهرانی، محمدحسین ۴۴۸.

۲. زیرا چنانکه گفتیم تقسیم کامل و درست این است که گفته شود: موجود، دارای دو سنخ و حقیقت است، یکی موجود دارای زمان و مکان و جزء و کل، و دیگری موجود فراتر از داشتن زمان و مکان و جزء و کل. از این دو قسم تنها قسم اول است که بر اساس اعتبارات مختلف، به وصف تعین تقابلی خارج بودن از یکدیگر مانند "زید و عمرو"، و "گاو و گوسفند"، و "سنگ و درخت" یا تعین احاطی و شمولی (شمول و احاطه یکی بر دیگری مانند احاطه و شمول کل نسبت به اجزای خود) متصف می‌شود؛ ولی قسم دوم (موجود فراتر از داشتن زمان و مکان و اجزا)، موضوعاً و ثبوتاً از این تقسیم‌بندی خارج است.
۳. زیرا چنانکه بیان داشتیم هر جزء از اجزای وجود در واقع خارج از دیگری است، و وصف "احاطه" و "شمول"، تنها به نحوه نگاه ما به آنها، و اعتبار "وحدت" و "کلیت" برای مقدار معینی از آنها موضوعیت پیدا می‌کند.

۷. خود وحدت وجودیان، در بیان عقیده خویش دچار تناقض‌گویی‌های فراوان بوده، و در موارد بی‌شمار به بطلان آن صریحا اعتراف کرده‌اند.

این بود خلاصه اشکالات، اینک به توضیح آن‌ها در حدی که شایسته این مختصر باشد می‌پردازیم.

توضیح اشکالات:

اشکال اول: "موجود"، دارای دو مصداق حقیقی و واقعی است که این دو مصداق، دو سنخ کاملاً مغایر با هم می‌باشند. این دو سنخ عبارتند از:

(الف) موجود دارای مقدار و اجزا، پذیرای زیاده و نقصان، قابل تعدد و تکرر و تکرر. این سنخ از موجودات چیزهایی هستند که ذاتاً قابل "شناخت و ادراک" و "وجود و عدم" و "هستی و نیستی" می‌باشند.

(ب) موجود متعالی و فراتر از قابلیت داشتن اجزا، ابعاد، زمان، مکان، شکل، شبح، مقدار، مثل و مانند. این موجود ذاتاً قابل شناخت و معرفت نبوده؛ تنها بر اساس برهان عقلی وجود آن قابل اثبات است، و از راه وجود مخلوقات، به وجود آن پی برده می‌شود.

دو وجهی که به عنوان اقسام تعیین در کتاب "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" به آن اشاره شده است (یعنی: ۱. تعیین به گونه "تقابل و جدا بودن افراد از یکدیگر"، ۲. تعیین به نحو "احاطه و داخل بودن یکی در دیگری")، تصور آن تنها در مورد مصادیق سنخ اول از موجوداتی ممکن است که بیان داشتیم، (و آن‌ها همان موجوداتی هستند که تصور جزء و کل، صفت و موصوف، کوچکی و بزرگی، مقدار و شکل، داخل بودن و خارج بودن و... نسبت به آن‌ها ممکن است).

اما تباین ذات "خالق و مخلوق" بر وجه دیگری است (و آن تباین ذاتی "موجود دارای جزء و کل"، با "موجود فراتر از داشتن جزء و کل" می‌باشد) که در تقسیم‌بندی کتاب مذکور از وجود چنین حقیقتی کاملاً غفلت شده است. با اندک تأملی روشن می‌شود که قابلیت اتصاف به داشتن "جزء و کل" ۱، متفرع بر مقداری و متجزی بودن شیء است، و خداوند متعال - که آفریننده و خالق تمامی اشیا و صفات آنهاست، و همه چیز را بدون سابقه وجودی آن‌ها (لا من شیء) ایجاد فرموده است - هرگز عین وجود آن‌ها نبوده، و به صفات و خصوصیات آن‌ها - که ویژگی‌های موجودات مقداری و متجزی می‌باشد - متصف نمی‌گردد.

نیز باید توجه داشت که "داخل بودن" و "خارج بودن"، دو وصف نقیض هم نیست که از خارج نبودن ذات خداوند از اشیا، دخول آن‌ها در ذات او لازم آید؛ بلکه مانند "ملکه و عدم"، ویژگی موضوعی خاص

۱. وحدت وجودیان گاهی از آوردن عنوان "جزء و کل" در تبیین عقیده خود ابا دارند، اما چنانکه در مواردی که نشان داده‌ایم به تبیین عقیده وحدت وجود بر اساس واقعیت جزء و کل تصریح شده است، و شواهد فراوان دیگر آن را نیز در جای خود بیان داشته‌ایم، هر کس اندک تأملی در عقیده وحدت وجود داشته باشد به روشنی می‌یابد که برای تبیین این عقیده هیچ چاره‌ای جز التزام به عنوان جزء و کل در مورد خالق و خلق نخواهد داشت.

(ذات مخلوق و داراي اجزا) مي‌باشد، و هيچ يك از دو طرفِ آن (دخول و خروج) به موضوعي كه شأنيت اتصاف به آن ويژگي را نداشته، - داراي اجزا نباشد - نسبت داده نمي‌شود.^۱

بنابراين جدا بودن وجود خالق متعال از اشياي ديگر، نه به نحو تقابل وجود "زيد و عمرو" و "گاو و گوسفند" و "سنگ و درخت" است، و نه به نحو جدا بودن "جزء و كل"، و "عام و خصوصيات"؛ بلكه اين دو نوع تقابل، از صفات و خصوصيات مخلوقات و موجودات قابل زياده و نقصان و داراي اجزا بوده، و خداوند متعال - كه داراي زمان و مكان و اجزا نيست - ذاتا قابل اتصاف به آنها نيست، و موضوعا از اين تقسيم‌بندي خارج مي‌باشد.

حقيقتي كه داراي "مقدار و اجزا" باشد، "قابل زياده و نقصان در وجود" نيز هست، و "پذيرش زياده و نقصان در وجود" معنابي جز "هست و نيست شدن" نداشته آيتِ امكان و نشانه مخلوقيت است.

آشكار است ملاكِ مخلوقيت و امكان، چنانكه در فردِ اشياي داراي "جزء و كل" موجود است، در مورد مجموع آنها هم موجود مي‌باشد، و اگر معناي وحدت و يگانگي خداوند متعال همان وحدت و يكي بودن مجموعه اشيا باشد، در مورد مجموع اشيا نيز جاي اين سؤال باقي مي‌ماند كه آيا هيئت مجموعي - كه به روشني داراي ملاكِ مخلوقيت و امكان بوده، و محال است كه ازلى و غير مخلوق باشد - آفريده كيست؟!

و البته در اين صورت چنانچه مصداق "موجود"، منحصر به همان "هيئت مجموعي" و "صور احاطي" و "احديت جمع مذكور" دانسته شود، با توجه به اينكه وجودِ مخلوق بدون خالق محال است، لازم مي‌آيد كه يا خودِ مخلوقات آفريننده و پديد آورنده خويش باشند، و يا اينكه مجموعه موجودات به طور ازلى و به خودي خود وجود داشته باشند، و البته در هر دو صورت هيچ سخني از وجود آفريدگار متعال در ميان نخواهد بود، و وجود خالق و آفريننده جهان و جهانيان آشكارا نفي شده است!!

اهل عرفان بر اين پندارند كه: هر چيزي به تنهائي محدود به حدي است، و مجموعه اشيا به طور نامحدود و نامتناهي وجود خداوند را تشكيل مي‌دهند.

پاسخ اين اندیشه نادرست اين است كه: وصف به "تناهي و عدم تناهي"، مانند "ملكه و عدم" خاصيتِ شيء داراي جزء و كل و مقدار، و ويژگي موجودِ داراي قابليت زياده و نقصان است، و خداوند متعال مباین با چنين موجودي بوده، ذاتا قابل اتصاف به "تناهي و عدم تناهي" نمي‌باشد. در جاي خود بيان شده است - بلكه به طور بديهي معلوم مي‌باشد - كه تناهي و عدم تناهي هيچ معنابي غير از كوچكي و بزرگي و كمتر و بيشتر ندارد. - گذشته از اينكه حقيقتي كه ذاتا مقداري و قابل زياده و نقصان است، در هر حدي كه موجود شود باز هم محدود خواهد بود، و هرگز نامتناهي نمي‌شود. (البته اعتقاد به موجود نامتناهي‌اي كه هم "جزء و كل" نداشته، ذاتا قابل زياده و نقصان نباشد، و هم همه چيزها - كل الاشياء - بوده، هيچ چيزي از ذات او خارج نباشد به خودي خود متناقض است).

۱. روشن است همانطور كه خارج بودن امارات تمیز و خصوصيات فردي دو شيء از همدیگر، آيتِ مقداري و متجزي بودن آنهاست و دلالت بر مخلوق بودن آنها مي‌كند، داخل بودن امارات مذكور نيز - چه بر وجه عموم باشد و چه بر وجه احاطه - آيتِ مقداري و متجزي و مخلوق بودن شيء است، و اگر خداوند متعال چنان باشد تنها مخلوقي خواهد بود كه نام واجب الوجود بر آن نهاده شده است.

بر آستان وحی

در اینجا به نصوصی چند از علوم آسمان اشاره می‌کنیم، تا با تأمل در آن‌ها کاملاً معلوم شود که وحدت خداوند متعال "وحدت حقیقی" می‌باشد نه "وحدت اعتباری و مجموعی"، و وجود او دارای اجزا و زمان و مکان و اوصاف مخلوقات او نیست؛ و در نتیجه کاملاً آشکار آید که "برهان و وحی" در بیان "تباين وجود خالق و خلق" و "نفي وحدت وجود" هم صدا بوده، و اشیا را آفریده‌های حقیقی خداوند متعال معرفی می‌نمایند، نه اجزای تشکیل دهنده وجود او؛ و خداوند متعال را آفریننده همه چیز می‌دانند نه مجموعه همه چیزها!!

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

اللّٰه واحد وأحدی المعنى، والانسان واحد ثنوی المعنى، جسم، و عرض، و بدن، و روح. ۱

خداوند هم در اسم و هم در معنا واحد است، ولی انسان تنها در اسم واحد است و در معنا دوگانگی دارد. جسم است و عرض، و بدن است و روح.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

لیس بذی کبر امتدت به النهايات فکبرته تجسّیما، ولا بذی عظم تناهت به الغایات فعظمته تجسّیدا، بل کبر شأننا وعظم سلطاننا. ۲

بزرگی او این‌گونه نیست که جوانب مختلف، وجود او را به اطراف کشانده باشند و گرنه تو او را تنها جسمی بزرگ انگاشته‌ای؛ و عظمت او چنان نیست که همه اطراف به او پایان یافته باشند و گرنه در این صورت تو او را تنها جسدي بزرگ پنداشته‌ای؛ بلکه او دارای بزرگی شأن و عظمت سلطنت است.

و می‌فرماید:

... الذى لما شبهه العادلون بالخلق المبعوض المحدود فى صفاته، ذی الاقطار والنواحى المختلفة فى طبقاته - وکان عز وجل الموجود بنفسه لا بأداته - انتفى أن یكون قدروه حق قدره. ۳

... همان خداوندی که هنگامی که ستمگران او را به خلقی که دارای اجزا و صفات محدود، و دارای مکان و مراتب مختلف می‌باشد تشبیه کردند، - در حالی که او عز و جل موجود به نفس خویش است نه به ادات و اجزای وجودی - معلوم شد او را آن‌چنان که باید نشناخته‌اند.

۱. کفایة‌الاثّر، ۱۱؛ بحارالانوار، ۳ / ۳۰۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵؛ بحارالانوار، ۴ / ۲۶۱.

۳. بحارالانوار، ۴ / ۲۷۷؛ التوحید، ۵۵.

و مي فرمايند:

هو الذی لم يتفاوت في ذاته، ولم يتبعض بتجزئة العدد في كماله. ۱
او آن است که در ذاتش اجزاي گوناگون وجود ندارد، و کمالش تجزيه عددي و شمارشي نمي پذيرد.

و مي فرمايند:

ومن جزأه فقد جهله. ۲
و هر کس داراي اجزايش بداند او را نشناخته است.

و مي فرمايند:

ومن جزأه فقد وصفه، ومن وصفه فقد أُلْهِدَ فيه. ۳
و هر کس او را داراي اجزا بداند موصوفش دانسته، و هر کس او را وصف کند نسبت به او الحاد ورزيده است.

و مي فرمايند:

تعالى الملك الجبار أن يوصف بمقدار. ۴
فراتر است خداوند پادشاه قدرتمند از اينکه به مقدار وصف شود.

و مي فرمايند:

ما تصور فهو بخلافه. ۵
هر چه در تصور آيد، خداوند بر خلاف آن است.

و مي فرمايند:

۱. کافی، ۸ / ۱۸؛ التوحيد، ۷۳؛ بحارالانوار، ۴ / ۲۲۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه اول.

۳. التوحيد، ۳۴؛ عيون الاخبار، ۱۴۹ / ۱؛ تحف العقول، ۱۶۱؛ بحارالانوار، ۴ / ۲۲۹.

۴. امالی طوسي قدس سره، ۲۲۰؛ مناقب، ۲ / ۲۵۸؛ بحارالانوار، ۱۰ / ۵۶.

۵. بحارالانوار، ۴ / ۲۵۳؛ احتجاج، ۱ / ۱۹۸.

ولا تناله التجزئة والتبعيض. ۱
جزء داشتن و قسمت پذیرفتن را به ذات او راه نیست.

و می فرمایند:

مبائن لجميع ما أحدث في الصفات. ۲
با چگونگی های تمامی آفریده های خود مباین است.

و می فرمایند:

إنه عز وجل أحدى المعنى، يعنى به أنه لا ينقسم في وجود، ولا عقل، ولا وهم. كذلك ربنا عز وجل. ۳
خداوند عز و جل حقیقتی یگانه است، یعنی نه در وجود، نه در عقل، نه در وهم انقسام نپذیرد. چنین است
پروردگار ما عز و جل.

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

كيف يجرى عليه ما هو أجراه، أو يعود فيه ما هو أبداه؟! ۴
چگونه بر او جریان یابد آنچه خودش آن را جاری نموده، یا به او باز گردد آنچه که او آن را آفریده است؟!

امام جواد علیه السلام می فرمایند:

إن ما سوى الواحد متجزئ، والله واحد أحد لا متجزئ ولا متوهم بالقلّة والكثرة، وكل متجزئ أو متوهم بالقلّة
والكثرة فهو مخلوق دال على خالق له. ۵
همانا جز خداوند یگانه همه چیز دارای اجزا است، و خداوند یکتا نه دارای اجزا، و نه قابل فرض پذیرش کمی
و زیادی می باشد. هر چیزی که دارای اجزا بوده، یا قابل تصور به پذیرش کمی و زیادی باشد مخلوق است و
دلالت بر این می کند که او را خالق می باشد.

۱. بحار الانوار، ۴ / ۳۱۹؛ نهج البلاغه، خطبه ۸۵.

۲. التوحید، ۶۹؛ عیون اخبار الرضا ۷، ۱ / ۱۲۱؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۲۲.

۳. التوحید، ۸۳؛ خصال، ۲ / ۱؛ معانی الاخبار، ۵؛ بحار الانوار، ۳ / ۲۰۶.

۴. التوحید، ۳۸، باب التوحید ونفی التشبیه.

۵. التوحید، ۱۹۳؛ کافی، ۱ / ۱۱۶؛ بحار الانوار، ۴ / ۱۵۳.

و مي فرمايند:

جل وعز عن أداة خلقه وسماوات بريته وتعالى عن ذلك علوا كبيرا. ۱.
بسي والاتر است از داشتن اجزا و نشانه هاي خلقش.

امام رضا عليه السلام مي فرمايند:

كل ما في الخلق لا يوجد في خالقه، وكل ما يمكن فيه يمتنع في صانعه... إذا لتفاوتت ذاته ولتجزأ كنهه... ۲.
هر چه در مخلوق باشد در خالقش پيدا نمي شود، و هر چه در خلق ممكن باشد در آفريننده اش ممتنع است...، و
گر نه وجود او داراي اجزاي متفاوت مي شد.

امام صادق عليه السلام مي فرمايند:

إن الله تبارك وتعالى خلو من خلقه وخالقه خلو منه، وكل ما وقع عليه اسم شيء ما خلا الله عز وجل فهو
مخلوق، والله خالق كل شيء، تبارك الذي ليس كمثله شيء. ۳.
همانا خداوند - تبارك و تعالى - جدا از خلقش، و خلقش جدا از او مي باشند، و هر چيزي كه نام شيء بر آن
توان نهاد مخلوق است مگر خداوند عز و جل. و خداوند آفريننده همه چيز است، بس والست آنكه هيچ چيز مانند
او نيست.

امام كاظم عليه السلام مي فرمايند:

هو القديم وما سواه محدث، تعالى عن صفات المخلوقين علوا كبيرا. ۴.
تنها او ازلي است، و جز او همه اشيا حادث و مخلوقند، فراتر است از داشتن صفات مخلوقات، و همانندي با
آنها فراتري بزرگي.

امام رضا عليه السلام مي فرمايند:

۱. بحار الانوار، ۴ / ۱۵۴؛ كافي، ۱ / ۱۱۷؛ التوحيد، ۱۹۴.

۲. بحار الانوار، ۴ / ۲۳۰؛ التوحيد، ۴۰.

۳. بحار الانوار، ۴ / ۱۴۹؛ التوحيد، ۱۰۵؛ كافي، ۱ / ۸۳.

۴. التوحيد، ۷۶؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۹۶.

هو اللطيف الخبير السميع البصير الواحد الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد، منشيء الاشياء، ومجسم الاجسام، ومصور الصور، لو كان كما يقولون لم يعرف الخالق من المخلوق، ولا المنشيء من المنشأ، لكنه المنشيء فرق بين من جسمه وصوره وأنشأه، إذ كان لا يشبهه شيء، ولا يشبه هو شيئاً.^۱

اوست خداوند غير قابل شناخت آگاه شنوای بيناي يكتاي يگانه بی‌مانندي که هيچ چيز از او صادر نشده، و او خود نيز از چيزي پديد نيامده، و هيچ چيزي مانند او نيست. آفريننده اشيا، و خالق اجسام، و پديد آورنده صور است. اگر چنان بود که ايشان مي‌پندارند خالق و مخلوق و آفريننده و آفريده شده تفاوتی نداشتند، در حالی که او آفريننده و خالق است. فرق است بين او و اجسام و صوري که او آن‌ها را آفريده است، زيرا هيچ چيزي مانند او نيست، و او نيز مانند هيچ چيزي نمی‌باشد.

و نيز مي‌فرمايند:

ما سوي الله فعل الله... وهي كلها محدثة مربوبة، أحدثها من ليس كمثله شيء هدي لقوم يعقلون، فمن زعم أنهم لم يزلن معه فقد أظهر أن الله ليس بأول قديم ولا واحد... قالت النصراني في المسيح: إن روحه جزء منه ويرجع فيه، وكذلك قالت المجوس في النار والشمس: إنهما جزء منه وترجع فيه. تعالى ربنا أن يكون متجزياً أو مختلفاً، وإنما يختلف ويألف المتجزئ، لأن كل متجزئ متوهم، والقلّة والكثرة مخلوقة دال علي خالق خلقها... قد كان ولا خلق وهو كما كان إذ لا خلق. لم ينتقل مع المتقلين... إن الاشياء كلها باب واحد هي فعله... ويحك، كيف تجترئ أن تصف ربك بالتغير من حال إلى حال وأنه يجري عليه ما يجري علي المخلوقين؟! سبحانه، لم يزل مع الزائلين، ولم يتغير مع المتغيرين.^۲

جز خداوند متعال، همه اشيا فعل و خلق و آفريده او هستند... و همه آن‌ها حادث و تحت تدبير مي‌باشند، آن‌ها را آن کسي که هيچ همانندي ندارد ايجاد فرموده است تا راهنما و هدايتی باشد براي کسانی که تعقل و اندیشه مي‌کنند. پس هر کس گمان کند که اشيا ازلی‌اند خداوند را قديم يکتا ندانسته است... مسيحيان درباره عيسي مي‌گویند که روح او جزء خداست و به وجود او باز مي‌گردد، مجوسيان نيز بر آنند که آتش و خورشيد جزء خداوندند و به او باز مي‌گردند. والاتر است پروردگار ما از اينکه متجزي يا دگرگون باشد. همانا تنها چيزي داراي ذات ناهمگون يا همگون است که داراي جزء باشد، زيرا هر موجود داراي جزئي، قابل تصور و توهم است. کمي و زيادي، مخلوق بوده و دلالت مي‌کند بر اينکه خالقي آن را پديد آورده است...

خداوند وجود داشت و هيچ خلقي نبود. هم اکنون نيز او همان‌گونه است که هيچ خلقي وجود نداشت^۳ و با خلق داراي انتقال و دگرگونی خود، متغير و دگرگون نشده است... همه اشيا از يك بابتند و آن اين است که همه فعل پروردگارند... واي بر تو، آيا چگونه جسارت مي‌ورزي که پروردگار خود را موصوف به تغير از حالی به حال ديگر بدانی، و آنچه را که بر مخلوقات بار مي‌شود بر او بار کنی؟! منزّه است او، نه با موجودات قابل زوال دگرگونی مي‌پذيرد، و نه با مخلوقات متغير، تغير پذير است.

۱. التوحيد، ۱۸۵؛ عيون اخبار الرضا ۷، ۱ / ۱۲۷؛ بحار الانوار، ۴ / ۱۷۳.

۲. الاحتجاج، ۴۰۵ - ۴۰۸؛ بحار الانوار، ۱۰ / ۳۴۴.

۳. اشاره به اينکه هم اکنون نيز که خداوند اشيا را آفريده است، ذات او نسبت به مخلوقاتش متصف به اقتران، معيت، دخول، خروج، قرب، بعد و... نشده است، و هيچ‌گونه ربط و پيوند ذاتي بين او و مخلوقاتش وجود نداشته، فرض هرگونه تغير و تحولی در ذات او محال مي‌باشد.

اشکال دوم: اگر خصوصیات اشیا و مخلوقات، در وجود خداوند هم موجود باشد، لازم می‌آید خداوند دارای زمان، مکان، حرکت، سکون، انتقال، تغیر، دگرگونی، حدوث، زوال، جسمیت، صورت و شکل باشد، و چنین عقیده‌ای بر خلاف براهین مسلم و نصوص قطعی، بلکه خلاف ضرورت دین می‌باشد.

گاهی اهل فلسفه و عرفان در این مورد، ظاهر عبارت را تغیر داده، می‌گویند: تمامی صفات و خصوصیات کائنات به نحو اعلی و اتم (به گونه‌ای برتر و کامل‌تر)، در ذات خداوند وجود دارد.

باید توجه داشت منظور آنان از این سخن این است که همه اشیا دارای محدودیت می‌باشند ولی چون خداوند موجودی نامتناهی است، وجود او عین همین اشیا و اجزا و صفات و خصوصیات آن‌ها می‌باشد اما به طور نامتناهی نه به طور محدود و متناهی.

بنابر این روشن است با این تغیر عبارت مشکل حل نمی‌شود و باز هم براساس عقیده ایشان لازم می‌آید وجود خداوند دارای بی‌نهایت اجزای مقداری باشد که دارای زمان و مکان و دگرگونی بوده و هر لحظه به صورتی درمی‌آیند. از همین جاست که اهل عرفان می‌گویند:

هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد.

و نیز می‌گویند:

بی‌زارم از آن کهنه خدایی که تو داری هر لحظه مرا تازه خدای دگرستی^۱

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

حارت الاوهام أن یکتف المکتف للاشیاء، ومن لم یزل بلا زمان ولا مکان، ولا یزول باختلاف الزمان. ۲
اوهام متحیرند که آفریننده کیفیات اشیا را چگونه بدانند، و کسی را که پیوسته بدون زمان و مکان بوده و به گذشت زمان‌ها دگرگونی ندارد، چسان تصور کنند.

و می‌فرماید:

من شبه الله بخلقه فهو مشرک، إن الله تبارک وتعالی لا یشبه شیئا ولا یشبهه شیء، وکل ما وقع فی الوهم فهو بخلافه. ۳
هر کس خداوند را مانند خلق داند مشرک است، خداوند تعالی به چیزی شباهت ندارد و چیزی مانند او نیست، هر چه در تصور آید او بر خلاف آن است.

۱. هزار و یک نکته حسن‌زاده، حسن ۳۳.

۲. بحارالانوار، ۴ / ۲۹۳، از التوحید.

۳. التوحید، ۸۰؛ بحارالانوار، ۳ / ۲۹۹.

و مي فرمايند:

ما اختلف عليه دهر فيختلف منه الحال. ۱
زمان بر او جاري نمي شود كه او را حالاتي دگرگون باشد.

امام صادق عليه السلام مي فرمايند:

إن الله تبارك وتعالى لا يوصف بزمان ولا مكان، ولا حركة ولا انتقال ولا سكون، بل هو خالق الزمان والمكان والحركة والسكون، تعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا. ۲
همانا خداوند متعال به داشتن زمان، مكان، حركت، انتقال و سكون وصف نمي گردد، بلكه او خالق زمان و مكان و حركت و سكون است، از آنچه متجاوزان مي گويند والاتر است والاتري بزرگي.

و مي فرمايند:

إن الكائن في مكان محتاج إلى المكان، والاحتياج من صفات الحدث لا من صفات القديم. ۳
هر چيزي كه در مكان موجود باشد نيازمند به مكان است، و نيازمندي از صفات خلق است نه از صفات خداوند.

و مي فرمايند:

التوحيد أن لا تجوز علي ربك ما جاز عليك. ۴
توحيد آن است كه آنچه بر تو روا باشد بر پروردگارت روا نداني.

و مي فرمايند:

من زعم أن لله جوارح كجوارح المخلوقين فهو كافر بالله، فلا تقبلوا شهادته، ولا تأكلوا ذبيحته، تعالى الله عما يصفه المشبهون بصفة المخلوقين. ۱

۱ . نهج البلاغه، ۱۲۴؛ التوحيد، ۴۸؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۷۴.

۲ . بحار الانوار، ۳ / ۳۳۰ از التوحيد.

۳ . التوحيد، ۱۷۸؛ بحار الانوار، ۳ / ۳۲۷.

۴ . التوحيد، ۸۰؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۶۴.

هر کس گمان کند خداوند را اجزایی مانند اجزای مخلوقات باشد کافر است، پس شهادتش را نپذیرید و ذبیحه‌اش را نخورید. خداوند فراتر است از آنچه که اهل تشبیه او به خلقتش می‌گویند.

امام کاظم علیه‌السلام می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَجَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَجِدَ بِيَدٍ أَوْ رِجْلٍ أَوْ حَرَكَةٍ أَوْ سَكُونٍ، أَوْ يَوْصَفَ بِطَوِيلٍ أَوْ قَصَرٍ أَوْ...
همانا خداوند - تبارک و تعالی - والاتر از آن است که به داشتن دست، یا پا، یا حرکت، یا سکون شناخته شود.
و یا اینکه به بلندی و کوتاهی و... متصف گردد.

و می‌فرماید:

أَيُّ فَحْشٍ أَوْ خِنَاءٍ أَعْظَمُ مِنْ قَوْلٍ مِنْ يَصِفُ خَالِقَ الْأَشْيَاءِ بِجِسْمٍ، أَوْ بِصُورَةٍ، أَوْ بِخَلْقَةٍ، أَوْ بِتَحْدِيدٍ وَأَعْضَاءٍ، تَعَالَى
اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ عَلَوًا كَبِيرًا.
چه فحش و ناسزایی بالاتر از سخن کسانی است که خالق اشیا را به داشتن جسم یا صورت یا دگرگونی یا اندازه و اعضا وصف می‌کنند؟ خداوند فراتر از آن است فراتری بزرگی.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

هُوَ شَيْءٌ بِخِلَافِ الْأَشْيَاءِ.
خداوند چیزی است بر خلاف تمامی چیزها.

امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید:

إِنَّهُ جِسْمُ الْأَجْسَامِ وَهُوَ لَيْسَ بِجِسْمٍ، وَلَا صُورَةٌ، لَمْ يَتَجَزَأْ، وَلَمْ يَتَنَاهَ، وَلَمْ يَتَنَاقَصْ، مُبَرَّأً مِنْ ذَاتِ مَا
رَكَّبَ فِي ذَاتِ مَنْ جَسَمَهُ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ... مَنْشَأُ الْأَشْيَاءِ... لَوْ كَانَ كَمَا تَقُولُ الْمَشْبَهَةُ لَمْ يَعْرِفِ الْخَالِقُ مِنَ
الْمَخْلُوقِ.
خداوند همه اجسام را آفریده، و خود او نه جسم است و نه دارای صورت می‌باشد. او جزء نداشته، دارای
مقدار نیست، و کمی و زیادی نمی‌پذیرد، از آنچه در ذات اجسام ترکیب نموده است منزّه می‌باشد، و او غیر قابل

۱. بحار الانوار، ۳ / ۲۸۷، ۲۸۸، از کفایة الاثر.

۲. التوحید، ۷۵؛ بحار الانوار، ۳ / ۳۰۰.

۳. التوحید، ۹۹؛ بحار الانوار، ۳ / ۳۰۳ از التوحید.

۴. کافی، ۸۳ / ۱؛ التوحید، ۱۰۴؛ بحار الانوار، ۳ / ۲۵۸.

۵. التوحید، ۶۰؛ بحار الانوار، ۴ / ۲۹۰.

شناخت آگاه... و آفریننده همه چیز است. اگر چنان باشد که اهل تشبیه می‌گویند بین خالق و مخلوق تفاوتی نمی‌ماند، و آن دوازدهم دیگر باز شناخته نمی‌شدند.

و می‌فرماید:

إِنَّمَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي هَذَا الْبَابِ حَتَّى تَاهُوا وَتَحَيَّرُوا وَطَلَبُوا الْخُلَاصَ مِنَ الظُّلْمَةِ بِالظُّلْمَةِ فِي وَصْفِهِمُ اللَّهَ بِصِفَةِ أَنْفُسِهِمْ، فَازْدَادُوا مِنَ الْحَقِّ بَعْدًا، وَلَوْ وَصَفُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِصِفَاتِهِ، وَوَصَفُوا الْمَخْلُوقِينَ بِصِفَاتِهِمْ لَقَالُوا بِالْفَهْمِ وَالْيَقِينِ وَلَمَّا اخْتَلَفُوا.^۱

همانا مردمان در این باب اختلاف کردند تا آنجا که حیران و سرگردان شدند، آنان خواستند به وسیله نادانی، از نادانی و جهالت رهایی یابند که خداوند را دارای صفات خودشان پنداشتند، و در نتیجه بر دوری خود از خداوند افزودند؛ اگر ایشان خداوند را به صفات خودش، و مخلوقات را هم به صفات خود آنها وصف می‌کردند، به فهم و یقین می‌رسیدند و به اختلاف نمی‌افتادند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

إِنَّ مِنْ شَبِّهِ رَبِّنَا الْجَلِيلِ بَتَبَايِنِ أَعْضَاءِ خَلْقِهِ، وَبِتَلَاوُحِ أَحْقَاقِ مَفَاصِلِهِمُ الْمُحْتَجَّةِ بِتَدْبِيرِ حَكْمَتِهِ، إِنَّهُ لَمْ يَعْقِدْ غَيْبِ ضَمِيرِهِ عَلَيَّ مَعْرِفَتِهِ وَلَمْ يَشَاهِدْ قَلْبُهُ بِأَنَّهُ لَا نَدَّ لَهُ، وَكَأَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ بِتَبَرِّ التَّابِعِينَ عَنِ الْمُتَبَوِّعِينَ وَهُمْ يَقُولُونَ: «تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» × إِذْ تُسَوِّكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ «عَدْلَ بِهِ، وَالْعَادِلُ بِهِ كَافِرٌ بِمَا نَزَلَتْ بِهِ مُحْكَمَاتِ آيَاتِهِ، وَنَطَقَتْ بِهِ شَوَاهِدُ حُجَجٍ بَيِّنَاتٍ».^۲

هر کس که پروردگار بزرگوار ما را دارای اعضای متباین مخلوقات، و اتصالات مفاصل پوشیده تحت تدبیر خالق آنها بداند، نهان دلش بر معرفت خداوند پیوند نخورده، و به قلب خویش مشاهده نکرده است که خداوند را مانند‌ی نیست. گویا به گوش او نرسیده است که [در هنگامه قیامت] دنباله‌روان از پیشوایان بی‌زاری می‌جویند و می‌گویند: "به خدا سوگند ما در ضلالت آشکاری سر می‌گردیم که شما را با پروردگار عالمیان یکی می‌دانستیم". پس هر کس پروردگار ما را با چیزی مساوی بداند او را مانند غیر او دانسته، و کسی که او را همانند غیر او داند در مقابل آنچه که آیات روشن قرآن بر طبق آن نازل آمده، و شواهد روشن حجج خداوند گویای آن است کافر شده است.

و می‌فرماید:

اتَّقُوا أَنْ تَمَثَّلُوا بِالرَّبِّ الَّذِي لَا مِثْلَ لَهُ، أَوْ تَشَبَّهُوهُ مِنْ خَلْقِهِ... أَوْ تَنْتَعُوهُ بِنَعْوَتِ الْمَخْلُوقِينَ. فَإِنَّ لِمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ نَارًا.^۳

۱. بحارالانوار، ۱۰ / ۳۱۶، از التوحید و عیون الاخبار.

۲. بحارالانوار، ۴ / ۲۷۶، ۲۷۷، از التوحید.

۳. بحارالانوار، ۳ / ۲۹۸، از روضة‌الواعظین.

بپرهیزید از اینکه برای خداوندی که هیچ مانندی ندارد مثالی در نظر آورید، یا او را به خلقتش تشبیه کنید...
یا او را دارای صفات خلق بدانید که سزای هر کس چنان کند آتش خواهد بود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إذا كان الخالق في صورة المخلوق فيما يستدل علي أن أحدهما خالق لصاحبه؟!
اگر خداوند به صورت خلق باشد، به چه دلیلی یکی از آن دو خالق و آفریننده دیگری خواهد بود؟!.

و می فرماید:

ويحك كيف تحترئ أن تصف ربك بالتغير من حال إلى حال، وأنه يحبري عليه ما يحبري علي المخلوقين؟!
وای بر تو! چگونه جسارت می ورزی که پروردگار خویش را به داشتن دگرگونی و انتقال احوال وصف کنی،
و آنچه را که بر مخلوقات جاری می باشد بر او جاری بدانی؟!.

امام کاظم علیه السلام می فرماید:

تاهت هنالك عقولهم، واستخفت حلومهم، فضرىوا له الامثال،... وجعلوه يزول ويحول، فتاهوا في بحر عميق لا
يدرون ما غوره، ولا يدركون كمية بعده.^۳
عقل هایشان در آن جا حیران در مانده شد، پس برای او مثال ها انگاشتند... و او را دارای تغیر و دگرگونی
پنداشتند، لذا در گردابی غرق شدند که عمق آن را نمی فهمند و از وسعت آن خبر ندارند.

اگر کسی بگوید: آیا اهل فلسفه و عرفان در مقابل اشکال به این روشنی (لزوم دارای اجزا بودن خداوند) چه پاسخی می دهند؟ می گوییم: عقیده "وحدت وجود" در اصل از عقاید هندوان و یونانیان قدیم و منکران وجود آفریدگار متعال گرفته شده است که البته در افکار و اندیشه های این افراد به هیچ عنوان اعتقاد به خلقت و آفرینش جایگاهی نداشته است لذا ایشان در واقع اصلاً مشکل تطبیق این عقیده بر یکتاپرستی نداشته اند، ولی آنان که از طرفی متمسک به ذیل عقاید اهل ادیان بوده و از طرفی دیگر مبانی و اصول افکار فلسفی و عرفانی را پذیرفته و مجبورند عقیده وحدت وجود را بر عقیده خداپرستان تطبیق کنند، هیچ راهی جز این نیافته اند که مثلاً بگویند: "هنگامی که ما به تك تك موج های دریا نگاه کنیم، آن ها را متعدد می بینیم، ولی دریا در حقیقت یکی بیش نیست، همین طور وقتی هم که به هر يك از اجزای وجود به تنهایی نگاه کنیم آن ها را محدود و متعدد و غیر هم می پنداریم، ولی با صرف نظر از این

۱. بحار الانوار، ۱۰ / ۱۷۷، از احتجاج.

۲. احتجاج، ۲ / ۴۰۷؛ بحار الانوار، ۳۴۷ / ۱۰.

۳. بحار الانوار، ۳ / ۲۹۶، از تفسیر قمی.

محدودیت‌ها يك موجود بیش‌تر در کار نیست، و آن همان ذات خداوند است که هر لحظه به شکلی در می‌آید و مانند دریایی متلاطم و موج پیوسته به صورت امواج مختلف و گوناگون در تجلی و ظهور است.^۱ و از آن جا که این عقیده پیوسته در پرده الفاظ و اشعار گوناگون، و مثال‌ها و تعبیرات فریبا آراسته و ارائه می‌شود برخی افراد به تناقض و تباین آن با بدیهیات عقلی و نقلی متوجه نشده، و به سویی آن کشانده می‌شوند.

اشکال سوم: سوره مبارک توحید، هیچ دلالتی بر نفی وجود ما سواي خداوند ندارد. این سوره دلالت بر این دارد که از خداوند چیزی ولادت نیافته، و جدا نشده است، خود او هم از چیزی دیگر متولد نشده، و هیچ موجودی مانند او نمی‌باشد. از این سوره به هیچ عنوان نمی‌توان استفاده کرد که موجود منحصر به یکی بوده، و دارای دو مصداق حقیقی و واقعی - که یکی خالق باشد و دیگری مخلوق - نیست. نفی‌هایی هم که در آیات آن وارد شده وضوحاً به این معنی است که:

«لَمْ يَلِدْ»: هیچ چیزی از ذات خداوند متعال پدید نیامده است. بدیهی است پدید آمدن يك چیز از چیز دیگر، فرع بر مقداری و متجزی و قابل انقسام بودن هر دوی آنهاست، و از آنجا که ذات باری تعالی جزء و مقدار و قابلیت انقسام ندارد محال است که تولد و صدور و ترشح وجود مخلوقات از وجود متعالی او قابل تصور باشد.

«وَلَمْ يُولَدْ»: و خداوند متعال از چیزی تولد نیافته و از شیئی دیگر پدید نیامده است. چه اینکه پدید آمدن شیئی از شیء دیگر نیز فرع بر متجزی و مخلوق و قابل زیاده و نقصان بودن هر دوی آنهاست، و این‌ها همه آیت مخلوقیت شیء است چنانکه امام صادق علیه‌السلامی فرمایند:

لا یلیق بالذی هو خالق کل شیء إلا أن یکون مبائناً لکل شیء، متعالی عن کل شیء، سبحانه وتعالی.^۲

آفریننده همه اشیا را نمی‌سزد مگر اینکه بر خلاف همه چیز، و بالاتر از وجود همه آنها باشد؛ او منزّه است و متعالی.

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»: و هیچ چیز همانند او نیست. زیرا داشتن مثل، مانند، شکل، صورت، نظیر، دوم و سوم و... فرع بر این است که شیء دارای صورت و مقدار بوده، و پذیرای زیاده و نقصان باشد، و خداوند متعال بر خلاف آن می‌باشد. اوصاف بیان شده، به طور کلی نتیجه این است که خداوند متعال "صمد" است، یعنی اندرون (= جوف) ندارد، و "تودار" نیست که بتوان او را متصف به دخول امتزاجی، یا خروج به معنای کنار رفتن و فاصله گرفتن از اشیا دانست، یا اینکه ذات او را مساوی با کل اشیا انگاشته، و وجود او را پر یا خالی یا محیط به ماسوای او دانست. امام حسین علیه‌السلامی فرمایند:

۱. که جهان موج‌های این دریاست موج و دریا یکی است غیر کجاست!

۲. بحارالانوار، ۳ / ۱۴۷.

إِنَّه سَبْحَانَه قَدْ فَسَّرَ الصَّمَدَ فَقَالَ: «اللَّهُ أَحَدٌ × اللَّهُ الصَّمَدُ»... ثم فسره فقال: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ × وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ». «لَمْ يَلِدْ»: لم يخرج منه شيء كثيف... ولا شيء لطيف... تعالى أن يخرج منه شيء، وأن يتولد منه شيء كثيف أو لطيف، «وَلَمْ يُولَدْ»: لم يتولد من شيء ولم يخرج من شيء... لا بل هو الله الصمد الذي لا من شيء ولا في شيء ولا علي شيء، مبدع الأشياء وخالقها، ومنشئ الأشياء بقدرته.

خودِ خداوند سبْحانه صمد را تفسیر فرموده و گفته است: «اللَّهُ الصَّمَدُ»، و آن را بیان نموده که: «لَمْ يَلِدْ × وَلَمْ يُولَدْ × وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» «لَمْ يَلِدْ»، یعنی: هیچ چیز غلیظ یا لطیفی از او پدید نیامده است، فراتر است از اینکه چیزی غلیظ یا لطیف از او خارج گردد. «وَلَمْ يُولَدْ»، یعنی: او از چیزی تولد نیافته و خارج نگشته است... هرگز، بلکه او خداوند صمدی است که نه از چیزی است و نه در چیزی، و نه بر چیزی؛ او ابداع کننده همه چیز و آفریننده آنها است، و همه اشیا را به قدرت خود ایجاد فرموده است.

امام رضا علیه السلام به ابن قره مسیحی می فرماید:

ما تقول في المسيح؟ قال: يا سيدي، إنه من الله. فقال وما تريد بقولك "من"، و"من" علي أربعة أوجه لا خامس لها؟ أتريد بقولك "من"، كالبعض من الكل فيكون مبعوضاً؟! أو كالخلل من الخمر، فيكون علي سبيل الاستحالة؟! أو كالولد من الوالد فيكون علي سبيل المناكحة؟! أو كالصنعة من الصانع، فيكون علي سبيل الخالق من المخلوق؟ أو عندك وجه آخر فتعرفناه؟ فانقطع. ١

در باره مسیح چه عقیده ای داری؟ گفت: مولای من، او را از خدا می دانم. فرمودند: منظورت از کلمه "از" چیست؟ زیرا "از" چهار معنی دارد که پنجمی برای آنها نیست. آیا منظورت از کلمه "از" مانند معنای "جزء از کل" است که در نتیجه خداوند دارای اجزا باشد؟! یا مانند "سرکه از شراب" است که لازم آید خداوند دارای تغیر و دگرگونی باشد؟! یا مانند "فرزند از پدر" است، که از راه مناکحت باشد؟! یا مانند "صنعت و فعل" از صانع و فاعل را می گویی که بر گونه "خالق و مخلوق" باشد؟ یا وجه پنجمی داری که به ما نشان دهی؟! پس در جواب فرو ماند.

بنابراین سوره توحید دلیلی روشن و بیانی زیبا و ساده و روان و گویا بر تباین ذاتی خالق و مخلوق است، نه دلیل بر اثبات وحدت و عینیت مصداقی، و مانند "جزء و کل" یا "موج و دریا" بودن آن دو!

اشکال چهارم: مخلوقات خداوند متعال، چیزهایی اند که او تبارک و تعالی همه آنها را بدون سابقه وجودی آنها آفریده است. نه اینکه - العیاذ بالله - ذات خود را در معرض تجزیه و تجلی و ظهور و... قرار داده و وجود و هستی خود را به نمایش در آورده باشد، و چنانچه نسبت وجود اشیا با خالق متعال، مانند نسبت "جزء و کل" و "عام و جزئیات" بوده، و در حقیقت ذات خود دو موجود مبائن (یکی خالق ازلی و دیگری مخلوق حادث "لا من شيء") نباشند، در واقع همه اصول و فروع دین پوچ و بی معنی

انگاشته شده، و تکلیف و عبادت و جزا و پاداش و بهشت و دوزخ و... را معنایی نخواهد ماند. اگر وجود مخلوقات، عین وجود خداوند یا جزء او یا صورت و جلوه هستی او باشند، جا دارد سؤال شود:

آیا معبود حقیقی مخلوقات، وجود خود آن‌ها می‌باشد؟! ۱

آیا معنای آفرینش و خلقت، امری موهوم و خیالی است؟! ۲

آیا خداوند اجزای وجود خودش را مورد تکلیف قرار داده، و امر و نهی می‌فرماید؟! ۳

آیا خداوند جل و علا، خودش را به بهشت می‌برد و از نعمت‌هایش بهره‌ور می‌سازد؟! ۴

آیا آفریدگار متعال، خودش را به دوزخ می‌برد و در آتش انتقام خویش می‌سوزاند؟! ۵

آیا شیطانی که به خداوند کفر ورزیده، و بندگان را به گمراهی می‌کشاند، یکی از صورت‌های وجود همان خداوندی است که خود او، او را لعنت فرموده، و عذاب خواهد کرد؟! ۶

آیا مؤمنانی که به وجود خداوند ازلی و ابدی ایمان دارند و خود را آفریده او می‌دانند و او را عبادت می‌کنند، با ملحدانی که جهان را موجودی ازلی و ابدی و متجلی به جلوه‌های گوناگون می‌دانند، یکی هستند؟! یا اینکه حتی اهل ایمان بر ضلالت، و اهل کفر بر هدایتند؟! ۷

و آیا...

خداوند تعالی می‌فرماید:

«ما خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ × قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَتُنُونِ بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» ۴.

۱. رساله "لقاء الله" می‌نویسد: فهو العابد باعتبار تعيينه وتقيد به بصورة العبد الذي هو شأن من شؤونه الذاتية، وهو المعبود باعتبار إطلاقه. "هشت رساله عربی"، رساله "لقاء الله" حسن زاده، حسن ۹۳. به نقل از صائن الدین علی ترکیه اصفهانی: خداوند از جهت تعیین خود به صورت بنده‌ای که شأنی از شؤون ذاتی او می‌باشد عابد است، و از جهت اطلاق وجود خود معبود می‌باشد. ابن عربی در فص ابراهیمی از کتاب فصوص الحکم می‌گوید: فیحمدنی و أحمده، و یعبدنی و أعبدہ: او مرا حمد می‌کند و من او را، و او مرا عبادت می‌کند و من او را.

و نیز ابن عربی می‌گوید: إني كنت في أوقات في حال غيبتي أشاهد ذاتي في النور الأعم والتجلي الأعظم... أشاهدها بين يديه راکعة و ساجدة و أنا أعلم أنني ذلك الراكع والساجد... وكنت أتعجب من ذلك، وأعلم أن ذلك ليس غیری ولا هو أنا. "فتوحات مکیه"، ۱ / ۳۲۵: من زمانی در حال بی‌خودی، ذات خویش را در نور فراگیر و تجلی اعظم مشاهده می‌کردم... آن را در پیشگاه نور در حال رکوع و سجود می‌دیدم، در حالی که می‌دانستم من همان رکوع و سجود کننده هستم... و از آن تعجب می‌کردم و می‌دانستم که آن نه غیر من است و نه من!!

رساله "نور علی نور"، در ذکر و ذاکر و مذکور می‌نویسد: و چون به سرایت ذکر در جمیع عبد آگاهی یافتی بر آن باش که یکپارچه ذکر باشی، و به ذکرت ذاکر که خودت ذکر و ذاکر و مذکور خودی. "نور علی نور" (حسن زاده، حسن) ۴۸.

۲. از اهل عرفان نقل کردیم: "حقیقت این است که شیطان هم مظهر اسم یا مصل است".

۳. اهل عرفان گویند: مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است

شبستری

۴. احقاف، ۳ - ۴.

«خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» ۱.

«أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ» ۲.

«مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» ۳.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ» ۴.

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِنْهُمْ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لَا رَيْبَ فِيهِ فَلِأَيِّ الظَّالِمِينَ إِلَّا كُفُوراً» ۵.

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» x «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» x «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» ۶.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» ۷.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

قد خلفوا ورائهم منهج الدين... وزعموا... أن مدبر هذا العالم في صورة المخلوقين... وأنه لا جنة ولا نار... فاستقبح مقاتلتهم كل الفرق، ولعنهم كل الامم... فكذب مقاتلتهم التوراة، ولعنهم الفرقان، وزعموا مع ذلك أن إلههم ينتقل من قالب إلى قالب... فإذا كان الخالق في صورة المخلوق، فيما يستدل علي أن أحدهما خالق لصاحبه؟!... فطورا تخالهم نصاري في أشياء وطورا دهرية ۸.

راه و روش دین را پشت سر انداخته... و گمان کرده اند... مدبر این جهان در صورت مخلوقات است... و بهشت و دوزخی در کار نیست... پس هر فرقه ای عقیده آنان را قبیح شمرده، و همه امت ها ایشان را لعنت کرده اند... تورات سخن ایشان را باطل دانسته، و قرآن ایشان را لعنت کرده است، با وجود این چنان پنداشته اند که معبودشان از قالبی به قالب دیگر درمی آید... اگر خالق در شکل و صورت مخلوق است، به چه دلیلی می توان استدلال کرد که یکی از آن دو خالق دیگری است؟!... گاهی ایشان را چون نصرانیان می یابی و دیگر گاه از دهری مسلکان.

اشکال پنجم: چنانچه نسبت وجود خداوند با مخلوقات به گونه ای باشد که از فرض عدم و از بین رفتن آن ها، انعدام و نیستی وجود خداوند لازم آید، و با وجود آن ها وجود خالق متعال متعین و متحقق باشد،

۱. انعام، ۷۳.

۲. أعراف، ۱۸۵.

۳. یونس، ۵.

۴. ابراهیم، ۱۹.

۵. اسراء، ۹۹.

۶. آل عمران، ۱۸۹ - ۱۹۱.

۷. ص، ۲۷.

۸. بحار الانوار، ۱۰ / ۱۷۶، ۱۷۷، از احتجاج.

لازم می‌آید خداوند تعالی در وجود و بقای خویش نیازمند به مخلوقات و آفریده‌های خود باشد، و بطلان این عقیده نیازی به توضیح ندارد. خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ۚ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» ۱.

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» ۲.

«وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» ۳.

«قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۚ قُلْ إِنْ الَّذِينَ يُقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ۚ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُنْفِئُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ» ۴.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» ۵.

«يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ۶.

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» ۷.

«أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» ۸.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» ۹.

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَا رَيْبَ فِيهِ»

فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا» ۱۰.

(يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ۱۱.

«أَفَعَبِينَا بِالْخُلُقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي نَفْسٍ مِنْ خُلُقٍ جَدِيدٍ» ۱۲.

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْ يَخْلُقْهُنَّ يَقَادِرِ عَلَى أَنْ يُخَيِّبَ الْمُتَوْتِي بَلَى إِنَّهُ عَلَى

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ۱۳.

۱. فاطر، ۱۶ - ۱۷.

۲. بقره، ۲۶۷.

۳. آل عمران، ۹۷.

۴. یونس، ۸۶ - ۷۰.

۵. فاطر، ۱۵.

۶. فاطر، ۱.

۷. یس، ۸۲.

۸. نحل، ۱۷.

۹. بقره، ۲۹.

۱۰. اِسراء، ۹۹.

۱۱. آل عمران، ۴۷.

۱۲. روم، ۲۷.

۱۳. ق، ۱۵.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الحمد لله الذي لا يبلغ مدحته القائلون... متوحد إذ لا سكن يستأنس به ولا يستوحش لفقده، أنشأ الخلق إنشاءً
وابتداءً ابتداءً. ۱.

ستایش خداوندی را که گویندگان مدح او نتوانند... یگانه بود آن هنگام که هیچ چیز نبود که به آن انس
گرفته، یا از نبودن آن وحشتی داشته باشد، و او همه چیز را ایجاد فرمود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

الاحتياج من صفات الحدث لا من صفات القديم ۲.
احتیاج از صفات حدوث است نه صفات خداوندی که ازلی است.

و می فرمایند:

لما صعد موسي عليه السلام إلى الطور فنادي ربه عز وجل، قال: يا رب أرنى خزائنك، فقال: يا موسي، إنما
خزائني إذا أردت شيئاً أن أقول له: "كن، فيكون" ۳.

هنگامی که موسی علیه السلام بر کوه طور بالا رفت و با پروردگار خود به سخن پرداخت، عرضه داشت:
پروردگارا، خزائن خود را به من بنمایان. خداوند فرمود: ای موسی، همانا خزائن من این است که هر چه را
بخواهم همینکه بگویم: "باش"، می باشد.

امام رضا علیه السلام می فرمایند:

أما الواحد، فلم يزل واحداً كائناً لا شيء معه بلا حدود ولا أعراض ولا يزال كذلك، ثم خلق خلقاً مبتدعاً مختلفاً
بأعراض وحدود مختلفة... لا حاجة كانت منه إلى ذلك، إنه لو كان خلق ما خلق حاجة، لم يخلق إلا من يستعين به
علي حاجته، ولكن ينبغي أن يخلق أضعاف ما خلق، لأن الاعوان كلما كثروا كان صاحبهم أقوى. والحاجة يا
عمران، لا يسعها لانه لم يحدث من الخلق شيئاً إلا حدثت فيه حاجة أخرى، ولذلك أقول: لم يخلق الخلق حاجة. ۴.

خداوند یگانه، ازلا یکتا و بدون حدود و اعراض بود و هیچ چیزی با او وجود نداشت. سپس خلقی دارای
اعراض و حدود مختلف و گوناگون ابداع فرمود... نه به جهت نیازی که به آنها داشت، اگر قرار بود مخلوقات را
به خاطر نیاز خود بیافریند جز کسانی را که به وجود آنها در رفع نیاز خود بکوشد نمی آفرید، و سزاوار بود که
چندین برابر آنچه آفریده است بیافریند، زیرا کمک کاران هر چه بیشتر باشند صاحب آنها نیرومندتر خواهد بود.

۱. نهج البلاغة، خطبه ۱؛ بحارالانوار، ۴ / ۲۴۷.

۲. التوحيد، ۱۷۸؛ بحارالانوار، ۳ / ۳۲۷.

۳. التوحيد، ۱۳۳.

۴. التوحيد، ۴۳۰ - ۴۳۱.

ای عمران، نیازمندی پایان ندارد، زیرا هیچ چیزی خلق نمی‌شود مگر اینکه موجب پیدایش حاجت تازه‌ای می‌شود، به همین جهت است که می‌گوییم خلق را برای رفع نیاز خویش نیافریده است.

اشکال ششم: مرزداران حریم مکتب وحی و بزرگان دین، پیوسته به بطلان عقیده وحدت وجود تصریح داشته، و در این باره کتاب‌ها نوشته‌اند، و تمامی عالمان بزرگ که در پیوند با فقه و دینند، و لو اینکه در مقامی به تشریح و تبیین عقیده وحدت وجود پرداخته باشند، اما هر گاه در مقام فتوی و اظهار نظر برآمده‌اند متفقا به "مخلوقیت حقیقی ماسوی الله"، و بطلان اعتقاد به "عینیت و یکی بودن وجود خالق و خلق" تصریح کرده‌اند. بنابراین، کسانی که خیال می‌کنند عقیده "وحدت وجود" معجزه شگفت و شگفتی‌فزای فکر و اندیشه است، و فهم آن تنها اختصاص به کسانی دارد که آن را پذیرفته‌اند، باید متوجه باشند که به چه کسانی نسبت نفهمی و جهالت می‌دهند. و عقیده‌ای را که از فرآورده‌های افکار خوداندیشان به دور از تعالیم و براهین قاطع معلمان آسمانی در هند و یونان باستان است، و با هزاران توجیه و تأویل نادرست شواهدی از متشابهات دینی بر آن اقامه می‌شود به ستاره‌های آسمان می‌آویزند.

اگر این عقیده تا این حد غیر قابل فهم است، از کجا می‌توان دانست آنان که آن را پذیرفته‌اند از نفهمیدن آن نبوده است؟! گویا شرط فهمیدن این عقیده پذیرفتن آن است که هر کس آن را بپذیرد حتماً آن را فهمیده است!! و هر کس زیر بار آن نرود حتماً آن را نفهمیده است!!

با کمترین تأمل در سخنان وحدت وجودیان همه می‌بینند که فهم مدعای آنان بسیار ساده است، ولی از آنجا که احادی گمان نمی‌کند کسی تا این حد منکر امور بدیهی شود که وجود همه اشیای حادث و مخلوق و محسوس را وهم و خیال دانسته، ذات خداوند را متغیر به صورت‌های گوناگون انگاشته، و عبادت هر بقی را عبادت خداوند بشمارد، برخی دچار تأثیر تبلیغات و تلقینات پی در پی اهل فلسفه و عرفان شده، و خیال می‌کنند واقعا گرهی در فهم این مسلک ضد عقل و دین نهفته است، که جز با فرار از عقل و برهان و تسلیم شدن در مقابل پیران و مشایخ عرفان، و پناه‌بردن به انزوای چله‌نشینی‌های وهم‌انگیز ایشان، بدان نمی‌توان رسید؛ ولی با تأمل و مراجعه بیشتر روشن می‌شود واقعا کسانی پیدا شده‌اند که این ناشدنی را شدنی دانسته، و بر خلاف حکم بدیهی عقل و وحی، وجود "خالق و مخلوق" را مانند "دریا و امواج" آن یکی شمرده، و غیریت اشیا با خالق خویش را وهم و خیال، و یا کثرت از جهت مرتبه و ظهور انگاشته، و حقیقت وجود "خالق و خلق" را عینا یکی دانسته‌اند!!

اشکال هفتم: بطلان اعتقاد به وحدت وجود آن قدر واضح و آشکار است که حتی خود اهل عرفان بارها مجبور شده‌اند به بطلان آن اعتراف کنند و اعتقاد به آن را بر خلاف عقل و شرع، و موجب نفی علیت خداوند و معلولیت ممکنات، بلکه نفی اصل وجود مخلوقات بدانند. چنانکه خود رساله "لقاء الله" می‌نویسد:

إعلم أن البحث عن وحدة الوجود تارة يتوهم أن الوجود شخص واحد منحصر بفرد هو الواجب بالذات، وليس لمفهوم الوجود مصداق آخر، وغيره من الموجودات كالسماء والأرض والنبات والحيوان والنفس والعقل خيالات ذلك الفرد، أي ليس سوي ذلك الفرد شيء، وهذه الموجودات ليست أشياء أخرى غيره كماء البحر وأمواجه، حيث إن تلك الامواج المختلفة في الكبر والصغر ليست إلا ماء البحر، إلا أن اختلاف الامواج وكثرتها يوهم أنها موجودات بجبالها غير الماء.

فهذا التوهم مخالف لكثير من القواعد العقلية الحكمية الرصينة المباني، لانه يوجب نفى عليه الحق ومعلولية الممكنات حقيقة، وعدم افتقار الممكنات رأسا، بل يوجب نفيا أصلا. بالجملة إن مفاسدها كثيرة عقلا وشرعا، ولم يتفوه به أحد من الحكماء المتألهين والعرفاء الشائخين، ونسبته إليهم اختلاق كبير وإفك عظيم. علي أن الآثار المختلفة المتنوعة المشهورة من أنواع الموجودات حسا وعيانا ترد هذا الوهم وتبطله، وتنادى بأعلي صوتها أنها مولود من فطانة بتراء. ۱.

بدان كه بحث "وحدت وجود" گاهي چنين به نظر مي آورد كه "وجود"، شخصي واحد و منحصر به فرد ۲ است كه همان واجب بالذات مي باشد، و مفهوم وجود مصداق ديگري ندارد، و موجودات ديگر - مانند آسمان و زمين و گياه و حيوان و نفس و عقل ۳- خيالات ۴ همان فرد مي باشند، - يعنى غير از خود آن فرد هيچ چيزي وجود نداشته ۵- و اين موجودات،

۱. "هشت رساله عربي"، رساله "لقاء الله" حسن زاده، حسن ۱۵.

۲. از كتاب "وحدت از ديدگاه عارف و حكيم" نقل كرديم: اکنون شايسته است كه تعيين موعود را بر مبناي رصين و قويم وحدت شخصيه وجود به بيان كمل اهل توحيد عنوان و تقرير كنيم.

در همان كتاب آمده است: طبيعت واجبه اي كه كمل اهل التوحيد قائلند - يعنى واحد به وحدت حقه حقيقيه ذاتيه و آن هم وحدت شخصيه ذات مظاهر. "وحدت از ديدگاه عارف و حكيم" حسن زاده، حسن ۷۲.

رساله "انه الحق" مي نويسد: تشكيك بر مبناي اهل تحقيق كه وجود را واحد شخصي يعنى صمد حق مي دانند... "يازده رساله فارسي"، "انه الحق" ۲۷۷.

و مي نويسد: نتيجه بحث اينكه كساني كه قائل به واحد شخصي بودن وجود نيستند يعنى آن را صمد حق و حقيقت واحده ذات مظاهر نمي دانند و مي گویند واجب الوجود انيت محضه است، از آنان سؤال مي شود كه اولاً موضوع مسأله واجب الوجود انيت محضه است محرر شود كه از اين موضوع اعني واجب الوجود چه اراده مي كنند كه آن را انيت محضه مي دانند.

"هزار و يك نكته" مي نويسد: و چون علي التحقيق، وجود حقيقت واحده به وحدت شخصيه ذات مظاهر است، پس هو الأول والآخر والظاهر والباطن، پس هر چه كه دمبدم به ظهور رسد شأن اوست...

بي زارم از آن كهنه خدائي كه تو داري هر لحظه مرا تازه خدائي دگرستی

هزار و يك نكته حسن زاده، حسن ۳۲ - ۳۳. و مي نويسد: مبناي توحيد عرفاني وحدت شخصي وجود است. (۲۰۶).

و از ملاصدرا نقل كرديم: إن الوجود حقيقة واحدة هي عين الحق.

همانا وجود، حقيقت واحدي است و آن عين حق مي باشد.

نيز از او نقل كرديم كه: الوجود والموجود، منحصرة في حقيقة واحدة شخصية، لا شريك له في الموجودية الحقيقية، ولا ثاني له في العين، وليس في دار الوجود غيره ديار... فالعالم متوهم ما له وجود حقيقي. "اسفار" (ملاصدرا)، ۲ / ۲۹۲: "وجود و موجود"، منحصر به حقيقت شخصي واحدي است كه در موجوديت حقيقي اصلا شريكي ندارد. و در خارج، فرد دومي براي آن در كار نيست، و در صفحه وجود غير از او احدي وجود ندارد... بنا بر اين "عالم"، خيال است و وجود واقعي ندارد.

۳. تعليقات "كشف المراد" مي نويسد: ما قالوه من أن العقل يعقل ذاته... فليس عقلا مبائنا وموجودا متمائزا عن فاعله سبحانه. "تعليقات كشف المراد" حسن زاده، حسن ۵۰۷: اينكه مي گویند عقل خودش را مي داند... عقلي جدا و موجودي متمايز از فاعل خویش - سبحانه - نمي باشد.

۴. اسفار مي نويسد:

كل ما في الكون وهم أو خيالاً أو عكوس في المرايا أو ظلال

هر چه در صفحه وجود است يا وهم و خيال است و يا عكس هاي آينه اي و يا سايه ها مي باشد.

۵. از كتاب "وحدت از ديدگاه عارف و حكيم" نقل كرديم: در مقابل او [واجب] چيزي نيست تا تميز تقابلي داشته باشد.

و نيز: غيرتش غير در جهان نگذاشت.

و نيز: هيچ جزء مفروض كل، بدان حيث كه كل است منحاز از كل نيست و نسبة حقيقة الحقايق با ماسواي مفروض چنين

چیزهای دیگری که غیر آن باشد نیستند، مانند آب دریا و امواج آن^۱، که آن امواج کوچک یا بزرگ جز آب دریا چیزی نیستند، ولی اختلاف و فراوانی امواج چنین به نظر می‌آورد که آن‌ها موجوداتی جدا از آب می‌باشند.

این اندیشه، با قواعد عقلی محکم و مبانی استواری مخالف است، زیرا موجب می‌شود که نه خداوند علت حقیقی باشد، و نه ممکنات معلول واقعی باشند^۲، و سبب می‌شود که ممکنات نیازمند به غیر نبوده، بلکه اصلاً وجود نداشته باشند.^۱

است.

و نیز درباره معنای سوره توحید نقل شد که: چنان نفی را سر بیان داد که نام و نشانی برای ما سویی نگذاشت تا سخن از دو وجود در میان آید.

در همان کتاب آمده است: غیر به معنی مقابل، عدم محض و لا شیء صرف است... "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" حسن زاده، حسن ۷۲.

"الهی نامه" می‌نویسد:

الهی، همه گویند: "خدا کو؟"، حسن گوید: "جز خدا کو؟"

الهی از من برهان توحید خواهند و من دلیل تکثیر.

الهی از حسن پرسند توحید یعنی چه، حسن گوید تکثیر یعنی چه.

الهی دو وجود ندارد، و یکی را قرب و بعد نبود.

الهی از گفتن: "من" و "تو" شرم دارم، أنت أنت.

"وحدت از دیدگاه عارف و حکیم" می‌نویسد: إعلم أنه لا وجود ولا موجود سواه وكل ما يطلق عليه اسم السوي فهو من شؤونه الذاتية، وإطلاق السوي عليه من الجهل والغيلانغمارهم في الإعتبارات والأمر الاعتبارية وغفلتهم عن الحقيقة وأطوارها. صفحه ۷۲، به نقل از سید احمد کربلایی: هیچ وجود و موجودی جز او وجود ندارد، و هر چیزی که نام غیر بر آن اطلاق می‌شود از شئون ذاتی خود او می‌باشد، و نام غیر بر آن گذاشتن از نادانی و گمراهی است، زیرا ایشان در خیالات و امور اعتباری غرق شده‌اند و از حقیقت و دگرگونی‌های آن غافل مانده‌اند.

۱. از رساله "إنه الحق" نقل کردیم: تمثیلی که به عنوان تقریب در تشکیک اهل تحقیق توان گفت آب دریا و شکن‌های اوست که شکن‌ها مظاهر آیند و جز آب نیستند و تفاوت در عظم و صغر امواج است نه در اصل ماء.

"الهی نامه" می‌نویسد: الهی نهر بحر نگرده ولی تواند با وی بیبوند و جدولی از او گردد.

الهی موج از دریا خیزد و با وی آمیزد و در وی گریزد و از وی ناگزیر است.

۲. "تعلیقات کشف المراد" می‌نویسد: إن التمايز بين الحق سبحانه وبين الخلق ليس تمايزا تقابليا، بل التميز هو تميز المحيط عن المحاط بالتعين الإحاطي والشمول الإطلاقي... وهذا الإطلاق الحقيقي الإحاطي حائز للجميع ولا يشذ عن محيطه شيء... وكون العلة والمعلول علي النحو المعهود المتعارف في الأذهان السافلة ليس علي ما ينبغي بعز جلاله وعظموته سبحانه وتعالى. "تعلیقات کشف المراد" حسن زاده، حسن ۵۰۲: جدایی حق سبحانه و خلق او به این گونه نیست که در مقابل هم باشند، بلکه به این گونه است که یکی دیگری را به نحو شمول و اطلاق در بردارد... و این اطلاق احاطه‌ای به گونه‌ای است که همه چیز را در بر گرفته و هیچ چیزی از دایره وجود آن خارج نیست... و شناختی که از علت و معلول به نحو معهود و متعارف در اذهان سطح پایین وجود دارد، سزاوار عزت و عظمت خداوند سبحانه و تعالی نیست.

ملاصدرا می‌نویسد: ما وصفناه أولا إن في الوجود علة و معلولا... قد آل آخر الأمر... إلى كون العلة منهما أمرا حقيقيا والمعلول جهة من جهاته، ورجعت عليّة المسمي بالعلة وتأثيره للمعلول إلى تطوره وتحيته بحيشة. "أسفار"، ۲ / ۳۰۱: اینکه ما در ابتدای امر گفتیم در صحنه وجود علت و معلول هست... در آخر کار بدانجا کشانده شد که از میان آن دو، تنها علت امری حقیقی است و معلول فقط جهتی از جهات آن می‌باشد، و علت و تأثیر آن چیزی که آن را علت نام نهادیم به معنای دگرگونی خود آن بازگشت.

خلاصه اینکه مفسد این عقیده از جهت عقل و شرع فراوان بوده، هیچ يك از فلاسفه خداشناس و عارفان بزرگ مقام آن را بر زبان نیاورده‌اند، و نسبت دادن این عقیده به آنان دروغی بزرگ و تهمت عظیم است.

گذشته از اینکه آثار مختلف و گوناگونی که از انواع موجودات به طور محسوس و آشکار دیده می‌شود، موجب بطلان و رد این عقیده شده، و به ندای بلند فریاد برمی‌آورد که چنین اندیشه‌ای از کوتاه‌فکری سرچشمه گرفته است.

در رساله "لقاء الله" از قیصری نقل شده است: وایجاد للأشیاء اختفاءً فيها مع إظهارها إياها، وإعدامه لها في القيامة الكبرى ظهوره بوحده وقهره إياها بإزالة تعيناتها وسماتها وجعلها متلاشيه... وفي الصغرى تحول من عالم الشهادة إلى عالم الغيب، أو من صورة إلى صورة في عالم واحد. صفحه ۲۲۲: ایجاد و آفرینش خداوند نسبت به اشیا این است که خدا خودش در آن‌ها مخفی شده و آن‌ها را آشکار کرده است، و معنای از بین بردن آن‌ها در قیامت بزرگ این است که در آن هنگام به وحدت خود ظاهر شده و تعینات و نشانه‌های آن‌ها را از بین می‌برد و آن‌ها را متلاشی می‌کند... و در قیامت کوچک به این معنا است که از عالم ظاهر به عالم غیب متحول می‌شود، یا اینکه در يك عالم از صورتی به صورتی دیگر درمی‌آید.

۱. "مداهمم" می‌نویسد: چون به دقت بنگری آنچه در دار وجود است و جوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است. مداهمم حسن زاده، حسن، ۱۰۷.

"الهی نامه" می‌نویسد: الهی تا حال تو را پنهان می‌پنداشتم، حال جز تو را پنهان می‌دانم. الهی شکر که دی دلیل بر اثبات خالق طلب می‌کردم، و امروز دلیل بر اثبات خلق می‌خواهم. الهی شکر که دیده جهان بین ندارم، هو الأول والآخر والظاهر والباطن. از ملاصدرا نقل کردیم:

ليس للماهيات والأعيان الإمكانية وجود حقيقي... الممكنات باطلة الذوات هالكة الماهيات أزلاً وأبداً والموجود هو ذات الحق دائماً وسرمداً... فإذا لا موجود إلا الله.

"لقاء الله" می‌نویسد:

آنچه پنهان و آشکار بود جز که مجلای یار و مظهر نیست
نیست جز او ز دار و من فی الدارنی که همسنگ او و همسر نیست
قائل و قیل و قولی و قالاجز که اطوار قول مصدر نیست
زین مثل آنچه بایدش گفتنگفتم و بیش از این میسر نیست

(صفحه ۵). و می‌نویسد: إن ذلك النور لم يترك مكاناً لغيره حتى يوجد شيء مؤلف منه ومن غيره، بل كل شيء ليس إلا ذلك النور فقط، وحدودها أعدام ذهنية اعتبارية.

غیرتش غیر در جهان نگذاشتلا جرم عین جمله اشیا شد

آن نور، هیچ مکانی برای غیر خودش باقی نگذاشته است که چیزی مرکب از آن و غیر آن یافت شود، بلکه هیچ چیزی نیست مگر اینکه خود همان نور می‌باشد، و حدود اشیا عدم‌های ذهنی و پنداری‌اند. همان، ۳۵ - ۳۶.

رساله "لقاء الله" در ضمن مثال گفت و گوی ماهیان برای ادراک حقیقت معنای دریا نقل می‌کند: البحر الذي أنتم تطلبونه و تريدون التوجه إليه هو معكم وأنتم معه، وهو محيط بكم وأنتم محاطون به، والمحيط لا ينفك عن المحاط به، والبحر عبارة عن الذي أنتم فيه، فأينما توجهتم في الجهات فهو البحر وليس غير البحر عندكم شيء، فالبحر معكم وأنتم مع البحر، وأنتم في البحر والبحر فيكم [كاملاً دقت شود!...] إن البحر والماء شيء واحد في الحقيقة وليس بينهما مغايرة أصلاً [باز هم دقت شود]، فالماء اسم للبحر بحسب الحقيقة والوجود، والبحر اسم له بحسب الكمالات والخصوصيات والإنبساط والانتشار علي المظاهر كلها.

سپس درباره خداوند، از زبان کسانی که آنان را اولیا و عرفا می‌شمارد چنین می‌آورد:

إن الحق الذي تسألون عنه وتطلبونه... هو مع كل شيء وهو عين كل شيء، بل هو كل شيء وكل شيء به قائم وبدونه زائل، وليس لغيره وجود أصلاً، لا ذهنًا ولا خارجاً [كاملاً دقت شود!]. صفحه ۳۷ - ۳۸.

عقیده‌ای که در اینجا به بطلان آن اعتراف شده است، همان چیزی است که وحدت وجودیان - و از جمله خود مؤلف رساله "لقاء الله" آن هم در همین کتاب "لقاء الله" - آن را با عین همین عباراتی که در اینجا آن را باطل و خلاف دین و عقل می‌دانند در سر تا پای نوشته‌ها و سخنان خویش بیان می‌دارند، و ما نمونه مختصری از آن عبارات را علاوه بر آنچه در متن آوردیم در پانویست مطالب نیز نشان داده‌ایم.

کتاب مورد اشاره شواهدی از کلام ملاصدرا ۱ نیز می‌آورد ۲ تا به کمک آن ثابت کند ملاصدرا هم وحدت وجود به معنای فوق (عدمی و اعتباری و اوهام بودن وجود ممکنات) را صریحاً باطل دانسته، و نسبت دادن آن به اهل تصوف و عرفان را از نفهمی و جهالت شمرده است. در حالی که اهل تحقیق به طور آشکار می‌یابند خود ملاصدرا همین عقیده را دارد، و آن را به بزرگان اهل عرفان هم نسبت می‌دهد. رساله "لقاء الله" از ملاصدرا نقل می‌کند:

إن بعض الجهلة من المتصوفين المقلدين الذين لم يحصلوا طريق العلماء العرفاء، ولم يبلغوا مقام العرفان، توهّموا لضعف عقولهم ووهن عقيدتهم وغلبة سلطان الوهم علي نفوسهم، أن لا تحقق بالفعل للذات الاحدية المنعوتة بألسنة العرفاء بمقام الاحدية وغيب الهوية وغيب الغيوب مجردة عن المظاهر والمجالي، بل المتحقق هو عالم الصورة وقواها الروحانية والحسية، والله هو الظاهر المجموع لا بدونه وحقيقة الانسان الكبير والكتاب المبين الذي هذا الانسان الصغير أنموذج ونسخة مختصرة عنه.

وذلك القول كفر فضيح وزندقة صرفة، لا يتفوه به من له أدنى مرتبة من العلم، ونسبة هذا الامر إلى أكابر الصوفية ورؤسائهم افتراء محض وإفك عظيم، يتحاشي عنها أسرارهم وضمايرهم، ولا يبعد أن يكون سبب ظن الجهلة هؤلاء الاكابر إطلاق الوجود تارة علي ذات الحق، وتارة علي المطلق الشامل، وتارة علي المعنى العام العقلي، فانهم كثيرا ما يطلقون الوجود علي المعنى الظلي الكوني، فيحملونه علي مراتب التعينات والوجودات الخاصة، فيجری عليه أحكامها. ۳

برخی از کسانی که ادعای تصوف دارند ولی نادان و کورند و روش عالمان عارف را به دست نیاورده و به مقام عرفان نرسیده‌اند، از روی ضعف عقول و سستی عقیده و غلبه پادشاه وهم بر نفوس خویش، گمان کرده‌اند: ذات احدیت - که در زبان اهل عرفان موصوف به مقام احدیت و نهانی هویت و نهانی در نهان است - دارای وجود فعلی بر کنار از مظهرها و جلوه‌ها نبوده، و آنچه که متحقق است همان عالم صورت‌ها و قوای روحانی وحسی آن می‌باشد، و خداوند همان مجموعه ظاهر است و جز آن وجودی ندارد، و او همان حقیقت انسان کبیر ۴ و کتاب مبینی است که این انسان کوچک، نمونه و نسخه مختصری از آن می‌باشد.

۱. رجوع شود به اسفار ملاصدرا ۲ / ۳۱۸.

۲. صفحه ۱۶.

۳. صفحه ۵۵.

۴. کتاب "نور علی نور، در ذکر و ذاکر و مذکور" می‌نویسد: و چون به سرایت ذکر در جمیع عبد آگاهی یافتی بر آن باش که یکپارچه ذکر باشی، و به ذکرت ذاکر که خودت ذکر و ذاکر و مذکور خودی. "نور علی نور، در ذکر و ذاکر و مذکور" ۴۸.

و کتاب "لقاء الله" از قیصری نقل می‌کند: ومرتبة الإنسان الكامل عبارة عن جمع جميع المراتب الإلهية والكونية من العقول والنفوس الكلية والجزئية، ومراتب الطبيعة إلى آخر تنزلات الوجود ويسمي بالمرتبة العمائية أيضا، فهي مضاهية للمرتبة الإلهية، ولا فرق بينهما إلا بالربوبية والمربوبية لذلك صار خليفة الله. صفحه ۸۹ / مرتبه انسان کامل عبارت از جمع جمیع مراتب الهی وجودی است، از عقول و نفوس کلی و جزئی گرفته تا مراتب طبیعت و تا آخرین تنزلات وجود که با عنوان مرتبه عمائی نیز نامیده

این گفتار کفر رسوا و زندقه صرف است، کسی که دارای پست‌ترین مرتبه علم باشد دهان خود را به آن آلوده نمی‌کند، و نسبت دادن این امر به بزرگان و رؤسای صوفیان افتزای محض و تهمت بزرگی است که باطن وجود ایشان از آن برکنار است.

بعید نیست که سبب این گمان نادانان درباره بزرگان این باشد که اطلاق وجود گاهی بر ذات حق می‌شود، و گاهی بر مطلق که شامل همه چیز است، و گاهی دیگر بر معنای عام عقلی؛ زیرا ایشان بسیار می‌شود که وجود را بر معنای سایه‌ای وجودی اطلاق کرده، پس آن را بر مراتب تعینات و وجودات مخصوص حمل می‌کنند، لذا احکام آن‌ها بر آن جاری می‌شود.

شما بار دیگر به نصوصی که از اهل عرفان و فلسفه درباره وحدت وجود نقل کردیم رجوع کنید تا کاملاً ببینید که بیان این تفصیلات جز کوششی برای گم کردن اصل مطلب و پنهان کردن آن در میان انبوه الفاظ و تعبیرات و تقسیمات اعتباری و غیر واقعی هیچ چیز دیگری نیست، و تجلی واقعیت عقیده ایشان در ضمن نصوص صریح خودشان، واضح‌تر از آن است که ممکن باشد با این عبارت‌پردازی‌ها چهره واقعی آن را بپوشانند.

اینجاست که باید پرسید: انسان چرا باید سخنانی بگوید که پس از آن مجبور باشد عیناً آن‌ها را کفر و زندقه و الحاد و باطل و نادرست بشمارد، و اعتقاد به آن را از جهالت و نادانی و دوری از علم و دانش بداند، و از انتساب به آن وحشت داشته باشد؟! آیا این بزرگ‌متفکر و متعمق در ذات خداوند - که راسخان در علم و معادن علم الهی علیهم‌السلام از ورود در آن حذر می‌کنند، و نتیجه آن را الحاد و زندقه می‌دانند - از یاد برده است که اعتقاد به هر نوع دوئیت حقیقی در وجود، به هر نحوی که باشد به هیچ عنوان با مبانی تفکر وحدت وجودیان نمی‌سازد و بر تمامی عقاید ایشان خط بطلان می‌کشد؟!

بهترین دلیل بر اینکه نسبت مذکور به تمامی اکابر عرفان و تصوف عین واقعیت است نه تهمت و افترا همین پاسخی است که ملاصدرا به عنوان دفاع از عقاید صوفیان ارائه می‌دهد زیرا بدیهی است تفاوت "مطلق و مقید" و "عام و خاص" امری اعتباری بوده، و محال است که "مطلق" یا "عام"، وجودی جدا از مقیدات و مصادیق خاص خود داشته باشند. "ابن عربی" صریحاً می‌گوید:

می‌شود. پس آن همسنگ مرتبه الهی است و بین آن دو هیچ فرقی نیست مگر به ربوبیت و مربوبیت، به همین جهت است که خلیفه الله شده است.

البته چنانچه کسی پیدا شود که زیر بار پذیرش ادعاهای متناقض نرفته و اجتماع نقیضین را محال بداند، جا دارد از قیصری سؤال کند: با وجود شواهدی که از کلام خود او و ابن عربی در مورد یکی بودن خالق و مخلوق و رب و مربوب آوردیم، ادعای تفاوت و فرق بین ربوبیت و مربوبیت را بر چه اساسی ارائه می‌دهد؟! رساله "لقاء الله" همین سخن قیصری را به عنوان وجه پنجمی برای تفسیر وحدت وجود شمرده و آن را عالی‌تر و شامخ‌تر و دقیق‌تر و شریف‌تر از چهار تفسیر قبلی می‌داند... گذشته از اینکه بطلان سخن قیصری و تناقض و مخالفت آن با عقل و برهان و دین آشکار است، جای این سؤال هست که چطور می‌توان این تفسیر را عالی‌تر و دقیق‌تر و شامخ‌تر و شریف‌تر از چهار تفسیری دانست که دست کم یکی از آن‌ها بنابر تصریح خود مؤلف رساله "لقاء الله" دارای مفاسد فراوان عقلی و شرعی بوده، و مخالف با قواعد برهانی محکم است و به اعتراف خود ایشان موجب نفی خالقیت خداوند و مخلوقیت ممکنات، بلکه موجب نفی اصل وجود ممکنات می‌گردد؟!

إن الأشياء لم تفارق خزائنها، وخزائن الأشياء لم تفارق عندية الحق تعالى، وعندية الحق تعالى لم تفارق ذات الحق تعالى، فمن شهد واحدة من هذه الأمور الثلاثة فقد شهد المجموع، وما في الكون أحدية إلا أحدية المجموع.^۱

اشیا، از خزائن خود جدا نشده‌اند، و خزائن اشیا نزد حق تعالی بودن را وانگذاشته‌اند. و نزد حق تعالی بودن، از ذات حق تعالی مفارقت نجسته است. پس هر کس یکی از این امور سه گانه را مشاهده کند، هر سه را مشاهده کرده است. و در صحنه وجود هیچ احدیتی جز احدیت مجموع وجود ندارد.

و می‌گوید:

كل ذلك من عين واحدة لا، بل هو العين الواحدة، وهو العيون الكثيرة.^۲

همه آن‌ها از يك عين است، نه، بلکه او خودش عين واحد است، و او خودش عيون كثير است.

و "قیصری" در شرح آن گوید:

أى كل ذلك الوجود الخلقى، صادر من الذات الواحدة، ثم أضرب عنه لانه مشعر بالمغايرة، فقال: بل ذلك الوجود الخلقى هو عين تلك العين الواحدة الظاهرة في مراتب متعددة، وذلك العين الواحدة التي هي الوجود المطلق، هي العيون الكثيرة باعتبار المظاهر المتكثرة. كما قال:

سبحان من أظهر ناسوته سر سنا لاهوته الثاقب

ثم بدا في خلقه ظاهرا في صورة الاكل والشارب

فانظر ما ذا تري.^۳ یعنی: همه آن وجودهای خلقی، صادر از همان ذات واحد است، و چون از این سخن بوی مغایرت می‌آید، از آن برگشته و می‌گوید: بلکه آن وجود خَلْقی، عین همان واحدی است که در مراتب متعدد ظاهر است. و آن ذات واحدی که همان وجود مطلق است به اعتبار مظاهر فراوانش، خود همان عيون كثير و فراوان می‌باشد.

۱. کتاب المعرفة، ۳۶.

۲. رساله "لقاء الله" حسن زاده، حسن ۷۸.

۳. رساله "لقاء الله" حسن زاده، حسن ۷۸ - ۷۹.

فصل دوم

تفسیرات گوناگون وحدت وجود!!

تفسیرات گوناگون وحدت وجود!!

وحدت وجودیان هنگامی که با سیل انتقادات اهل دین و برهان مواجه می‌شوند، برای فرار از اشکالات منتقدین می‌گویند:

وحدت وجود معانی گوناگونی دارد که بعضی از آن‌ها باطل است و بعضی دیگر صحیح می‌باشد!!

اما کمترین تأمل نشان می‌دهد حقیقت معنای وحدت وجود یک چیز بیشتر نیست، و آن همین است که:

آنچه موجود است حقیقتی واحد است که نه آغازی دارد، نه انجایی؛ و نه ابتدایی دارد، نه انتهایی؛ و نه خالق دارد، نه آفریننده‌ای؛ بلکه همین حقیقت واحد هر لحظه به صورتی درمی‌آید و هر آن به شکلی در تجلی و ظهور است.

ارائه تفسیرهای مختلف برای وحدت وجود امری کاملاً صوری و ظاهری است نه درونی و محتوایی، و این کار تنها برای سرپوش گذاشتن بر مخالفت آشکار عقیده وحدت وجود با عقل و شرع به میدان آمده است. وحدت وجودیان همان معنای واحدی را که گفتیم با تعبیرات مختلف و مثال‌های گوناگون بیان می‌دارند، گاهی مثال "موج و دریا" می‌آورند، دیگرگاه "نفس و قوای آن" یا "آینه و عکس‌های متعدد" را شاهد قرار می‌دهند، گاهی به "عدد و نور و مراتب آن دو" مثال می‌زنند؛ ایشان گاهی اشیا را "اجزای ذات خدا" (یعنی همان وجود بی سر و ته) می‌گویند، و گاهی آن‌ها را "مراتب وجود او" می‌شمارند، و

دیگرگاه همه چیز را "حصه‌های وجودی ۱ وی" می‌دانند؛ آن‌گاه برخی - غافل از اینکه اصل مطلب يك چیز بیشتر نیست، و اختلافاتی که در این مورد ارائه می‌شود، تنها در تعییرات و مثال‌ها و وجوه اعتباری و غیر واقعی است هر مثالی را مسلکی می‌پندارند و هر تعبیری را مذهبی به شمار می‌آورند!! در حالی که خود مؤلف رساله "لقاء الله" معترفند که جز "جوب" هیچ چیز دیگری در کار نبوده، و بحث در "امکان" تنها برای سرگرمی است!!^۲

به هر حال در رساله "لقاء الله" نیز معانی متعددی برای وحدت وجود ارائه شده است، ولی در آنجا هم اولاً هیچ اختلاف واقعی و حقیقی‌ای بین معانی مختلف وحدت وجود، نشان داده نشده است. ثانیاً در تقسیم‌بندی ارائه شده در آنجا عین همان عقیده‌ای باطل دانسته شده است که وحدت وجودیان و حتی خود مؤلف رساله "لقاء الله"، و بلکه خود ملاصدرا در جاهای دیگر آن را قبول کرده‌اند. رساله "لقاء الله" در این مورد وحدت وجود را به چهار معنی تفسیر می‌کند که عبارتند از:

تفسیر اول:

اولین تفسیر عقیده "وحدت وجود" این است که گفته شود:

وجود، واحد شخصی بوده، و وجود بقیه اشیا - مانند دریا و امواج آن - چیزی جز صورت‌های مختلف همان حقیقت واحد نیست.

و ما بیان داشتیم که این تفسیر عیناً همان چیزی است که وحدت وجودی‌ها^۳ به آن معتقد بوده، و خود ایشان هم به بطلان آن معترفند.

۱. ملاصدرا می‌گوید: والحق أن الموجود بما هو موجود كلي والوجودات أفراد له وحصص لحقيقة الوجود... وهذا عجيب لا يعرفه إلا الراسخون في العلم. اسفار، ۱ / ۲۵۷.

"نور علی نور" می‌نویسد: هر يك از کلمات وجودی جدولی از بحر وجود است که آن بحر ملکوت اوست... این انتساب کلمات نوری موجودات به وجود حقیقی - که حق سبحانه است - همان است که کمال اهل توحید فرموده‌اند: "هویه کل شیء فی الحقیقة شعاع هویته". [در واقع حقیقت ذات هر چیزی، شعاعی از حقیقت ذات خداست] و از این شعاع تعبیر به "رب شیء"، و "سر و حصو وجودی او" نیز می‌شود. این حدیث صادقی است سلام الله تعالی علیه: "یفصل نورنا من نور ربنا كشعاع الشمس من الشمس". [نور ما از پروردگارمان جدا می‌شود مانند نور خورشید از خورشید]... پس تعبیر به شعاع ناص است که اشیا به تمامشان از علم به عین نازل نشده‌اند، بلکه نازل شده‌اند در حالی که متصل به اصل خودشانند. "نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور" حسن‌زاده، حسن ۷۷. البته بر اهل تحقیق روشن است که روایت مورد استناد ایشان دارای هیچ‌گونه اعتبار علمی نمی‌باشد.

۲. چون به دقت بنگری آنچه در دار وجود است وجوب است و بحث در امکان برای سرگرمی است. "مد الهمم در شرح فصوص الحکم" حسن‌زاده، حسن ۱۰۷.

"شرح اسفار" می‌نویسد: عدم الممكن من حيث وجوده ممتنع بامتناع عدم قیومه.

نیز: بل وجوده (الممكن) واجب بوجود الواجب. "شرح اسفار" (حسن‌زاده، حسن) ۱ / ۱۱۳. نیز رجوع کنید به اسفار ۱ /

۱۲۸ - ۱۲۹.

۳. تذکر این نکته ضرورت دارد که از جهت اصول و مبانی، هیچ تفاوتی بین نحله‌های مختلف فلسفی و عرفانی وجود ندارد، مکتب "مشاء" و "اشراق" و "حکمت متعالیه" و "عرفان هندی" و "بودایی" و "یونانی" و "ابن عربی" و... همه يك چیز می‌گویند، جز اینکه برخی از آنان تا نیمه راه آمده، به نتایج صریح مبانی و اصول خویش ملتزم نشده‌اند، ولی برخی دیگر - مانند "ملاصدرا" و

تفسیر دوم:

تفسیر دوم این است که گفته شود:

وجود، يك سنخ و يك حقیقت بیشتر نیست که همان سنخ واحد، دارای مراتب مختلف بوده، فراترین مرتبه آن خدا است، و بقیه مراتب، در سنخ اصل حقیقت وجود با خداوند متحد می‌باشند، و تفاوتشان تنها در این است که ضعیف‌ترند، و درجه آن‌ها از حیث وجود و شؤون آن کمتر است.

در رساله مزبور این عقیده صحیح و موافق با عقل و شرع دانسته شده، و تفاوت آن با تفسیر اول در این جهت بیان شده است که گفته‌اند: در این تفسیر، "وجود" حقیقتی دارای مراتب می‌باشد، ولی در تفسیر اول حقیقت وجود واحد شخصی و بدون مراتب است.

با اندک تأملی واضح است که بین این تفسیر و تفسیر اول هیچ تفاوت واقعی و حقیقی‌ای وجود نداشته، و بطلان این عقیده نیز واضح‌تر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد. این تفسیر حتی در نظر خود مؤلف رساله "لقاء الله" نادرست و غیر قابل تصور می‌باشد و به نظر ایشان باید این عقیده به عقیده کسانی برگردانده شود که وجود را "واحد شخصی" و بدون مراتب می‌دانند^۱ که آنان همان اهل عرفاند و عقیده ایشان همان چیزی است که در تفسیر اول بیان شد، و از جانب خود ایشان به بطلان آن صریحا اعتراف گردید.^۲

"ابن عربی" - کاملاً جسورانه و بی‌باک، تا آخر راه را رفته، وجود عالم را وهم و خیال انگاشته، و همه چیز را عین ذات خداوند دانسته‌اند!! بدیهی است هر کس زیر بار اعتقاد به معنای واقعی "خلقت و آفرینش الهی" نرود، و نپذیرد که خداوند متعال اشیا را بدون سابقه وجودی آن‌ها لا من شيء، آفریده است، (که البته تمامی اهل فلسفه و عرفان این چنینند)، برای فرار از التزام به "وحدت شخصی وجود" هیچ راهی نداشته، باید "ذات خدا و خلق" را عیناً يك چیز دانسته، و تعدد و تغایر آن‌ها را صرفاً امری اعتباری و غیر واقعی - مانند تفاوت بین "کل و اجزای آن" یا "دریا و امواج آن" - بشمارد. آنگاه شگفت اینکه چه بسیار متفکرین ناپخته‌ای که عمر گران‌بهای خود و دیگران را در جست و جوی تفاوت‌های مشرب‌های مختلف فلسفی و عرفانی (مانند تفاوت بین قائلین به "صدور" یا "تشکیک" یا "حصص" و "وحدت وجود" یا "وحدت وجود و موجود"، مشغول می‌دارند!!

۱. در رساله مورد اشاره آمده است: "خلاصه اینکه به رأی مشاء، تشکیک در حقایق متباینه موجودات است؛ ولی به نظر صاحب اسفار در حقیقت واحده ذات مراتب؛ و در مشهد عارف، در حقیقت واحده ذات مظاهر که آن را فائل و آفل می‌داند".

نیز رساله مزبور می‌نویسد: این قدر در رد قول به تشکیک وجود برای اهل استبصار کافی است، و کسی که خداوند چشم بصیرت او را منور گردانید، و آنچه را که گفته شد فهمید و در آن امعان نظر کرد، از رفع شبهه‌های وهمیه و معارضات باطله عاجز نیست. رجوع شود به رساله "وحدت از دیدگاه عارف و حکیم"، فصل "نفی تشکیک وجود به اصطلاح اهل نظر"، و فصل "ایضا تزئیف تشکیک وجود به اصطلاح اهل نظر"، و فصل "تمیز تشکیک عارف و حکیم".

۲. ملاصدرا صریحا اعتراف می‌کند که اعتقاد به دارای مراتب بودن وجود، چیزی است که فلسفه آن را فقط در مقام بحث و تعلیم عنوان می‌کند و گر نه حقیقت آن چیزی نیست که با عقیده وحدت وجود و موجود صوفیان و عارفان منافی باشد، او می‌گوید: وما يجب أن يعلم أن إثباتاً لمراتب الوجودات المتكثرة، وموازعتنا في مراتب البحث والتعليم علي تعددها وتكثرها، لا ينافي ما نحن بصده من ذي قبل إن شاء الله من وحدة الوجود والموجود ذاتا وحقيقة، كما هو مذهب الأولياء والعرفاء من عظماء الكشف واليقين. اسفار، ۱ / ۷۱.

تفسیر سوم:

تفسیر سوم این است که گفته شود:

وجود، هم واحد است و هم کثیر و فراوان!! زیرا "وحدت" آن قدر وسعت دارد که شامل همه کثرت‌های واقعی می‌باشد و تمامی ماسوای خود را در احاطه خود دارد.

بطلان این تفسیر نیز نیازی به توضیح ندارد چه اینکه روشن است مراد از وحدت در این تفسیر به یکی از این معانی خواهد بود:

الف) "وحدت حقیقی" یعنی اینکه: ذات خداوند چیزی است بر خلاف تمامی چیزهای دیگر، که همه آن‌ها دارای اجزا (که کثرت واقعی است) بوده، و در تغیر و تبدل به صورت‌های مختلف می‌باشند.

ب) "وحدت اعتباری" یعنی اینکه: تمامی اشیا روی هم، به گونه‌ای غیرمحدود و نامتناهی مجموعه واحدی را تشکیل می‌دهند.

ج) "وحدت اطلاقی" یعنی اینکه: اگر ما خصوصیات اشیای مختلف را در نظر نگیریم، و وجود را به نحو مطلق و بدون هر گونه قید و خصوصیتی در نظر داشته باشیم، این معنای مطلق یکی بیشتر نبوده و تعدد آن محال است.

در صورت اول، وجود تناقض واقع در تفسیر مزبور بر اساس بدیهی‌ترین اصول ریاضی و منطقی واضح است، چه اینکه محال است "وحدت حقیقی" و "کثرت حقیقی" در یک مورد جمع شوند، بلکه در هر موردی ناچار باید یکی از آن دو را اعتباری دانست.^۱

صورت دوم هیچ ربطی به اعتقاد اهل دین و برهان ندارد، و با عقیده هر انسان دهری و ملحدی موافق است.

صورت سوم ۲ صرفاً امری عقلی بوده، دارای وجود واقعی و عینی نیست، در حالی که خداوند متعال موجودی واقعی، و دارای وحدت حقیقی است، نه یک موجود ذهنی یا اعتبار عقلی که اصلاً وجود عینی و واقعی نداشته باشد.^۳

۱. با اینکه وجود کثرت در طبیعت و واقعیت، امری قطعی و غیر قابل انکار است و در رساله لقاء الله نیز صریحاً به این حقیقت اعتراف شده است، اما اهل عرفان در این مورد هم بر خلاف حکم بدیهی عقل و برهان، کثرت اشیا و مخلوقات را که امری واقعی و محسوس می‌باشد امری اعتباری دانسته‌اند، و وحدت اشیا را که بدون تردید امری اعتباری است و از فرض وحدت برای مجموعه اشیایی که واقعا متکثرند صورت می‌یابد، امری واقعی و حقیقی می‌شمارند!!

۲. چه مقید به شرط اطلاق باشد مطلق قسمی و چه نباشد (مطلق مقسمی).

۳. علاوه بر اینکه بین این تفسیر با تفسیر اول، هیچ تفاوت اساسی وجود ندارد، زیرا اگر اختلاف بین دریا و امواج آن امری اعتباری و پوچ باشد، تفاوت بین یک حقیقت و ظهورات آن نیز صرفاً اعتباری و پوچ خواهد بود، و اگر اختلاف بین ظهورات یک شیء با اصل وجود آن، بتواند مناط کثرت واقعی باشد، باید پذیرفت امواج مختلف دریا هم - که در تفسیر اول گفته شد - موجب تعدد و تکثر واقعی آن خواهند بود.

بنابراین باید در مسئله "وحدت" یا تسلیم عقیده اهل برهان و ادیان شد، و یا اینکه باید پذیرفت خدای واقعی وحدت وجودیان، غیر از مجموعه جهان متغیر و متبدل هیچ چیز دیگری نیست. در رساله "لقاء الله" نیز صریحا اعتراف شده است که کسی که وجود مطلق را متحد با سایر اشیا یا عین وجود آنها بداند، چه به تکثر ممکنات قائل باشد و چه نباشد، در هر دو صورت چون به وجود خالق و فاعلی خارج از آنها اعتقاد ندارد، عقیده‌اش باطل و دارای تناقض است. کتاب مذکور از "میرزا محمد رضا قمشه‌ای" نقل می‌کند:

ذهبت طائفة من المتصوفة إلى أن الوجود حقيقة واحدة لا تكثر فيها ولا تشأن لها، وما يري من الممكنات المكثرة أمور موهومة باطلة الذوات كثاني ما يراه الاحول. وهذا زندقة وجود ونفى له تعالى لان نفى الممكنات يستلزم نفى فاعليته تعالى... وذهبت طائفة أخرى منهم إلى أن الممكنات موجودة مكثرة ولا جاعل ولا فاعل لها خارجا، والوجود المطلق متحد بها بل هو عينها، وهذا إبطال لها وتعطيل لها في وجودها، فإنه حينئذ لا معطى لوجودها، لان المفروض أن لا واجب خارجا عنها، والشيء لا يعطى نفسها، ولا يوصف الممكن بالوجوب الذاتي... ويظهر من هذا البيان أن كلا القولين يشتمل علي التناقض.^۱

گروهی از صوفیان بر این عقیده‌اند که وجود حقیقی واحد است که دارای تکثر و تشأن نیست، و ممکنات فراوانی که دیده می‌شوند اموری خیالی می‌باشند، و مانند دومین چیزی که شخص دومین می‌بیند^۲ ذاتشان باطل است. این عقیده زندقه، و انکار و نفی وجود خداوند است، زیرا نفی وجود ممکنات مستلزم نفی فاعلیت^۳ و آفریدگاری خداوند تعالی است... گروهی دیگر از ایشان چنین معتقدند که ممکنات متعدّدند و خالق و فاعلی خارج از خود آنها وجود ندارد، و وجود مطلق با وجود آنها متحد، بلکه عین^۴ خود آنها است.

۱. رساله "لقاء الله" حسن زاده، حسن ۲۷ - ۲۸.

۲. ملاهادی سبزواری می‌گوید: إن أكثر تمثيلات المتألهين، العكس، والظل، والصدى، وثاني ما يراه الاحول كقول العارف:

هر چیز جز او که آید اندر نظرتنقش دومین چشم احول باشد

یعنی من حیث آنها تری ذواتا مستقلة منفصلة. "حاشیه اسفار"، ۱ / ۳۰۴: همانا اکثر مثال‌هایی که خدائیان می‌زنند عکس و سایه و پژواک و دومین چیزی است که به چشم دومین می‌آید، مانند گفته عارف:

هر چیز جز او که آید اندر نظرتنقش دومین چشم احول باشد

یعنی از این جهت که آنها را چیزهایی مستقل و جدا می‌بیند.

۳. هزار و یک نکته می‌نویسد: آخوند ملاصدرا طاب ثراه در اول گرچه توحید خاص را تعقل نفرموده، ولی در بحث علت و معلول که در ضیق خناق افتاده اعتراف به مطلب قوم اعنی عارفین بالله فی الحقیقه نموده که علیت نیست فی الحقیقه مگر تنزل علت به مرتبه نازله و الآن حصص الحق را بر زبان آورده. "هزار و یک نکته" حسن زاده، حسن ۱۱۸، به نقل از سید احمد کربلائی.

۴. ابن عربی می‌گوید: إعلم أن وصف الحق تعالى نفسه بالغنى عن العالمين، انما هو لمن توهم أن الله تعالى ليس عين العالم. "کتاب المعرفة"، ۳۰: اینکه خداوند خودش را این‌گونه وصف کرده است که بی‌نیاز از عالمیان است، فقط برای کسانی است که خیال می‌کنند خداوند عین عالم نیست.

نیز: العالم صورة الحق تعالى، والحق تعالى هوية العالم وروحه. "کتاب المعرفة" ۹۰: عالم صورت حق تعالی است، و حق تعالی خود عالم و روح عالم است.

ملاصدرا می‌گوید: کل ما ندرکه فهو وجود الحق فی أعيان الممكنات. "اسفار" ۲ / ۲۹۴: هر چه ادراک می‌کنیم همان وجود حق در اعیان و اشخاص ممکنات است.

و می‌گوید: ليس في دار الوجود غيره ديار، و كل ما يترائي في عالم الوجود أنه غير الواجب المعبود فإنما هو... فی الحقیقه عین ذاته. "اسفار"، ۲ / ۲۹۲: در صفحه وجود، جز او هیچ کس نیست، و هر چه در عالم وجود، غیر از واجب معبود جلوه می‌کند... در

این عقیده نیز وجود ممکنات را نفی کرده و باطل دانسته است، زیرا فرض این است که خدایی خارج از آن‌ها وجود ندارد، و حال اینکه هیچ چیزی ممکن نیست آفریننده خودش باشد، و ممکن الوجود نمی‌شود دارای وجوب ذاتی باشد... و از این بیان روشن می‌شود که هر دو عقیده دارای تناقض است.

آری، اعتقاد به "خلقت" و "آفرینش الهی" و اینکه خداوند تعالی اشیا را بدون مایه و سابقه وجودی آن‌ها آفریده است، هرگز با مبانی فلسفی و عرفانی - که همه چیز را پدید آمده از ذات خداوند، و یا صورت‌های گوناگون هستی او می‌پندارد - سازگار نیست؛ و اهل فلسفه و عرفان و تصوف تا هنگامی که به حدوث حقیقی و مخلوقیت واقعی اشیا اقرار نکنند، دائماً دچار تناقضات خواهند ماند.

تفسیر چهارم:

تفسیر چهارمی که در کتاب "لقاء الله" برای وحدت وجود ارائه شده است این است که گفته شود:

خداوند، ممکنات مختلف و متعدد را ایجاد کرده است و آن‌ها - مانند کلامی که دلالت بر وجود متکلم می‌کند - با وجود خود، علم و حیات و قدرت و اراده خداوند را ظاهر می‌سازند، و مانند عکس‌های متعددی که دلالت بر وجود يك شخص می‌کنند و خود آن شخص در آن عکس‌ها موجود نیست، ذات خداوند هم در وجود مخلوقات نمی‌باشد، ولی کسی که غرق در دیدن عکس‌ها می‌شود از فرط عشق به صاحب عکس‌ها، التفاتی به عکس‌ها ندارد و تنها به صاحب عکس‌ها توجه دارد.

این تفسیر - با صرف نظر از تذکراتی که پیرامون آن لازم است ۱ - با مبانی عقیدتی اهل فلسفه و عرفان در تضاد کامل است، و اصلاً معلوم نیست به چه ملاک و معیاری چنین تفسیری را که به صراحت مناقض با عقیده "وحدت وجود"، و "یکی بودن ذات خالق با مخلوقات" است "وحدت وجود" نامیده، و آن را از تفاسیر عقیده "وحدت وجود خالق و مخلوق" شمرده‌اند؟!

حقیقت عین ذات خداوند است.

ابن عربی می‌گوید: إن العارف من يري الحق في كل شيء؛ بل يراه عين كل شيء. "فصوص الحکم، فص هارونی": خداشناس کسی است که حق را در هر چیز، بلکه عین همه چیزها ببیند.

۱. از کنار تفسیر چهارم با مسامحه فراوان گذشته‌ایم و البته چنانکه تذکر دادیم اگر این عقیده درست باشد، درستی آن به خودی خود دلیلی روشن بر بطلان نظریه وحدت وجود خواهد بود، و عنوان کردن آن در ضمن تفسیرات عقیده وحدت وجود ناشی از بی‌توجهی به مبانی فلسفی و عرفانی درباره وحدت وجود است. به هر حال با صرف نظر از نقد و بیان اشکالات این تفسیر، باید دانست که تحصیل این دیدگاه در مسأله توحید، گرچه ظاهری فریبنده و دل‌ربا دارد، اما تفسیر آن در نگاه وحدت وجودیان با تفسیر آن از نگاه الهیین تباین کلی داشته، و اساس ضلالت‌های سلوکی عارفان، و رسیدن ایشان به خود خداانگاری از همین نقطه شروع می‌شود. سالک سیر عرفانی گرچه به ظاهر مدعی رفع انانیت از وجود خویش است، اما واقع امر این است که او از وجود خویش تنها رفع انانیت مخلوقی می‌کند، و در مقابل، انانیت الهی و ربوبی را برای خود ثابت و مسلم می‌داند؛ و به جای اینکه بدی‌ها را از خویشستن دانسته، و خوبی‌ها را از فضل و رحمت پروردگار خود بداند، به طور مطلق از وجود و فعل خویش چشم پوشیده، و هر وجود و فعلی را از آن خداوند متعال می‌داند. بیان مفصل این مطلب و نقد و بررسی اشتباهات آشکار سیر و سلوک عرفانی، و بیان تقابل و تضاد آن با مبانی مکتب عقل و وحی در "هدف" و "ابزار" و "نتیجه"، نیازمند کتابی مستقل است.

ذکر کردن این تفسیر در ضمن تفاسیر وحدت وجود، به این نتیجه می‌انجامد که برخی خیال کنند ممکن است "وحدت وجود" معنای صحیح و قابل قبولی هم داشته باشد، لذا به آن روی آورده و خدای ناخواسته برای ابد از سعادت ایمان و اعتقاد به توحید و وجود آفریدگار جهان و جهانیان محروم بمانند.

رساله "لقاء الله" از میان چهار تفسیر فوق، تفسیر دوم و سوم و چهارم را صحیح دانسته، و تفسیر اول را باطل می‌داند. ولی چنانکه توضیح دادیم معلوم شد تفسیر اول اصل عقیده وحدت وجودیان می‌باشد که در موارد فراوان آن را با عین همان عباراتی که به بطلان آن معترفند بیان داشته‌اند. تفسیر دوم و سوم نیز به تفسیر اول برمی‌گردد و هیچ اختلاف واقعی و حقیقی‌ای بین آن‌ها وجود ندارد. و تفسیر چهارم اصلاً ربطی به عقیده وحدت وجود ندارد، چه اینکه عقیده وحدت وجود می‌گوید: خالق و مخلوق و عکس و پرده و نقاش و نقاشی و عاشق و معشوق و ظاهر و مظهر و دلیل و مدلول و بیننده و دیده و دیده شده و آیینه و... همه يك چیزند و غیر از خدا اصلاً چیزی وجود ندارد که بخواهد از وجود خودش غافل شود یا نشود:

غیرتش غیر در جهان نگذاشتلجرم عین جمله اشیا شد!

همه از وهم توسست این صورت غیرکه نقطه دایره است در سرعت سیر

بنابر این، تفسیر چهارم در حقیقت نقض عقیده وحدت وجود است نه تفسیر آن.

اشراقات و الهامات فلسفی و عرفانی!!

از آنجا که ادعاهای اصحاب مسلک‌های معرفت بشری غالباً با مقتضای عقل و برهان موافق نمی‌باشد پیوسته به مذمت عقل و استدلال پرداخته، و ادعاهای خویش را به کشف و شهود مستند می‌سازند. جالب‌تر اینکه ایشان دارای عقایدی مخالف با یکدیگر نیز بوده، و ادعاهای ضد و نقیض، و مخالف با ضروریات عقل و دین نیز ارائه می‌دهند. مثلاً "ابن عربی" بر این پندار است که:

× شخص او دارای مقام "ختم ولایت" بوده، از تمامی انبیا و اولیا بالاتر می‌باشد! ۱ و آنچه را که خاتم انبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سایر پیامبران به واسطه ملک از خداوند دریافت داشته‌اند، او بدون واسطه از خداوند استفاده نموده است! ۲

× ابوبکر، عمر و عثمان و عمر ابن عبدالعزیز و متوکل دارای مقام خلافت ظاهری و باطنی بوده‌اند! ۳

× در شهود وی مقام ابوبکر و عمر و عثمان از امیرالمؤمنین علیه‌السلام برتر بوده است! ۴

× پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم احادی را به عنوان خلیفه خود تعیین نفرموده است. ۵

حضرت ابوطالب علیه‌السلام کافر از دنیا رفته است. ۶

۱. شرح قیصری، ۱۰۸ - ۱۱۲؛ شرح خواجه محمد پارسا، ۷۵ - ۸۱.

۲. فصوص‌الحکم، فص شیش، ۱۱۱، طبع بیدار.

۳. فتوحات، ۲ / ۶.

۴. فتوحات مکیه، ۳.

۵. فصوص‌الحکم، ۳۹۳.

۶. فصوص‌الحکم، ۲۹۶.

- × شیعیان اهل بیت علیهم السلام گمراه و گمراه‌کننده و گول‌خورده شیطان بوده، و دشمنی ایشان با دشمنان اهل بیت علیهم السلام از خدعه‌های شیطان در مورد ایشان می‌باشد. ۱
- × در کشف و شهود، حقیقت شیعیان مانند خوک دیده می‌شود! ۲

محقق خوانساری قدس سره در باره ابن عربی می‌فرماید:

من العرفاء بالباطل والمین والمتصوفة الذین خسروا فی الدارین، وهم... ومحي الدين العربی الاشبیلی الاندلسی الذی هو فی الحقیقة ماحی الدین ومجانِب طریقه الملیین ومدعی الافضلیة علی خاتم النبیین، و[أنه] ختم الولاية به من بین المهديین، وأن الفضيلة للاولیاء علی الانبیاء، وأنه أخذ المعارف والاحکام من الله بمثل الاجزاء... ۳

یکی از عرفای باطل‌سرای نادرست اعتقاد و صوفیانی که خسران دنیا و آخرت گریبانشان را گرفته... محی الدین عربی اشبیلی اندلسی است. او در حقیقت "ماحی الدین" (از میان برنده دین) و فرار کننده از راه و روش و آیین اهل ادیان بوده و مدعی برتری بر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم است و خود را در بین تمامی هدایت یافتگان دارای مقام برتر ختم ولایت دانسته و می‌گوید که اولیای مانند خود وی از تمامی پیامبران بالاترند! و نیز مدعی است که او معارف و احکام را به مانند وحی از خود خداوند دریافت داشته است.

و نیز می‌فرماید:

أخذ فی جملة مصنفاته من کل قریب وبعید، ونقله من کل قدیم و جدید ، سوی أهل بیت العصمة والطهارة وخزنة العلم والحكمة ، مثل شیخهم الغزالی والشیخ عبد القادر الجیلانی ومجد الدین البغدادی وأقرانهم المجذین فی إثبات ولاية الجهملة بآداب الدین وحملة أوزار السفلة والمشعبدين ، ولذا سماه بعض مشایخ عرفائنا المتأخرین بـ: "محمیت الدین"، وبعضهم بـ: "ماحی الدین". در تمامی نوشته‌های خود مطالب را از هر کس و ناکس و تازه و کهنه‌ای مانند پیرشان غزالی، و شیخ عبد القادر جیلانی، ومجد الدین بغدادی و امثال آنان که تمام سعی و کوششان در راه اثبات ولایت جاهلان به آداب دین و گنهکاران پست و اهل سحر و جادو و شعبده است نقل کرده ولی از اهل بیت عصمت و طهارت و خزاین علم و حکمت نقل نمی‌کند، به همین جهت برخی از اساتید اهل معرفت ما او را "محمیت الدین" (کشنده دین)، و دیگری "ماحی الدین" (محو کننده دین) نامیده‌اند.

سپس در ردّ کسانی که کلمات کفر او - مانند "وحدت خالق و مخلوق" و "عبادت خدا نامیدن بت پرستی" را تأویل کرده‌اند می‌فرماید:

لو كان الامر كذلك لما بقى علي وجه الارض كافر ولا هالك، ولا جاز إظهار البراءة من أحد من أهل الممالك في شيء من المسالك وهذا مما لا يقوله أحد من الملیین، فكيف بمن كان من أتباع النبیین ومسافری العلیین. ۱

۱. رجوع کنید به اثنا عشریه، ۱۷۷.

۲. فتوحات مکیه، ۲ / ۸.

۳. روضات الجنات، ۳ / ۱۱۳.

اگر چنین چیزی درست باشد دیگر کافر و هلاکی بر روی زمین یافت نخواهد شد! و اظهار برائت از اهل ممالک در هیچ یک از اعتقادات جایز نخواهد بود! و این مطلبی است که اهل هیچ آیینی آن را نمی پذیرد تا چه برسد به کسی که از پیروان انبیا و رهروان راه مکتب وحی و علوم آسمان باشد.

عین الحیاة می نویسد:

محمی الدین... می گوید: جمعی از اولیاء اللہ هستند که رافضیان (شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام) را به صورت خوک می بینند.

و می گوید: به معراج که رفتم مرتبه علی را از مرتبه ابوبکر و عمر و عثمان پست تر دیدم و ابوبکر را در عرش دیدم چون برگشتم به علی گفتم چون بود که در دنیا دعوی می کردی که من از آن ها بهترم؟! الحال دیدم مرتبه تو را که از همه پست تری! ۲

”غزالی“ نیز چنانکه مرحوم شیخ حر عاملی قدس سره اشاره نموده است ۳ مدعی است که:

- × پس از مجاهدات عظیم و ریاضات فراوان و رسیدن به مقام شهود، برایش کشف شده است که مقام ابوبکر از امیرالمؤمنین علیه السلام بسی برتر است!
- × ظلم و کفر و شرک مستند به خداوند است.
- × لعن یزید و حجاج جایز نیست.
- × مذهب شیعیان و رجوع ایشان به معصومین علیهم السلام باطل است.
- × اعتقاد به امام غایب عقیده ای مسخره آمیز است.
- × درباره شیعیان اهل بیت علیهم السلام پیوسته می گوید: ”قالت الروافض خذلهم الله!“
- × شیطان را سید الساجدین می داند.
- × غنا را جایز می شمارد.
- × حضرت ابراهیم خلیل اللہ علیه السلام را مرتکب خطای فاحش، و پیرو شیطان می داند.
- × شیعیان اهل بیت علیهم السلام را کافر می داند.

”ابن عربی“ می گوید:

رأيت الحق في النوم مرتين وهو يقول لي: انصح عبادي. ۴

۱. روضات الجنات، ۸ / ۶۰ - ۶۱.

۲. عین الحیاة، ۶۲۳.

۳. رجوع کنید به اثنا عشریة، ۱۶۴ - ۱۶۸.

۴. فتوحات مکیة، ۱ / ۳۳۴، سطر ۱۹.

حق را دو بار در خواب دیدم که به من می‌گفت: بندگان مرا به سوی خیر راه بنمای!!

بزرگ صوفیان "غزالی" هم می‌گوید که خدا را در خواب دیده است و برای اینکه یقین کند آیا واقعا خدا را دیده است یا شیطان را، از خود او پرسیده است که: آیا تو شیطان هستی که با من سخن می‌گویی؟ ولی آن کس گفته است: نه، من خدایم؛ و او از همین جا فهمیده است که واقعا خدا را در خواب دیده است نه شیطان را!!^۱

ادعاهای عارفان و خودباختگی دیگران!

فلسفه‌خوانان غالبا فریفته این مطلب شده‌اند که می‌بینند اهل فلسفه و عرفان مدعی‌اند مطالب خود را بر اساس اشراق حقایق و شهود واقعیات به دست آورده‌اند. ایشان از این نکته غافلند که اولیای فلسفه و عرفان هر گاه در اقامه دلیل برای اثبات مدعای خویش عاجز و درمانده می‌شوند با همین ادعاهای بزرگ اذهان مخاطبان را آن‌چنان به تصرف درمی‌آورند که دیگر ایشان هرگز حتی سؤال نمی‌کنند: اگر این سخنان، الهامات عرشی و تأییدات ربانی است، و اگر - مثلا - ادعاهای "ملاصدرا" در این مورد قابل پذیرفتن است، چرا خود او عین همین ادعاها را از "شیخ اشراق" و سایر مدعیان کشف و شهود و اشراق نمی‌پذیرد، و به نقد و ابطال اشراقات و الهامات ادعایی آنان می‌پردازد؟! مگر نه این است که "شیخ اشراق" هم از امثال خود عقب نیفتاده، و در مقدمه "حکمة الاشراق" مدعی است:

حقایق و مطالب آن، نخست از راه فکر و اندیشه به دست نیامده است و بلکه حصول آن‌ها به امری دیگر بود. نهایت پس از یافت آن‌ها جویای برهان شدم، بدان‌سان که هر گاه مثلا از آن براهین حاصله قطع نظر نمایم، هیچ مشککی نتواند مرا در مسائل آن به شک اندازد.^۲

چنانکه "ملاصدرا" هم در مقدمه "اسفار" مدعی است:

اشتعلت نفسی لطول المجاهدات اشتعالا نوريا، والتهب قلبی لكثرة الرياضات التهابا قويا، ففاضت عليها أنوار الملكوت... ولحققتها الاضواء الاحدية وتداركتها الاطاف الالهية... وانكشف لی رموز لم تكن منكشفة هذا الانكشاف من البرهان، بل كل ما علمته من قبل بالبرهان عابته مع زوايد بالشهود والعيان من الاسرار الالهية والحقایق الربانية والودائع اللاهوتية... فألهمني الله الافاضة مما شربنا جرعة للعطاش الطالبين.

در اثر مجاهدات طولانی، نفسم اشتعالی نوری یافت. و در اثر کثرت ریاضات، قلبم حرارتی قوی پیدا کرد. پس انوار ملکوت بر آن تابیدن گرفت... و پرتوهای احدیت به آن پیوند خورد، و الطاف الهی آن را دریافت... و رموزی برای من منکشف شد که در اثر برهان چنین انکشافی را نداشت، بلکه تمامی اسرار الهی و حقایق ربانی و ودایع لاهوتی را که از پیش با برهان دانسته بودم، با زوایدی بر آن به شهود و عیان مشاهده کردم... پس خداوند به من الهام کرد که جرعه‌ای از آنچه نوشیده‌ام بر جویندگان تشنه افاضه کنم.

۱. رجوع کنید به الغدير، ۱۱ / ۱۵۹.

۲. حکمة الاشراق سهروردي، شهاب الدين ۱۸، ترجمه سجادي، جعفر.

کاملاً روشن است که این ادعاها هیچ اساسی ندارد لذا چنانکه گفتیم خود این مدعیان، چنین سخنانی را از یکدیگر نمی‌پذیرند، و افکار و ادعاها و نوشته‌های همدیگر را نقد و ابطال می‌کنند. ولی برخی دیگر این ادعاها را باور کرده، بدون اینکه ذره‌ای قابلیت دفاع عقلانی در اندیشه‌های فیلسوفان و عارفان بیابند، سخنانی را که ایشان به نفع خودشان گفته‌اند پذیرفته، و نخبگان عرصه علم و تحقیق و برهان و استدلال و عقلانیت، عالمان فهیم و بیدار بزرگ را به نفهمی و جهالت نسبت می‌دهند!

آری، بدیهی است بدون تمسک به این ادعاهای بزرگ و اثرات تهدیدری آن، هرگز نمی‌توان اعتقاداتی را که در تضاد و تقابل مستقیم با احکام روشن عقل و وحی است به دیگران تحویل داد؛ لذا می‌بینیم کسانی که ندای ملکوتی قرآن کریم: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» را پاسخ گفته‌اند، خود را نیازمند این ادعاها ندیده، هرگز روش صادقانه علم و تحقیق را رها نکرده‌اند، و به شعارهای فریبنده و راهکارهای تهدیدکننده و دور از عقل و برهان درویشانه و صوفیانه پناه نبرده‌اند.

آیا ما واقعا به چه می‌اندیشیم و انتظار چه می‌بریم؟! آیا پیوسته صلاح را در این می‌دانیم که این سخنان مسکوت بماند و هیچ‌کس دم برنیآورد تا مسائل اصولی‌ترمان حل شود، و شخصیت بزرگانمان لکه‌دار نشود؟! آیا کدام بزرگی بزرگ‌تر از اسلامان، قرآنمان، پیامبرمان، امامانمان، معارفمان، توحیدمان، و امامت و ولایت‌مان؟! و کدام شخصیتی فراتر از هشام‌ها و مفضل‌ها و محمد بن مسلم‌ها و یونس بن عبدالرحمان‌ها و فضل بن شاذان‌ها و سید مرتضی‌ها و شیخ طوسی‌ها و شیخ مفیدها و محقق طوسی‌ها و علامه حلی‌ها و فاضل مقداده‌ها و علامه مجلسی‌ها و اکثریت قریب به اتفاق فقهایمان که سر تا پا توحید بودند و دشمن آشکار و خستگی‌ناپذیر فلسفه و عرفان و تصوف و وحدت وجود و جبر و تشبیه و...؟!!

آیا پس از بر باد رفتن اصل توحیدمان در مقابل "وحدت وجود"، و نیز اصل ولایت پیامبران و امامانمان در مقابل "انسان کامل" اهل عرفان و تصوف - که خود بخشی جدا و کامل می‌طلبد - دیگر چه چیزی برای ما و اسلام ما خواهد ماند که این دو فدای آن‌ها شوند؟! کجاست آن امیرالمؤمنینی که شمشیرش دو دم دارد، و دم توحیدش پیش‌تر است تا آن دم دیگر؟! همو که در بحبوحه نبرد پیام می‌دهد: ۱ اول توحید، پس از آن جهاد و حکومت! آن‌هم حکومت حق محض، و عدالت مطلق.

شگفتا! گویا وی می‌پندارد خداوند متعال پس از شهادت هزاران نبی و وصی در راه اعلائی کلمه توحید و یکتاپرستی و مبارزه با شرک و الحاد، و پس از گذشت شش قرن از رسالت خاتم پیامبران و تکمیل دین مقدس خویش به خون و زندان و شکنجه و اسارت و رنج و کرب و بلا و ابتلائی جگرگوشه‌های او، از ارائه توحید خویش پشیمان شده و او (ابن عربی) را برای دعوت انسان‌ها به "وحدت وجود"، و "خودخدایی"، و "پذیرش ولایت شیاطین انس در کسوت انسان کامل"، و "پیوند زدن

۱. ... إن أعرابيا قام يوم الجمل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين، أقول: إن الله واحد؟ قال: فحمل الناس عليه وقالوا: يا أعرابي، أما تري ما فيه أمير المؤمنين من تقسم القلب؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام: دعوه، فإن ما يريده الأعرابي هو الذي نريده من القوم. التوحيد، ۸۳؛ حصال ۲/۱؛ معانی الاخبار، ۵.

در هنگامه جنگ جمل مردی از اعراب از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید: آیا شما خداوند را واحد می‌دانید؟ پس مردم از هر طرف به او هجوم آوردند که مگر پریشانی و مشغولیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نمی‌بینی؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: وایش گذارید چه اینکه ما برای همان چیزی می‌جنگیم که این عرب در جست‌وجوی آن است.

شرك و توحيد"، و "آشتی میان كفر و دين و عقل و جهل"، و "وحدت اديان و فرهنگ‌ها"، به سوي جهانيان ارسال داشته است!! او در ابتدای كتاب "فصوص الحکم" مي‌گويد:

إني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مبشرة أريتها في العشر الاخر من محرم... وبيده صلى الله عليه وآله وسلم كتاب، فقال لي: "هذا كتاب فصوص الحکم، خذه واخرج به إلى الناس ينتفعون به"، فقلت: السمع والطاعة لله ولرسوله وأولى الامر منا كما أمرنا، فحققت الامنية وأخلصت النية وجردت القصد والهمة إلى إبراز هذا الكتاب كما حده لي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من غير زيادة ولا نقصان[!!]... فما ألقى إلا ما يُلقى إلي، ولا أنزل في هذا المسطور إلا ما ينزل به علي، ولست بنبي رسول، ولكني وارث، ولا خرتي حارث.

فمن الله فاسمعوا ولي الله فارجعوا

فإذا ما سمعتم ما أتيت به فاعوا

ثم بالفهم فصلوا مجمل القول واجمعوا

ثم مؤثروا به علي طالبيه لا تمتنعوا

هذه الرحمة التي وسعتكم فوسّعوا

رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم را در اواخر محرم در خواب دیدم... در دست آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم کتابی بود، به من گفت: "این کتاب فصوص الحکم است"، آن را بگیر و برای مردمان ببر تا از آن بهره‌ور شوند. گفتم: خدای و رسول و صاحبان امر خویش را چنانکه به ما فرمان داده‌اند شنوا و مطیع.

پس از آن آسایش یافتیم و نیتیم را خالص کردم و همانطور که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم برایم بیان داشت، بر ابراز این کتاب بدون کم و زیاد[!] همت گماشتم.

اینک جز آنچه را که به من القا می‌کند القا نمی‌کنم، و در این نوشته جز آنچه را که بر من نازل می‌شود نازل نمی‌دارم [!]. من پیغمبر نیستم ولی وارث و کشت‌کننده برای آخرت خویش می‌باشم.

پس از خدا بشنوید، و به سوي او باز گردید، و چون آنچه را گفتم شنیدید پس آن را حفظ کنید، سپس کلام مجمل را مفصلاً بفهمید و بعد از آن بر دیگران منت بگذارید و ایشان را از آن محروم نکنید. این رحمتی است که شما را دریافته است پس به آن تن دردهید.

کیست که پیرسد: اگر او واقعا خود را مأمور عالم غیب می‌داند و معتقد است تنها چیزهایی را که از طرف خداوند! بر وی نازل! شده، برای دیگران آورده است، و دیگران باید آن‌ها را با منت! بپذیرند، دیگر این مطلب با ادعای پیامبری چه تفاوتی دارد؟! و آیا تنها برای ساکت کردن معترضان نیست که

۱. اهل عرفان با تغییر دادن اسمی و دگرگون کردن تعبیرات، برای اولیای خود نبوتی به نام "نبوت مقامی" و "نبوت عامه" ساخته‌اند و در این باره می‌گویند: "نبوت مقامی" را در اصطلاح خاصه اعنی اهل ولایت، "نبوت عامه" می‌گویند، و گاهی به "نبوت تعریف" در مقابل "نبوت تشریع" نیز تعبیر می‌کنند... در "نبوت عامه" انباء و اخبار معارف الهیه است، یعنی ولی در مقام فنای فی الله بر حقائق و معارف الهیه اطلاع می‌یابد، و چون از آن گلشن راز باز آمد، از آن حقائق انباء یعنی اخبار می‌کند و اطلاع می‌دهد. چون این معنی برای اولیاء است و اختصاص به نبی و رسول تشریعی ندارد، در لسان اهل ولایت به "نبوت عامه" و دیگر اسمای یاد شده تعبیر می‌گردد. "نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور" حسن زاده، حسن ۹۶.

مولوی هم می‌گوید:

می‌گوید: من پیغمبر نیستم؟! عجیب‌تر اینکه آن دیگران هم، حرف‌هایی را که حتی از پیامبران نمی‌توان پذیرفت از او می‌پذیرند!!

خداوند متعال می‌فرماید:

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ × وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ × وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ × تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ × وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ × لَا خَافُنَا مِنْهُ بِالْإِيمَانِ × ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ × فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» ۱.

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشَتَّرَوْا بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» ۲.

«أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ × أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ» ۳.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ × الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» ۴.

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تُجْرَمُونَ» ۵.

«وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِهْنِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ × مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ × إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» ۶.

پس به هر دوری ولی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است

پس امام حی قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است

مهدی و هادی وی است ای راه جوهرم نهان و هم نشسته پیش رو

او چو نور است و خرد جبریل اووان ولی کم از او قنديل او

از پس هر پرده قومی را مقامصف صفاند این پرده‌هاشان تا امام

مثنوی تصحیح استعلامی، محمد دفتر دوم، ۸۱۸. شگفت‌تر از همه اینکه "ابن عربی" به این ادعاهای بزرگ هم قانع نشده،

بر این است که مقام ولایت و عرفان بالاتر از مقام نبوت است، لذا صاحب مقام ولایت و عرفان می‌تواند خارج از تشریع سخن بگوید. رجوع کنید به فصوص الحکم (شرح ابن ترکه) ۱ / ۵۵۹.

۱. الحاقه، ۴۰ - ۴۷.

۲. بقره، ۷۹.

۳. طور، ۴۱ - ۴۲.

۴. هود، ۱۸ - ۱۹.

۵. هود، ۳۵.

۶. مائده، ۱۱۶ - ۱۱۸.

به راستی آیا این همه تناقضات روشن و مغالطات آشکار که در سخنان معتقدین به وحدت خالق و مخلوق موجود است، و این همه نقد و اشکال‌هایی که ایشان بر یکدیگر دارند، گویای این است که - پناه بر خدا - خداوند و مأموران عالم غیب بر خطا و اشتباه و دارای عقاید متناقض و گوناگون!! می‌باشند، یا اینکه نشان‌گر این است که الهام‌گران به ایشان کسانی دیگرند، و این اسیران گرداب تفکر در امر شناخت ذات غیر قابل شناخت خداوند، دستخوش امواج خیالات خویش و الهامات آن موجودات ناشناخته می‌باشند.

قرآن کریم می‌فرماید:

«وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَكُيُودُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ» ۱.
 «هَلْ أَتَبَّكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلَ الشَّيَاطِينُ × نَزَّلَ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» ۲.

امام صادق علیه‌السلام در باره فردی که مدعی ارتباط با عالم غیب ۳ و فرارفتن به سوی خداوند بوده است فرمودند:

إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إن إبليس اتخذ عرشاً في ما بين السماء والأرض، واتخذ زبانية كعدد الملائكة. فإذا دعا رجلاً فأجابته ووطئ عقبه وتخطت إليه الأقدام ترائي له إبليس ورفع إليه ۴.
 رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: همانا شیطان در بین زمین و آسمان تحت سلطنتی بر نهاده و به عدد ملائکه یارانی برگزیده است، پس چون کسی را به سوی خویش دعوت کند و آن کس او را پاسخ گفته و مردمان پیرو او گردند، بر او تجلی می‌کند و او را به سوی عرش خویش بالا می‌برد.

و امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند:

من ترك الاخذ بمن أمر الله عز وجل بطاعته، قَبِضَ اللَّهُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ. ۵.
 هر کس آموختن از معصومانی را که خداوند به طاعت ایشان فرمان داده است و گذارد، خداوند شیطانی را بر او خواهد گماشت که پیوسته همراه او باشد.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند:

-
۱. انعام، ۱۲۱.
 ۲. شعراء، ۲۲۱ - ۲۲۲.
 ۳. برای آگاهی از انحرافات سردمداران و پایه‌گذاران تصوف و عرفان، و اینکه تمامی ایشان از مخالفین مکتب اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند، رجوع کنید به کتاب‌های: سفینه‌البحار، مستدرک سفینه‌البحار، اثنا عشریه، تحفة‌الاخیار، و...
 ۴. اختیار معرفة الرجال، ۲ / ۵۹۲، بحارالانوار، ۲۵ / ۲۸۲.
 ۵. خصال، ۲ / ۴۲۹، حدیث اربعمأه.

ليس من يوم ولا ليلة إلا وجميع الجن والشيطان تزور أئمة الضلال... فأتوه بالافك والكذب حتى يصبح فيقول:
رأيت كذا وكذا.^۱

هیچ شب و روزی نیست مگر اینکه تمامی جنیان و شیاطین، امامان گمراهی و ضلالت را دیدار کرده... برای
ایشان سخنان ناروا و دروغ می‌آورند. لذا آن امام ضلالت هر روز می‌گوید که چنین و چنان شهود کرده‌ام.

و می‌فرماید:

إن إبليس سلط شيطانا يقال له: المتكون، يأتي الناس في أى صورة شاء، إن شاء في صورة صغيرة، وإن شاء في
صورة كبيرة.^۲

همانا ابلیس، شیطانی به نام متکون (شکل‌پذیر) را سلطنت داده است که به هر صورتی بخواهد - چه کوچک و
چه بزرگ - بر مردمان ظاهر می‌گردد.

و امیرالمؤمنین علیه‌السلام به "حسن بصری" که ادعای کشف و شهود ندهای غیبی^۳ را داشت فرمودند:

أتدرى من ذلك المنادى؟ قال: لا، قال عليه السلام: ذاك أخوك إبليس.^۴
آیا می‌دانی که آن ندا دهنده چه کسی بود؟ گفت: نه، امام علیه‌السلام فرمودند: او برادرت شیطان بود.

ابراهیم کرخی می‌گوید:

قلت للصادق جعفر بن محمد عليهما السلام: إن رجلا رأي ربه عز وجل في منامه فما يكون ذلك؟ فقال: ذلك
رجل لا دين له، إن الله تبارك وتعالى لا يري فيالقيظة، ولا فيالمنام، ولا فيالدنيا، ولا في الآخرة.^۵
به امام صادق علیه‌السلام گفتم: شخصی پروردگار خویش را در خواب خود دیده است، این چگونه قضیه‌ای
است؟! فرمودند: آن مرد، شخصی است که دین ندارد، خداوند تبارک و تعالی نه در بیداری دیده می‌شود و نه در
خواب، و نه در دنیا و نه در آخرت.

۱. بحارالانوار، ۲۵ / ۸۲؛ ۶۳ / ۱۸۴ - ۲۷۶ از کافی.

۲. بحارالانوار، ۲۵ / ۲۸۱ از رجال کشی.

۳. در برخی داستان‌های مربوط به کسانی که خبرهای غیبی می‌داده‌اند و کارهای عجیب و غریب از ایشان سر می‌زده است ذکر شده است که ایشان با شیاطین و جنیان پیمان بسته‌اند که عبادت خداوند را ترک کرده و تابع آنان باشند تا اینکه ایشان هم در عوض به آنان کمک کرده و برایشان خبرهای غیبی بیاورند. رجوع کنید به اثناعشریه شیخ حر عاملی ۸۵؛ قصص العلما (تتکابنی) ۳۸ - ۳۹.

۴. احتجاج، ۱ / ۱۷۱.

۵. بحارالانوار، ۴ / ۳۲، از امالی صدوق "قدس سره".

پیداست که هرگز خضوع و خشوع و عبادت و اشک و آه و گریه و... دلیل بر حقانیت کسی نیست و باید در این مورد عقاید اشخاص را مورد ملاحظه قرار داد که آیا موافق مذهب حق و عدل می باشد یا نه. امام کاظم علیه السلام می فرماید:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من عمل في بدعة خلاه الشيطان والعبادة وألقي عليه الخشوع والبكاء. ۱
رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: هر کس عملش بر اساس بدعت باشد شیطان مانع عبادت او نشده، او را به خشوع و گریه و... می دارد.

و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

يا كميل، لا تغترّ بأقوام يصلّون فيطيلون، ويصومون فيداومون، ويتصدّقون فيحسبون أنّهم موفّقون، يا كميل، أقسم بالله لسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: إنّ الشيطان إذا حمل قوما علي الفواحش مثل الزنا وشرب الخمر والربا وما أشبه ذلك من الخنا والمآثم، حبّ إليهم العبادة الشديدة والخشوع والركوع والخضوع والسجود، ثم حملهم علي ولاية الأئمة الذين يدعون إلى النار ويوم القيامة لا ينصرون. ۲

ای کمیل، هرگز گول کسانی را نخور که نمازهای طولانی به جای می آورند و صدقه داده خیال می کنند که توفیق الهی شامل حال آنهاست! کمیل، به خدا سوگند می خورم از رسول خدا شنیدم که می فرمودند: هرگاه شیطان گروهی را به کارهای زشت - مانند زنا و شراب و ربا و گناهان دیگر مانند آنها - بکشاند عبادت شدید و خشوع و رکوع و خضوع را هم محبوب آنها می سازد، سپس آنها را به پذیرش ولایت غیر معصومین - که به سوی آتش می کشانند و روز قیامت یاری نمی شوند - می کشاند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لا يغرنك بكائهم، إنّما التقوي في القلب. ۳
گول گریه و اشک های آنان را نخور همانا تقوا در قلب است.

ریشه های عقیده وحدت وجود

اولین کسی که عالم را جوهر واحد و آن را عین صانع دانسته است اکیسوفان یونانی (فیلسوف سال شش صد قبل از میلاد مسیح) بوده و شاگردش برمانیدس نیز از وی پیروی کرده است. برمانیدس تلمیذ اکیسوفان (متولد ۶۳۴ قبل از میلاد) می گوید:

۱. بحار الأنوار، ۶۹ / ۲۱۶.

۲. بحار الأنوار، ۷۴ / ۲۷۴؛ بشارة المصطفی، ۲۸؛ المستدرک، ۴ / ۹۵.

۳. مشکاة الأنوار، ۴۴؛ بحار الأنوار، ۶۷ / ۲۸۶؛ مستدرک، ۱۱ / ۲۶۵.

عاقل جز به وجود واحدي كه هو كل وجود و وجود كل است اعتقاد ندارد. ۱.

مؤسس عرفان در مسيحيت فلوئين (متولد ۲۰۴ ميلادي) مي گويد:

خدا مجموعه اشياست و هيچ يك از آنها به تنهائي نيست. موجودات جوشش و ترشح ذات اويند. ۲. بايد براي رسيدن به اين مطلب از عقل و حس گذشته و به كشف و شهود متوسل شد. ۳.

و از عقايد عرفاي هند است كه:

ذات مقدس حق به هر صورتي در مي آيد... ۴ و بر او لازم است كه از اطلاق در آمده در هر نوعي از مخلوقات ظهور كند... و از هر ذره تا خورشيد همه ذات حقند. ۵.

آسمانها و زمينها و موجودات عالم و تعينهاي آن از هر رنگ و هر گونه شكل، سراسر ظهور هستي مطلق و جلوه "برهم" است... و وحدت و يگانگي اوست كه به رنگ كثرت و دوبي و دوگانگي ظاهر مي شود. اين مني و توبي، و اين "از من" و آن "از او" هم از "برهم" است، و گوينده اين عبارت كه "اين منم" نيز ذات "برهم" و نور غيب است، و غير ذات او را در تمام مراتب وجود و ظهور بود و نمود نيست. ۶.

و از عقايد ايران قديم و زرتشت است كه:

عالم وجود خارجي نداشته، همه چيز حق است ۷ و جز وجود خدا همه وهم است و خيال. ۸.

۱. سير حكمت در اروپا، ۱ / ۱۵.

۲. سير حكمت در اروپا، ۱ / ۸۶.

۳. سير حكمت در اروپا، ۱ / ۸۶.

۴. ناسخ التواريخ، ۴ / ۱۸۶، مجلد هبوط.

۵. ناسخ التواريخ، ۴ / ۱۸۲، مجلد هبوط.

۶. رجوع شود به "جوك باسشت"، ۲۱۱ - ۲۱۳؛ "تنبيه الغافلين"، ۳۳ - ۴۲.

۷. ناسخ التواريخ، ۳ / ۲۳۷، مجلد هبوط.

۸. ناسخ التواريخ، ۳ / ۲۳۸، مجلد هبوط.

فصل چهارم

نظرات برخی بزرگان در مورد "وحدت وجود"

نظرات برخی بزرگان در مورد "وحدت وجود"

در اینجا به نقل نظرات و سخنان برخی بزرگان ۱ در مورد "وحدت وجود" می‌پردازیم:

"علامه حلی"؛ در "کتاب کشف الحق و نهج الصدق" می‌فرماید:

البحث الخامس في أنه تعالى لا يتحد بغيره: الضرورة قاضية ببطان الاتحاد، فإنه لا يعقل صيرورة الشئين شيئاً واحداً، وخالف في ذلك جماعة من الصوفية من الجمهور، فحكموا بأنه تعالى يتحد بأبدان

۱. رجوع کنید به "تنزیه المعبود فی الرد علی وحدة الوجود" علی احمدی، سید قاسم.

العارفين، حتى تمادي بعضهم وقال: "إنه تعالى نفس الوجود، وكل موجود فهو الله تعالى" وهذا عين الكفر والالحاد. الحمد لله الذي فضلنا باتباع أهل البيت دون الاهواء المضلة. ۱

بحث پنجمین در این مورد است که "خداوند با غیر خود متحد نمی‌شود". بطلان اتحاد مطلبی ضروری و قطعی است چه اینکه اصلاً معقول نیست که دو چیز با هم متحد و یکی شوند. عده‌ای از صوفیان سنی مذهب در این مطلب با ما مخالفند و می‌گویند خداوند با بدن‌های عارفان یکی می‌شود. حتی بعضی از ایشان فراتر رفته و گفته است: "خداوند نفس وجود است، و هر موجودی همان خداست". و این مطلب عین کفر و الحاد است. و حمد مر خدایی را که ما را به پیروی از اهل بیت علیهم السلام - نه پیروی از نظرات گمراه کننده - فضیلت و برتری بخشید.

علامه "مجلسی" می‌فرماید:

برخی دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثر نصارا به حلول خدا قائل شده‌اند و صوفیه حلولیه در جمیع چیزها، و خداوند عالمیان نصارا را در اکثر قرآن به این سبب لعن کرده است، و ایشان را به کفر یاد نموده که به خدا چنین نسبتی می‌دهند. و جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که از حلول گریخته‌اند به امری قبیح‌تر و شنیع‌تر قائل شده‌اند که آن اتحاد است و می‌گویند که "خدا با همه چیز متحد است، بلکه همه چیز اوست که به صورت‌های مختلف برآمده، گاه به صورت زید ظهور می‌کند و گاه به صورت عمرو، و گاه به صورت سگ و گربه، و گاه به صورت قاذورات، چنانچه دریا موج می‌زند و صورت‌های بسیار از آن ظاهر می‌شود، به غیر دریا چیز دیگری نیست.

که جهان موج‌های این دریاستموج و دریا یکی است غیر کجاست

و ماهیات ممکنه امور اعتباریه است که عارض ذات واجب الوجود است"، و در جمیع کتب و اشعار خود تصریح به امثال این کفرها و مزخرفات نموده‌اند، و جمعی از کفار و ملاحده هند نیز به عینه همین اعتقاد را دارند، و کتاب "جوک" که براهمه ایشان نوشته‌اند، و در عقائد فاسده خود مشتمل بر همین مزخرفات است، و لهذا جمعی از این عصر که مشرب تصوف دارند، آن کتاب را نهایت احترام می‌دارند، و از کتاب‌های شیعه بیشتر اعتبار می‌کنند، و از کتب عقاید شیعه شمرده‌اند که باید آن را همه کس داشته باشد. و برخی از شیعیان بیچاره را گمان این است که ایشان اهل حقند و بهترین عالمیان هستند، و به نادانی سخنان ایشان را می‌خوانند و کافر می‌شوند. گمان ایشان این است که هر که صوفی است البته آن مذهب حق است و آنچه گفته است از جانب خدا گفته است، و نمی‌دانند که چون کفر و باطل عالم را فرا گرفته بود، و اهل حق همیشه منکوب و مخدول بودند اهل هر صنفی اکثر ایشان تابع باطل بودند، و از فرق اهل سنت بودند، و پاره‌ای از ایشان در لباس تصوف بودند و پاره‌ای در لباس علما. و همچنانکه اکثر علمایی که کتابهای ایشان در میان است کافر و گمراه کننده عالم بودند، و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت صلوات الله علیهم بودند بر مذهب حق ماندند. ۲

و می‌فرماید:

۱. کشف الحق نهج الصدق، ۵۷.

۲. عین الحیات، تحقیق: رجایی، مهدی، ۱ / ۹۰ - ۹۱.

إنهم [أى الصوفية] لعنهم الله لا يقنعون بتلك البدع، بل يحرفون أصول الدين ويقولون ب... "وحدة الوجود"، والمعنى المشهور في هذا الزمان المسموع من مشايخهم كفر بالله العظيم.^۱

اینان [یعنی صوفیه] - که خداوند لعنتشان کند - به این بدعتها قانع نشده بلکه اصل دین را تحریف نموده و قائل به "وحدت وجود" شده‌اند. و آن معنایی که در این زمان از بزرگان ایشان مسموع و مشهور است کفر می‌باشد.

و در کتاب "مرآة العقول" می‌فرمایند:

وزاد المتأخرون عن زمانه صلى الله عليه وآله وسلم علي البدعة في المأكّل والمشرب كثيرا من العقائد الباطلة كاتحاد الوجود وسقوط العبادات والجبر وغيرها، وأثبتوا لمشايخهم من الكرامات ما كاد يربو علي المعجزات، وقبايح أقوالهم وأفعالهم وعقائدهم أظهر من أن يخفي علي عاقل، أعاذ الله المؤمنين من فتنتهم وشهرهم فإنهم أعدى الفرق للآيمان وأهله.^۲

کسانی که بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمدند بدعت‌هایی در مورد خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و بسیاری از عقاید باطل درست کردند، مانند "اتحاد وجود" و "سقوط عبادات" و "جبر" و غیر اینها. و برای مشایخ و بزرگان‌شان کراماتی قائل شدند که نزدیک است از معجزات انبیا فراتر رود! سخنان و کارها و عقاید زشت اینان آشکارتر از آن است که بر شخص عاقل پوشیده بماند. خداوند مؤمنین را از فتنه‌های اینان در امان نگاه دارد که ایشان بدترین گروه‌ها و دشمن‌ترین افراد بر علیه ایمان و مؤمنین می‌باشند.

مرحوم علامه خویی - مؤلف کتاب "منهاج البراعه در شرح نهج البلاغه" - بعد از نقل مطالبی ۳ از "ابن عربی" و "قیصری" می‌فرمایند:

هذا محصل كلام هذين الرجسين النجسين النحسين، وكما هما في الكتاب المذكور من هذا النمط والاسلوب، فلينظر المؤمن الكيس البصر إلى أنهما كيف موّها الباطل بصورة الحق وأولا كلام الله تعالى بآرائهم الفاسدة وأحلامهم الكاسدة علي طبق عقائدهم الباطلة، وقد قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم المختار: من فسّر القرآن برأيه فليتبوء مقعده من النار.

۱. الاعتقادات، ۱۸.

۲. مرآة العقول، ۴ / ۳۶۸.

۳. خلاصه‌ای از سخن ابن عربی و شارح قیصری در فص نوحی این است: إن قوم نوح في عبادتهم للأصنام كانوا محقين؛ لكونها مظاهر الحق كما أن العابدين لها كذلك؛ لأنهم أيضا كانوا مظهر الحق وكان الحق معهم بل هو عينهم، وكان نوح أيضا يعلم أنهم علي الحق إلا أنه أراد علي وجه المكر والخديعة أن يصرفهم عن عبادتها إلى عبادته، وإنما كان هذا مكرًا منه عليه السلام؛ لأنه كان يقول لهم ما لم يكن معتقدا به، ويموه خلاف ما أضمره واعتقده؛ إذ كان عالما وعلي بصيرة من ربه بأن الأصنام مظاهر الحق وعبادتها عبادته، إلا أنه عليه السلام أراد أن يخلصهم من القيود حتى لا يقصروا عبادتهم فيها فقط بل يعبدوه في كل معنى وصورة.

ولما شاهد القوم منه ذلك المكر أنكروا عليه وأجابوه بما هو أعظم مكرًا وأكبر من مكره، فقالوا: لا تتركوا آلهتكم إلى غيرها؛ لأن في تركها ترك عبادة الحق بقدر ما ظهر فيها، وقصر عبادته في سائر المجالي وهو جهل وغفلة؛ لأن للحق في كل معبود وجهًا يعرفها العارفون سواء أكان ذلك المعبود في صورة صنم أو حجر أو بقر أو جن أو ملك أو غيرها. رجوع شود به شرح قیصری بر فصوص الحکم، فص نوحی ۱۳۶ - ۱۴۲، طبع قم، بیدار.

ولعمري أنهما ومن هذا حذوها حزب الشيطان وأولياء عبدة الطاغوت واللاوثان، ولم يكن غرضهما إلا تكذيب الانبياء والرسول وما جاؤوا به من البينات والبرهان، وهدم أساس الاسلام والايمان، وإبطال جميع الشرايع والاديان، وترويج عبادة الاصنام، وجعل كلمة الكفر العيا، وخفض كلمة الرحمن.

أقسم بالله الكريم - وإنه لقسم لو تعلمون عظيم - أنهم المصدق الحقيقي لقول أمير المؤمنين عليه السلام: اتخذوا الشيطان لأمهم ملاكا، واتخذهم له أشراكا، فباض وفرخ في صدورهم، ودبّ ودرج في حجورهم، فنظر بأعينهم ونطق بألسنتهم، فركب بهم الذلل، وزين لهم الخطل، فعل من شركه الشيطان في سلطانه ونطق بالباطل علي لسانه.^١

ومع ذلك فالعجب كل العجب أنهم يزعمون أنهم الموحدون العارفون الكملون وأن غيرهم لمحجوبون وبالحق جاهلون، بل يترقي بعضهم ويدعى الولاية القطبية، ويطغى آخرون فيدعون لانفسهم الالاهية والربوبية، ويزعمون أن ربهم تجلي فيهم وظهر في صورهم المنحوسة. فيقول ابن عربي في فتوحاته: إن الله تجلي لي مرارا وقال: انصح عبادي.

ويقول البسطامي: "سبحاني ما أعظم شأنى" و"لا إله الا أنا"، ويقول "الحلاج": ليس في جبتى سوى الله، ويقول: "أنا الحق" و"أنا الله"، وبعضهم يبلغ الغاية ويجاوز النهاية فيقول ويهجر ويتكلم تكلم الجنون الذى لا يشعر، فيخاطب الرب عز وجل - والعياذ بالله - مخاطبة الموالى للبعيد وهو قطبهم أبو يزيد. وقد نقل عنه "القيصري" في "شرح الفص النوحى" أنه قال في مناجاته عند تجلي الحق له: "ملكى أعظم من ملكك لكونك لى وأنا لك، فأنا ملكك وأنت ملكى، وأنت العظيم الاعظم وملكى أعظم من ملكك وهو أنا!

فلينظر العاقل مهملات هذا الجاهل، ثم لينظر إلى سوء أدبه وقبح خطابه ومناجاته حيث لم يرفع يده عن الانانية فعبر بلفظ أنا وأنت غير مرة في مثل هذا المقام الذى هو مقام الفناء والتجلي علي زعمهم، وكيف يجتمع ذلك مع قولهم السائر: "بينى وبينك إنى ينارنى، فارفع بلطفك إنى من البين"! وإنما أطنبنا الكلام تنبيها علي ضلالة هذه الجهلة الذين زعموا أنهم من أهل الكشف والشهود واليقين والموحدون المخلصين مع أنهم من الضالين المكذبين للانبياء والمرسلين، وتعالى الله عما يقول الظالمون والملاحدون علوا كبيرا.^٢

اين خلاصه كلام اين دو پليد نجس و نجس بود، اين دو نفر در آن كتاب از اين گونه سخنان بسيار گفته اند، و انسان مؤمن و تيزبين بايد تأمل و دقت نمايد كه چگونه اين دو نفر باطل را به صورت حق جلوه داده، و كلام خداوند را با نظرات و خيالات پوچ و فاسد خویش بر طبق عقايد باطل خود برگردانده اند، در حالى كه پيامبر بزرگوار اين چنين فرموده اند كه "هر كس قرآن را بر اساس رأي و نظر و دل خواه خود تفسير نمايد جا يگاه و نشيمن گاه خویش را در دوزخ آماده نموده است.

به جان خودم قسم مي خورم كه اين دو نفر و پيروان آنها حزب و گروه شيطان و دوستان و همراهان بت پرستان و بندگان طاغوتند؛ هدف و مقصود ايشان جز تكذيب پيامبران و بينات و برهان هاي رسولان الهي، و از بين بردن پايه و اساس اسلام و ايمان، و باطل نمودن تمام شرايع و اديان آسمانى، و رواج دادن بت پرستى، و بالا بردن سخنان كفر، و پايين كشيدن كلمه خداوند هيچ چيز ديگري نبوده است.

به خدا قسم - و اين قسمي بس بزرگ است اگر بفهميد - اين ها مصداق واقعي كلام اميرالمؤمنين عليه السلام هستند كه مي فرمايند: آنها شيطان را ملاك كارهاي خود قرار داده اند، و شيطان هم آنها را دام خویش قرار داده است، در سينه هاي آنها تخم گذاري كرده، و جوجه آورده است، و در دامان آنها جنبيده و از آن بالا رفته است، چشم و زبان آنها را در تصرف آورده، و با زبان ايشان سخن گفته است. ايشان را به گمراهي ها و لغزش ها كشانده، و گناهان بزرگ را در نظرشان زيبا جلوه داده است. كار ايشان مانند كسي است كه شيطان او را در كار خود شريك كرده، و باطل را بر زبان ايشان جاري نموده است.

١. شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، ١ / ٢٢٨.

٢. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، ١٣ / ١٧٦ - ١٧٧.

با تمام این‌ها تعجب در این است که ایشان گمان می‌کنند که خودشان موحد و عارف کاملند و دیگران در پرده مانده و حق را نشناخته‌اند! برخی از ایشان بالاتر رفته و ادعای ولایت قطبیه نموده‌اند، و برخی نیز ادعای الوهیت و ربوبیت کرده‌اند و گمان دارند که خدایشان در ایشان تجلی نموده، و در شکل و شمایل منحوس آنان ظاهر شده است! "ابن عربی" در فتوحاتش می‌گوید: "خداوند بارها برای من تجلی نمود و به من گفت بندگان مرا نصیحت کن!"

و بایزید بسطامی می‌گوید: "منهم من! چقدر والامرته هستم! و معبودی جز من نیست." و حلاج می‌گوید: "در جبّه و لباس من جز خدا نیست!" و می‌گوید: "من حقم، و من خدایم!" و بعضی از اینان کار را به انتها رسانده و پا را از حد فراتر نهاده، می‌گویند و می‌بافند و می‌لافند و مانند دیوانه‌ای نادان و بی‌شعور که غبی فهمد چه می‌گوید با خدا خطاب می‌کند مانند خطاب کردن مولا با بنده‌اش، و این شخص کسی نیست جز "ابویزید" که "قیصری" در "شرح فص نوحی" از او نقل می‌کند که در مناجاتش به هنگام تجلی خدا بر او [!] گفته است: "ملك من از ملك تو بزرگتر است! چون تو از آن منی، و من از آن تویم، پس من ملك توام، و تو ملك منی، و تو عظیم‌تر و بزرگ‌تری، پس ملك من از ملك تو - که خود من می‌باشم - بزرگتر است!"

انسان عاقل باید در مهملات و کلمات بی‌معنای این نادان اندیشه نماید، و به بی‌ادبی و زشتی خطاب و مناجات او نظر نماید که چسان دست از انیت و خودبینی خویش برداشته و بارها در این چنین مقامی - که به نظر ایشان مقام فنا و تجلی است - لفظ "من" و "تو" را رها نکرده، و آن را ورد زبان ساخته است.

آیا چطور می‌توان بین این سخنان با سخنانی که پیوسته بر سر زبان این‌هاست جمع نمود که می‌گویند: "بین من و تو اثبت و خودیت من است که به نزاع برخواسته است، پس تو به لطف خود انیت من را از میان بردار."

ما در اینجا به این جهت سخن را بسط دادیم که گمراهی این نادانان - که گمان دارند از اهل کشف و شهود و یقین‌اند و خود را موحد و مخلص می‌دانند با آنکه از گمراهان و تکذیب‌کنندگان پیامبران و رسولانند - روشن شود. و خداوند از آنچه ظالمان و ملحدان می‌گویند والاتر است.

"قاضي سعيد قمي" مي‌نويسد:

القول بأن المبدأ هو الوجود بلا شرط و"أمره" هو الوجود بشرط لا أو بالعكس، والمعلول هو الوجود بشرط شيء، وكذا القول بأن المبدأ هو الوجود الشخصي المتشخص بذاته الواقع في أعلي درجات التشكيك المشتل علي جميع المراتب السافلة، وبالجملة: فالقول بكون المعلول عين العلة بالذات، وغيره بالاعتبارات السلبية، وكذا القول بالجزئية سواء كانت من طرف العلة أو المعلول، أو القول بالاصلية والفرعية، والقول بالنسخية أو الترشيح أو العروض سواء كان الاخير من جهة العلة أو المعلول، والقول بالكمون والبروز وما يضاهي ذلك، علي حد الشرك والكفر.

وكل ذلك تولد معنوی وتناسل حقیقی وموجب لتهود القائل به ومستلزم لتنصر الذاهب إليه حيث قالت اليهود: «عزير ابن الله» والنصاري: «المسيح ابن الله».^۱

این سخن که "مبدأ عالم وجود بلا شرط است، و أمر آن وجود بشرط لا یا بر عکس آن است"، و اینکه: "معلول وجود بشرط شيء است"، و نیز این گفتار که "مبدأ، وجود شخصی متشخص به ذات است که در بالاترین درجات تشکیک - که مشتمل بر تمام مراتب پایین‌تر است - می‌باشد"، و خلاصه این سخن که "معلول بالذات عین علت است، و به اعتبارات سلبی غیر آن می‌باشد"، و همین‌طور اعتقاد به جزئیت - خواه از طرف علت و خواه از طرف معلول - یا اعتقاد به اصلي بودن و فرعي بودن، و اعتقاد به سنخیت یا ترشح یا عروض - خواه این آخري از جهت علت باشد یا معلول - و اعتقاد به کمون و بروز، و اعتقادات دیگری شبیه به آن‌ها، تمام این‌ها در حد شرك و کفر به خداوند است.

تمام آن‌ها تولد معنوی از خداوند محسوب می‌شود و تناسل حقیقی بوده، موجب یهودی شدن معتقدین به آن می‌باشد، نیز مستلزم نصرانی شدن او می‌گردد، چرا که یهود گفته‌اند: "عزیر زاده الله است"، و نصاری گفته‌اند: "مسیح فرزند خدا است".

مرحوم شیخ حسن قدس سره فرزند "شیخ علی بن عبدالعالی کرکی"؛ در کتاب "عمدة المقال فی کفر أهل الضلال" می‌گوید:

والصوفية جوزوا اتحاده تعالى وحلوله في أبدان العارفين حتى تمادي بعضهم وقال: "إنه سبحانه نفس الوجود وكل موجود فهو الله تعالى"، والذين يميلون إلى طريقتهم الباطلة يتعصبون لهم ويسمونهم الاولياء، ولعمري أنهم رؤوس الكفرة الفجرة، وعظماء الزنادقة والملاحدة وكان من رؤوس هذه الطائفة الضالة المضلة "الحسين بن منصور الحلاج" و"أبو يزيد البسطامي".^۱

صوفیه اتحاد با خداوند و حلول او در بدن عارفان را جایز دانسته‌اند، حتی برخی از ایشان فراتر رفته و گفته‌اند: "خدای سبحان نفس وجود است، و هر موجودی خداست." و کسانی که به طریقه باطل ایشان تمایل دارند تعصب ورزیده و ایشان را اولیای خدا می‌نامند. به جان خودم سوگند که ایشان بزرگ‌ترین کافران و فاجران، و عظیم‌ترین زندیقان و ملحدانند و از رؤسای این گروه گمراه و گمراه کننده "حسین ابن منصور حلاج" و "ابو یزید بسطامی" می‌باشد.

مرحوم شیخ حر عاملی قدس سره می‌فرماید:

إن بطلان هذا الاعتقاد [أي وحدة الوجود و...] من ضروريات مذهب الشيعة الامامية، لم يذهب إليه أحد منهم بل صرحوا بإنكاره، وأجمعوا علي فساد، وشنعوا علي من قال به، فكل من قال به خرج عن مذهب الشيعة، فلا تصح دعوي التشيع من القائل به، وهو كاف لنا في هذا المقام.^۲

بطلان این عقیده (یعنی وحدت وجود و...) از ضروریات مذهب شیعه امامیه است، احدی از ایشان آن را نپذیرفته است، بلکه صریحاً آن را انکار نموده، و بر فساد این عقیده اجماع دارند، و هر کس را که قائل به این حرف‌ها شده است را مردود دانسته‌اند. بنابراین هر کس که قائل به این سخنان شود از مذهب شیعه خارج شده است، و ادعای تشیع کردن برای کسی که قائل به این حرف باشد درست نیست، و در این مورد همین مقدار برای ما کافی است.

شیخ "علاءالدوله سمنانی" با آنکه به شدت و به گونه‌ای غلوآمیز به "ابن عربی" معتقد است به سخن ابن عربی - که می‌گوید: "سبحان من أظهر الاشياء وهو عينها: منزه است آنکه اشیا را ظاهر کرد در حالی که خود او عین آن‌هاست" - حاشیه می‌زند و می‌گوید:

إن الله لا يستحي من الحق، أيها الشيخ لو سمعت من أحد أنه يقول: "فضلة الشيخ عين وجود الشيخ"، لا تسامحه ألبتة بل تغضب عليه، فكيف يسوغ لك أن تنسب هذا الهذيان إلى الملك الديان، تب إلى الله توبة نصوحا لتنجو من هذه الورطة الوعرة التي يستنكف منها الدهريون والطبيعيون واليونانيون، والسلام علي من اتبع الهدى.^۳

۱. به نقل شیخ حر عاملی علیهم السلام در کتاب اثنا عشریة، ۵۱.

۲. اثنا عشریة، ۵۹.

۳. روضات الجنات، ۸ / ۵۵.

خداوند از حق حیا ندارد، ای شیخ! اگر از کسی بشنوی که بگوید: "فضله و مدفوع شیخ عین خود شیخ است" مسلماً با او مسامحه نمی‌کردی بلکه بر او خشمناک می‌شدی، پس چطور اجازه داری که این یاوه را به مالک دیان عالم نسبت دهی؟! به سویی خدا توبه کن توبه‌ای نصوح تا از این ورطه وحشتناک - که دهري‌ها و طبیعی‌ها و یونانی‌ها نیز از آن ابا دارند - نجات یابی. و سلام بر هر کس که پیرو راه هدایت باشد.

علامه فقیه مرحوم "شیخ جعفر کاشف الغطاء" قدس سره می‌فرماید:

الكفر أقسام: الاول: ما يستحل به المال وتسبی به النساء والاطفال، وهو كفر الانكار والجحود والعناد والشك..
القسم الثاني: ما يحكم فيه بجواز القتل، ونجاسة السور، وحرمة الذبايح والنكاح من أهل الاسلام، دون السبي والاسر وإباحة المال، وهو كفر من دخل الاسلام وخرج منه بارتداد عن الاسلام، ويزيد الفطري منه في الرجال بإجراء أحكام الموتى، أو كفر نعمة من غير شبهة، أو هتك حرمة، أو سب لاحد المعصومين، أو بغض لهم... أو وحدة الوجود، أو الموجود علي الحقيقة منهما، أو الحلول أو الاتحاد، أو التشبيه، أو الجسمية... ١

كفر اقسامی دارد: اول کفري که به سبب آن احترام اموال از بین می‌رود و زن و فرزند آن شخص کافر را می‌توان اسیر نمود. این کفر، کفر انکار و جحود و دشمنی و شک در خداوند است. قسم دوم کفري است که در مورد آن به جواز قتل و کشتن آن شخص، و نجس بودن نیم‌خورده او، و حرام بودن حیوانی که ذبح نماید و حرمت ازدواج با او حکم می‌شود، و این در مورد اهل اسلام است که اسیر کردن خانواده و تصرف در اموال او جایز نیست، و این در مورد کسی است که داخل در دین اسلام شود و پس از آن مرتد شده از اسلام بیرون رود. در مورد کافر فطري از این دو قسم، که مرد باشد این حکم نیز اضافه می‌شود که حکم مردگان را پیدا می‌کند.

یا نعمتی را با آنکه شبهه‌ای در مورد آن ندارد کفران نماید، یا حرمتی را هتك کند، یا یکی از معصومین را دشنام دهد، یا با ایشان دشمنی داشته باشد... یا معتقد به "وحدت وجود" شود یا قائل به "وحدت وجود و موجود" گردد با همان معنای حقیقی که این دو دارند" یا قائل به "حلول" و یا "اتحاد" شود، یا قائل به تشبیه و جسمیت خداوند باشد.

نیز محقق فقیه و ماهر شیخ جعفر کاشف الغطاء قدس سره می‌فرماید:

الكافر قسمان أولهما: الكافر بالذات وهو كافر بالله تعالى أو نبيه... القسم الثاني ما يترتب عليه الكفر بطريق الاستلزام كإنكار بعض الضروريات الاسلامية والمتواترات عن سيد البرية كالقول بالجبر والتفويض والارجاء والوعيد وقدم العالم وقدم المجردات والتجسيم والتشبيه بالحقيقة والحلول والاتحاد ووحدة الوجود أو الموجود أو الاتحاد الخ. ٢
کافر دو قسم است: یکی کافر بالذات که آن منکر خداوند یا منکر پیامبر اوست ... - دوم کافري است که از راه ملازمه کافر خواهد بود مانند انکار بعضی از ضروریات اسلامی و اخبار متواتری که به طور یقینی از سید عالم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است مانند اعتقاد به "جبر"، "تفویض"، "ارجاء"، "وعید"، "قدم عالم"، "قدم مجردات"، "جسمیت خداوند"، "تشبیه واقعی"، "حلول"، "اتحاد" و "وحدت وجود یا موجود" یا "اتحاد"...

١. کشف الغطاء، ۳۵۹.

٢. کشف الغطاء، ۱۷۳.

مرحوم علامه بهبهانی قدس سره بعد از نقل کلام قائل به وحدت موجود، و تمثیل به آن به موج و دریا می فرماید:

لا شك أن هذا الاعتقاد كفر وإلحاد وزندقة ومخالف لضروری الدین. ۱
بدون تردید این اعتقاد کفر و الحاد و زندقه و مخالف ضروریات دین است.

در جای دیگری می گوید:

لا يخفي أن كفرهم أظهر وأعظم من كفر إبليس عند أرباب البصيرة لانهم ينكرون المغايرة والمباينة بين الخالق والمخلوق،
وبطلان هذا القول من الضروریات والبدیهیات عند جميع المذاهب والملل. ۲
روشن است که کفر اینها نزد افراد آگاه آشکارتر از کفر ابلیس است. زیرا اینها منکر مغایرت و جدایی خالق و مخلوقند،
و بطلان این مطلب در نزد تمام مذاهب و ملل از مطالب ضروری و بدیهی است.

"فیاض" (لاهیجی) در "شوارق الالهام" می گوید:

قد اشتهر من مشايخ الصوفية القول ب... "وحدة الوجود" وأن الوجودات بل الموجودات ليس بمنكثرة في الحقيقة بل هنا
موجود واحد قد تعددت شؤونه وتكثرت أطواره، ولما كان ذلك بحسب الظاهر وبالمعنى المتبادر مخالفا لما يحكم به بدیهة العقل
من تكثر الموجودات بالحقیقة لا بمجرد الاعتبار تصدي كثير من المحققين لتوجيه مذهبهم - ثم نقل بعض كلماتهم في توجيه
مذهبهم - إلى أن قال: ولكن عندی فيه أنظار كثيرة يجب أن أشير إلى بعضها... ۳
این عقیده از مشایخ صوفیه مشهور است که ایشان قائلند به "وحدت وجود"، و اینکه وجودات - بلکه تمام موجودات -
در حقیقت تکثری ندارند، بلکه تنها موجود واحدی است که شؤون او متعدد شده و اطوار وجودی آن متکثر گردیده است.
و چون این مطلب بحسب ظاهر، و با همان معنای اولی و متبادری که دارد مخالف با حکم بدیهی عقلی است - چرا که عقل
می گوید: موجودات به طور حقیقی متکثرند، نه اینکه تکثر آنها صرف اعتبار باشد - بسیاری از محققین در صدد توجیه
مذهب آنان برآمده اند. [سپس به نقل برخی از سخنان ایشان در توجیه مذهب این گروه پرداخته است تا اینکه می گوید:]
"اما من در این مطالب اشکالات فراوانی دارم که باید به بعضی از آنها اشاره نمایم..."

مرحوم سید محمدکاظم یزدی قدس سره در "عروة الوثقی" می فرماید:

القائلون بوحدة الوجود من الصوفية إذا التزموا بأحكام الاسلام فالاقوي عدم نجاستهم إلا مع العلم بالتزامهم بلوازم
مذاهبهم من المفاسد. ۴

۱. خیراتی، ۲ / ۵۷.

۲. خیراتی، ۲ / ۵ - ۵۸.

۳. شوارق الالهام، ۱ / ۴۱.

۴. عروة الوثقی، ۱ / ۱۴۵، مسأله ۱۹۹.

صوفیان وحدت وجودی در صورت التزام به احکام اسلام بنابر اقوی نجس نیستند مگر آنکه به لوازم فاسد مذهب خود ملتزم باشند.

جمع کثیری از فقهاء و اعلام در حواشی خود بر عروة الوثقی این فتوای ایشان را تبعیت فرموده، و مطلب ایشان را تأیید نموده، بر آن تعلیقی نزده‌اند، مانند:

- مرحوم سید علی بهبهانی قدس سره. ۱.
- مرحوم سید محمدهادی میلانی قدس سره. ۲.
- مرحوم شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء قدس سره. ۳.
- مرحوم سید ابراهیم حسینی اصطهباناتی شیرازی قدس سره. ۴.
- مرحوم سید محمود حسینی شاهرودی قدس سره. ۵.
- مرحوم سید محسن طباطبائی حکیم قدس سره. ۶.
- مرحوم شیخ عبدالله غروی مامقانی قدس سره. ۷.
- مرحوم سید محمد حجت کوه کمره‌ای قدس سره. ۸.
- مرحوم حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی قدس سره. ۹.
- مرحوم سید ابوالحسن الموسوی اصفهانی قدس سره. ۱۰.
- مرحوم حاج آقا حسین طباطبائی القمی قدس سره. ۱۱.
- مرحوم سید یونس اردبیلی الموسوی قدس سره. ۱۲.
- مرحوم شیخ علی فرزند مرحوم صاحب جواهر قدس سره. ۱۳.

-
۱. تعلیقات علی العروة الوثقی، ۵، مطبعة علمیه - قم، ۱۳۹۰.
 ۲. حاشیه علی العروة الوثقی، ۱۶، مطبعة خراسان، مشهد.
 ۳. حواشی و تعلیقات علی العروة الوثقی، ۱۲، مطبعة المرتضویه، نجف.
 ۴. حواشی عروة الوثقی، ۷ - ۸، مطبعة العلمیه، نجف اشرف.
 ۵. حاشیه العروة الوثقی، ۱۴، جزء اول، طبع دوم، مطبعة القضاء، نجف.
 ۶. حاشیه علی العروة الوثقی، ۱۰، مطبعة العلمیه، نجف، ۱۳۷۳.
 ۷. رساله وسیلة التقی فی حواشی العروة الوثقی، ۷، مطبعة المرتضویه.
 ۸. حواشی العروة الوثقی، ۸، چاپ سوم، چاپخانه قم، ۱۳۶۶ هـ.
 ۹. حاشیه عروة الوثقی، ۷، اسلامیة، تهران، ۱۳۶۶ هـ. ق.
 ۱۰. حواشی عروة الوثقی، ۵، مطبعة العلمیه، نجف اشرف، ۱۳۵۵ هـ.
 ۱۱. حواشی عروة الوثقی، ۹، مطبعة المرتضویه، نجف اشرف، ۱۳۵۶.
 ۱۲. حواشی عروة الوثقی، ۵، چاپ طوس، مشهد، ۱۳۷۷.
 ۱۳. حواشی عروة الوثقی، ۲۲، مطبعة المظفری بمبئی، ۱۳۳۹، چاپ شده با عروة الوثقی.

مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی قدس سره ۱.

مرحوم سید ابوالقاسم خویی قدس سره ۲.

و نیز اعلام معاصرین که بر عروة الوثقی حاشیه نوشته اند، مانند:

مرحوم سید احمد خوانساری، و مرحوم سید محمدرضا گلپایگانی، و مرحوم سید شهاب الدین مرعشی نجفی، و مرحوم سید ابوالحسن رفیعی رحمهم الله، و...

مرحوم "سید محسن حکیم" قدس سره در "مستمسک" می فرماید:

وأما القائلون بوحدة الوجود من الصوفية فقد ذكرهم جماعة منهم السبزواری في تعليقه علي الاسفار: قال: والقائلون بالتوحيد إما أن يقول بكثرة الوجود والموجود جميعا مع التكلم بكلمة التوحيد لسانا واعتقادا بها إجمالا وأكثر الناس في هذا المقام. وإما أن يقول بوحدة الوجود والموجود جميعا وهو مذهب بعض الصوفية، وإما يقول بوحدة وكثرة الوجود وهو المنسوب إلى أذواق المتألهين. وعكسه باطل. وإما أن يقول بوحدة الوجود والموجود في عين كثرتهما وهو مذهب المصنف والعرفاء الشائخين. والاول: توحيد عامي، والثالث توحيد خاصي، والثاني توحيد خاص الخاص، والرابع توحيد أخص الخواص. أقول: حسن الظن بهؤلاء القائلين بالتوحيد الخاص والحمل علي الصحة المأمور به شرعا يوجبان حمل هذه الاقوال علي خلاف ظواهرها وإلا فكيف يصح علي هذه الاقوال وجود الخالق والمخلوق والامر والمأمور والراحم والمرحوم؟! وما توفيقي إلا بالله عليه توكلت وإليه أنيب. ۳.

برخی در باره صوفیان معتقد به "وحدت وجود" سخن گفته اند، از جمله "سبزواری" در تعلیقه ای که بر "اسفار" نوشته است می گوید: قائلین به توحید یا قائل به کثرت وجود و موجودند در حالی که کلمه توحید را به زبان می رانند و اجمالا به آن معتقدند - که اکثر مردم این گونه اند - و یا آنکه قائل به وحدت وجود و موجود هر دو هستند - و این مذهب برخی از صوفیان است - و یا قائل به وحدت و کثرت موجودند - که این را به ذوق متألهین منسوب می دانند - و عکس این (یعنی وحدت وجود و کثرت موجود) باطل است. و یا قائل به وحدت وجود و موجود در عین کثرت آن هستند، - و این مذهب مصنف و نیز عرفای بلند مرتبه است.

اولی توحید عوام، سومی توحید خواص، دومی توحید خواص از خواص، و چهارمی توحید اخص الخواص است.

من [مرحوم سید محسن حکیم] می گویم: حسن ظن و خوش گمانی به این گروه قائلین به توحید خاص، و حمل به صحت فعل مسلم که در شرع ما را به آن امر نموده اند موجب می شود که ما این اقوال را بر خلاف ظاهرش حمل کرده و معنی نماییم، و گرنه بنابراین اقوال چگونه ممکن است که بگوییم: "خالق و مخلوق" و "آمر و مأمور" و "راحم و مرحوم" وجود دارد؟! و ما توفيقي الا بالله عليه توكلت وإليه أنيب.

شیخ "عبدالنبی عراقی" در کتاب "معالم الزلفی" می فرماید:

۱. تعلیقه بر غایة القصوي فی ترجمة العروة الوثقی، ۶، چاپ اخوان کتابچی، ۱۳۴۹.

۲. التعلیقه علي العروة الوثقی، ۹، چاپ دوم، مطبعة الآداب، نجف، ۱۳۸۰ هـ؛ تعلیقه علي العروة، چاپ پنجم، ۱۳ - ۱۴، چاپخانه نمونه، قم، ۱۴۰۱.

۳. مستمسک العروة الوثقی، ۱ / ۳۹۱.

إن "وحدة الوجود" يطلق علي أنحاء وقد ذكر الحاج السبزواری أنها تطلق علي أربعة أوجه وجعل بعضها توحيد العوام وبعضها توحيد الخواص وبعضها توحيد خاص الخاص وبعضها توحيد أخص الخواص.

فيا ليت شعري إذا كان الامر كما يزعمون فمن العابد ومن المعبود؟ ومن الخالق ومن المخلوق؟ ومن الامر ومن المأمور؟ ومن الناهي ومن المنتهي؟ ومن الراحم ومن المرحوم؟ ومن المثاب ومن المعاقب؟ ومن المعذب ومن المعذب؟ ومن الواجب ومن الممكن؟ إلى غير ذلك من الكفريات التي أنكرها الشرايع برمتهم وخلاف ضرورة كل الشرايع. مع أنهم (أى الصوفية) طرا قائلين بوحدة الوجود ومعناه: "أن في الخارج ليس إلا وجود واحد وهو عين الاشياء"، ويلزم أن يكون المبدأ عز اسمه عين الحيوانات النجسة، وعين القاذورات وهكذا، تعالى الله عما يصف الظالمون، ألا لعنة الله علي الظالمين. إلى غير ذلك من لوازم المسألة فخذلهم الله فأنى يؤفكون، فما قدروا الله حق قدره. فسيعلم الذين ظلموا أى منقلب ينقلبون.

ولذا قال الشيخ قدس سره في طهارته في أمثال المقام بعين العبارة: "إن السيرة المستمرة من الاصحاب قده في تكفير الحكماء المنكرين لبعض الضروريات ولو لا يرجع إلى إنكار النبي صلى الله عليه وآله وسلم". فلا ريب في كفر القائل ونجاسته ولو إذا التزموا بأحكام الاسلام إذ ثبوت الكفر في أصول الدين من العقائد الحبيثة الملعونة، والاعتقاد بها والالتزام بها والاذعان لا يفيد الالتزام بأحكام الاسلام لو أراد بها الفروع، ولو أراد بها الاصول فهما ضدان أو متناقضان كيف يمكن الالتزام وهل الخلف إلا ذلك.

فالاقوي أن القائل بها خارج عن رتبة الاسلام، ورجس ونجس، وقول الماتن (أى صاحب العروة) من ذهابه إلى عدم نجاستهم فرض فرضه لا وجود له في الخارج فكأنه قده أراد التستر مع وضوح المسألة ولذا قال: إلا مع العلم بالتزامهم بلوازم مذاهبهم الفاسدة.^۱

وحدث وجود به گونه‌هاي مختلفي مطرح مي‌شود، حاجي سبزواري مي‌گويد كه وحدت وجود به چهار وجه اطلاق مي‌شود، بعضي از اين وجوه را توحيد مردم عوام، و برخي را توحيد خواص، و بعضي را توحيد خاص الخاص، و بعضي را توحيد اخص الخواص، قرار داده است. كاش مي‌دانستم كه اگر مطلب اين طور است كه اينها گمان کرده‌اند پس عابد كيست و معبود كيست؟ و خالق كيست و مخلوق كدام است؟ و آمر كيست و مأمور كدامين است؟ و نهي كننده كيست و فرمان‌بر نهي كه خواهد بود؟ رحم كننده كيست و مرحوم كيست؟ آنكه ثواب مي‌برد و آنكه عقاب مي‌شود كيست؟ آنكه عذاب مي‌كند و آنكه معذب مي‌شود كيست؟ واجب كيست و ممكن كيست؟ و از اين قبيل كفريات كه تمام اديان اينها را منكرند و بر خلاف ضرورت تمام مذاهب مي‌باشد.

با اينكه اين‌ها همگي معتقد به وحدت وجود هستند و معنای وحدت وجود اين است كه در واقع جز وجود واحدی - كه عين تمام اشيا است - چيز ديگري نيست. و لازمه اين سخن آن است كه خداوند عين حيوانات نجس باشد و عين قاذورات و پليديها و كثافات گردد و از اين قبيل لوازم باطل ديگري غير آنچه بر شمرديم. خداوند از آنچه ظالمان به او نسبت مي‌دهند برتر و والاتر است، اي كه لعنت خدا بر ظالمان باد، خدا آن‌ها را مخدول و خوار گرداند كه چه ياروها مي‌باfterند. خداوند را آن طور كه بايد نشناختند، و به زودي ستمكاران خواهند دانست كه سرانجامشان به كجا خواهد كشيد!

و از همین روست كه شيخ در باب طهارت، در مبثي مانند اين مبث مي‌فرمايد: "سيره و روش هميشگي اصحاب اماميه اين بوده است كه حكماني را كه منكر برخي ضروريات ديني مي‌شدند كافر مي‌دانستند حتي اگر موجب انكار نبوت پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم نمي‌شد.

بنابراين شكي در كفر و نجاست كسي كه معتقد به اين گونه مطالب شود - حتي اگر ملتزم به احكام اسلام هم باشد - نيست. زيرا با وجود كفر در اصول دين، و اعتقاد به عقايد اين چنين پليد، و التزام و اذعان به اين گونه مطالب، ديگر ملتزم شدن به احكام اسلامي فائده‌اي نخواهد داشت، تازه اين در صورتي است كه منظور از احكام اسلام همان فروع فقهي باشد، ولي در صورتي كه منظور از احكام اسلامي اصول دين باشد ديگر اين عقايد با يكديگر متضاد و متناقض خواهند بود، و آيا اصولا تناقض چيزي جز اين است؟!

بنابراین قائل به این سخن از محدوده اسلام خارج و نجس و پلید خواهد بود، و سخن نویسنده متن کتاب با این که قائل به نجاست این‌ها شده است فرضی است که وجود خارجی ندارد و گویا ایشان بنا بر پرده‌پوشی داشته است چرا که مسأله واضح و روشن است، و از همین روست که می‌گوید: "مگر در صورتی که بدانیم به لوازم فاسدی که بر عقیده‌شان مترتب است ملتزم شوند".

مرحوم خویی قدس سره می‌فرماید:

القائل بوحدة الوجود إن أراد... من وحدة الوجود ما يقابل الاول وهو: أن يقول بوحدة الوجود والموجود حقيقة، وأنه ليس هناك في الحقيقة إلا موجود واحد، ولكن له تطورات متكررة واعتبارات مختلفة لانه في الخالق خالق، وفي المخلوق مخلوق، كما أنه في السماء سماء، وفي الارض أرض وهكذا، وهذا هو الذي يقال له توحيد خاص الخاص... وحكي عن بعضهم أنه قال: "ليس في جنتي سوى الله"... فإن العاقل كيف يصدر منه هذا الكلام، وكيف يلتزم بوحدة الخالق ومخلوقه ويدعي اختلافهما بحسب الاعتبار؟! كيف كان فلا إشكال في أن الالتزام بذلك كفر صريح وزندقه ظاهرة لانه إنكار للواجب والنبي صلي الله عليه وآله وسلم حيث لا امتياز للخالق عن المخلوق حينئذ إلا بالاعتبار وهكذا النبي صلي الله عليه وآله وسلم وأبو جهل مثلاً متحذنان في الحقيقة علي هذا الاساس وانما يختلفان بحسب الاعتبار. ۱

قائل به وحدت وجود اگر منظور وی آن چیزی است که... در مقابل اولی است و آن این است که بگوید: "وجود و موجود حقیقتاً یک چیزند، و در حقیقت در عالم چیزی جز یک وجود واحد موجود نیست اما این حقیقت تطورات و اعتبارات مختلفی دارد، به گونه‌ای که در خالق، خالق است؛ و در مخلوق، مخلوق؛ همان طور که در آسمان، آسمان است؛ و در زمین، زمین، و از این قبیل. و این همان است که به آن توحيد خاص الخاص می‌گویند... و از برخی از اینان نقل شده است که می‌گفته: "در لباس من چیزی جز خدا وجود ندارد!"... آیا انسان عاقل چطور چنین سخنی از او سر می‌زند؟! و چطور ادعای یگانگی بین آفریدگار و آفریده او می‌نماید و می‌گوید که اختلاف آن دو اعتباری است؟!

به هر حال ملتزم شدن به این مطلب کفر صریح و زندقه آشکاری است چرا که آن انکار خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، چرا که در این صورت تمایزی بین خالق و مخلوق نیست مگر به اعتبار، و همین طور بنابراین اصل مثلاً پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و أبوجهل در حقیقت یکی خواهند بود، و تنها به حسب اعتبار تفاوت خواهند داشت...

مرحوم "سید سبزواری" قدس سره در "مذهب الاحکام" می‌گوید:

أما القائلون بوحدة الوجود... منها: الوحدة في عين الكثرة أو وحدة الوجود وكثرة الموجود. ولا ريب في أن الله تبارك وتعالى منزّه عن هذه التصورات ولكن الظاهر عدم رجوعهما إلى إنكار الضروري. ومنها: الوحدة الواقعية الشخصية بأن يكون الله تبارك وتعالى عين الكل والكل عينه تعالى... لا ريب في أنه إنكار للضرورة. ۲

اما قائلین به وحدت وجود... یکی از صورت‌های آن "وحدت در عین کثرت، یا وحدت وجود و کثرت موجودات" بی‌شک خداوند متعال از این تصورات منزّه است، أما ظاهراً این دو سخن به انکار ضروریات منجر نمی‌شود. و دیگری "وحدت واقعی شخصی" است، یعنی اینکه: "خداوند واقعاً عین همه چیز، و اشیا نیز عین وجود خداوند باشند" هیچ شک نیست که این عقیده انکار ضروری است.

۱. التنقيح، ۳ / ۸۱ - ۸۲.

۲. مذهب الأحكام، ۱ / ۳۸۸.

در کتاب "هدایة الامة إلى معارف الائمة" بعد از باطل نمودن عقیده وحدت وجود آمده است:

وبعد ذا التفصیل فی إبطالها لیس مجال الريب فی ضلالها

واتضح الحق لمن تقبله لمن یضل الله فلا هادی له

فاشهد بكفر القول إن لم تشهد بكفر بعض من تراه الاوحدی

فقل بأن القول كفر وردی وشبهة الحق علی من اهتدی

والحق عن تعصب لا تدعافانه أحق أن یتبعها

لا تكتسب العلم ولا الشهادة فی حجة ولو علی جرادة

بعد از این مطالب مفصلي که در رد آن عقیده بیان کردیم دیگر شکی نمی ماند که آن ضلالت و گمراهی است. و حقیقت برای حقیقت جو واضح شد، و کسی را هم که خداوند گمراه نماید و هدایت نکند هدایتگر دیگری نخواهد داشت. پس گواهی بده به اینکه وحدت وجود سخنی کفر است، و اگر برخی از قائلین به آن را یگانه دهر می پنداری و از این جهت به کفر او گواهی نمی دهی پس بگو: "این عقیده ایشان کفر و گمراهی است و حقیقت بر هدایت جویان مشتبه شده است".

هرگز حق را از روی تعصب و امگذار که حقیقت سزاوارتر است به اینکه متابعت شود. علم و شهادت را در مورد هیچ حجتی - حتی در مورد ملخ - کتمان نکن.

و در شرح این اشعار عربی آمده است:

وبعد ذا التفصیل فی إبطالها أى إبطال مقالة وحدة الوجود، لیس مجال الريب فی ضلالها، ولعمری! إن ظهور کفرها أظهر من کفر إبلیس، واتضح الحق لمن تقبله ولم ینکل عنه، ولكن من یضل الله فلا هادی له، فاشهد بكفر القول خاصة، إن لم تشهد بكفر بعض من تراه الاوحدی، تعللا بأن کفر القول لا یستلزم کفر القائل.

وهذه وصية منی لمن ظهر لديه الحق، بأن لا یستنکف عن الحكم بكفر هذه المقالة: فإن كثيرا ممن عرف الحق، وعرف کفرها، یتزلزل فی الحكم بكفرها صریحا، وذلك لانهم یرون كثيرا ممن یذعنون بتشیعهم، وهم الاوحدیون فی العلوم والفنون، قد ابتلوا بهذه الفتنة، ویعظم علیهم تکفیر هؤلاء، فیستنکفون عن الحكم الصریح، مخافة أن ینقض علیهم بأمثالهم، أو یشملهم، فكانوا قد استخفوا بإجلالهم وفیهم من یتأبى عن الشهادة تعصبا، وذلك أخزی، فیفرق بین الشیعة و غیر الشیعة «تلك إذا قسمة ضیزي»^۱.

وقد تكلفت للاولین سبیلا للتخلص عن هذه الوسوسة فقلت: فإن لم تشهد بكفر القائل، فقلت: فقل: بأن القول فی نفسه، کفر وردی، ولكن شبه الحق علی من اهتدی، فإن الحدود تدرء بالشبهات. ومع ذلك لی فیہ نظر، فإن شبهة الکفر لیس کسائر الشبهات مما یعذر صاحبها.

وأما المتعصبون، فقد أنذرتهم بقولی: والحق عن تعصب لا تدعا، فإنه أحق أن یتبعها بأن یراعی حقه، یعنی أن الحق أولى بالرعاية فی إظهاره وإعلانه ممن یدخل فی أهل الحق، فیستر علیه بإساراه وکتمانها، فان فی کتمان الحق ضرر عظیم وفساد کبیر، وإظهاره أيضا، وإن کان یلازم الضرر، إلا أنه أهون، لأن ضرره شخصی، وضرر الکتمان نوعی، لما فیہ من أغراء العوام بالجهل وشیوع الفتنة، ومع ذلك مخالف لنص القرآن، كما أشرت إلیه بقولی: لا تکتب العلم ولا الشهادة فی حجة ولو علی جرادة، أى ولو کان العلم والشهادة فی أمر جرادة، قال الله تعالى:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» ۱.
 «لَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» ۲.
 «وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ» ۳.

«وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثَمٌ قَلْبُهُ» ۴.
 «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» ۵.
 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ» ۶.

بعد از بیان این تفصیلات در مورد بطلان وحدت وجود شکی در گمراهانه بودن آن نیست، و قسم به جان خودم که کفر بودن آن از کفر ابلیس آشکارتر بوده، و حقیقت برای کسی که آن را بپذیرد و از آن روی برنگرداند آشکار است. ولی آن را که خداوند هدایت نکند هدایتگری ندارد. پس اگر شهادت به کفر آن بزرگان نمی‌دهی شهادت بده به اینکه عقیده آنان گمراهانه است، چرا که کفر بودن سخن ملازم با کافر بودن گوینده آن نیست.

و وصیت من به کسانی که حق را شناختند این است که از حکم به کفر بودن این سخن ابایی نداشته باشند چرا که اکثر کسانی که حق را می‌شناسند و کفر بودن این عقیده را درک می‌کنند در حکم به کفر بودن این سخن متزلزل می‌شوند، و این از آن جهت است که می‌بینند بسیاری از کسانی که اینان اذعان به تشیع ایشان دارند و آنان در علوم و فنون مختلف یگانه‌اند به این فتنه مبتلا شده‌اند، و تکفیر آنان بر این‌ها سنگین می‌آید، لذا از اینکه صریحاً حکم به کفر بودن این سخن نمایند ابا می‌ورزند، از ترس آنکه مبدا کسی بگوید پس در مورد این اشخاصی که قائل به این سخن شده‌اند چه می‌گویید؛ یا از این جهت که مبدا حکم به کفر شامل این چنین اشخاصی هم بشود و از عظمت این اشخاص بکاهد! و برخی هم از روی تعصب از حکم به کفر ابا می‌ورزند و این دیگر خوار کننده‌تر است. و کسی که در حکم به کفر بین شیعه و غیر شیعه تفاوت می‌گذارد تقسیم و حکمش ظالمانه است.

من برای گروه اول راه چاره‌ای در مورد وسوسه‌اش یافته‌ام و آن اینکه به او می‌گویم: اگر حاضر نیستی شهادت بر کفر قائل وحدت وجود بدهی لاف‌ل بگو که این عقیده ایشان (وحدت وجود) کفر و ضلالت است، ولی در عین حال حقیقت بر برخی هدایت جویان پوشیده مانده است، حدود شرعی هم که با وجود شبهات جاری نمی‌شود، در عین حال من در این راه حل و چاره‌جویی نیز اشکالی دارم و آن اینست که شبهه کفر مانند سایر شبهات نیست که اگر کسی مبتلا به آن شد معذور باشد.

و اما آن‌هایی که تعصب می‌ورزند ایشان را با این سخن پند داده‌ام که گفته‌ام: حقیقت نباید به خاطر تعصب کنار گذاشته شود، چرا که حق و حقیقت سزاوارتر است به اینکه پیروی شده و حقش مراعات گردد، یعنی حق اولی است به اینکه اظهار و اعلام شود. اینان نسبت به کسی که منتسب به حق است مراعات می‌کنند ولی بر خود حق پرده‌پوشی و کتمان می‌نمایند! مسلماً کتمان حقیقت ضرری بزرگ داشته، و فساد زیادی در بر دارد، و اظهار حق و حقیقت گرچه ضرر دارد ولی ضررش کمتر و سبکتر است، زیرا ضرر آن شخصی و فردی و اندک است، ولی ضرر کتمان حق همگان را فرا می‌گیرد، چرا که مردم را به نادانی می‌اندازد، و فتنه را دامن می‌زند. علاوه بر این مخالف با نص قرآن است همچنانکه به این مطلب اشاره کرده و گفته‌ام که دانش و شهادت را در مورد هیچ حجتی کتمان مکن حتی در مورد ملخی. خداوند می‌فرماید: کسانی که دلائل

۱. بقره، ۱۵۵.

۲. بقره، ۴۰.

۳. طلاق، ۲.

۴. بقره، ۲۴۸.

۵. بقره، ۱۳۵.

۶. هدایة الأمة إلى معارف الائمة عليهم السلام خراسانی، محمد جواد ۵۱۱ - ۵۱۲.

آشکار و راهنمایی‌هایی را که فرو فرستادیم و برای مردم در قران بیان کردیم پنهان می‌کنند خداوند و لعنت کنندگان لعنتشان می‌کنند.

و می‌فرماید: حق را به باطل می‌وشانید و با علم و آگاهی کتمان حقیقت مکنید. و شهادت را برای خداوند بپا دارید.

و می‌فرماید: شهادت را پنهان مکنید هر کس آن را پنهان نماید قلب و دلش در خطا و اشتباه است.

و می‌فرماید: چه کسی ظالم‌تر از آنکه شهادتی را که از خداوند در نزد اوست پنهان کند؟ خداوند از آنچه می‌کنید غافل نیست.

و می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید عدالت را به پا دارید، و برای خدا شهادت دهید، اگر چه بر ضرر خودتان یا پدر و مادران یا خویشان و نزدیکانتان باشد.

مرحوم "نجفی مرعشی" قدس سره در تعلیقات "احقاق الحق" می‌فرماید:

عندی أن مصیبة الصوفیة علی الاسلام من أعظم المصائب، تهدمت بها أركانها، واثلمت بنيانه، وظهر لی بعد الفحص الاكيد والتجول فی مضامير كلماتهم والوقوف علی ما فی خبايا مطالبهم والعثور علی مخبياتهم بعد الاجتماع برؤساء فرقهم أن الداء سري إلى الدين من رهبة النصاري فتلقاه جمع من العامة كالحسن البصري والشبلي ومعروف وطاوس والزهری وجنید ونحوهم، ثم سري منهم إلى الشيعة حتى رقي شأنهم، وعلت رأيهم بحيث ما أبقوا حجرا علي حجر من أساس الدين، أولوا نصوص الكتاب والسنة، وخالفوا الاحكام الفطرية العقلية، والتزموا بوحدة الوجود بل الموجود، وأخذ الوجهة فی العبادة والمداومة علي الاوراد المشحونة بالكفر والاباطيل التي لفقتها رؤسائهم، والتزامهم بما يسمونه بالذكر الخفي القلبی، شارعا من يمين القلب، خاتما بيساره، معبرا عنه بالسفر من الحق إلى الخلق تارة، والتنزل من القوس الصعودی إلى النزولی أخرى، وبالعكس معبرا عنه بالسفر من الخلق إلى الحق، والعروج من القوس النزولی إلى الصعودی أخرى، فیا لله من هذه الطامات... ١

حقیقت این است که به نظر من مصیبت صوفیه بر اسلام از بزرگترین مصیبت‌ها بوده است که ارکان اسلام را منهدم کرده، و در بنیان اسلام رخنه ایجاد نموده است، و پس از جستجوی زیاد و گشت و گذار در مضامین کلمات و سخنان ایشان و واقف شدن بر گوشه و کنار مطالبشان، و آگاهی پیدا کردن بر اسرارشان پس از ملاقات با رؤسای فرقه‌های مختلف ایشان برای من روشن شد که این درد و مرض از رهبانیت مسیحیت به دین ما سرایت کرده است، و این رهبانیت را گروهی از اهل سنت مانند "حسن بصری" و "شبلی" و "معروف" و "طاووس" و "زهری" و "جنید" و امثال ایشان از مسیحیت گرفتند، و سپس از آنان به شیعه سرایت نمود، تا اینکه بالاخره کارشان بالا گرفت، و پرچمشان به اهتزاز درآمد، به طوری که از اساس دین ما هیچ سنگی را بر روی سنگ دیگر باقی نگذاشتند. مطالب صریح کتاب و سنت را تحریف کردند، با احکام فطری و عقلی به مخالفت برخاستند، و به وحدت وجود، بلکه بالاتر از آن به وحدت موجود قائل شدند.

ایشان به عبادات و اوراد و اذکار خاصی شروع کردند که آکنده از کفر و چیزهای باطل بود، و رؤسای آنها آن را به هم بافته بودند، و ملتزم شدند به چیزی که آن را ذکر خفی قلبی می‌نامند، از طرف راست قلب شروع می‌کنند و به طرف چپ ختم می‌کنند، گاهی از آن به "سفر از حق به خلق"، و گاهی به "تنزل از قوس صعودی به نزولی"، و گاهی بر عکس از آن با عنوان "سفر از خلق به حق" و "عروج از قوس نزول به صعود" تعبیر می‌کنند، پس پناه بر خدا از این سخنان دور از عقل!

به هر حال اعتقاد به یکی بودن حقیقت وجود خالق و مخلوق و تعدد اعتباری و غیر حقیقی آن دو مطلبی است که بر خلاف حکم صریح عقل و برهان می‌باشد و هر کسی بدون تأمل بطلان آن را به طور بدیهی می‌یابد. آیات و روایاتی که بر بطلان آنها دلالت می‌کند نیز قابل احصا نیست. می‌توانید نمونه

آن‌ها را در هر صفحه کتاب مقدس خداوند، و تمامی کتب توحیدی مانند: نهج البلاغه، صحیفه سجادیه، اصول کافی، توحید صدوق، بحارالانوار، عیون أخبارالرضا علیه‌السلام و... ببینید. فهرست برخی از عناوین آن‌ها چنین است:

۱. ذات خداوند دارای اجزا نیست، و هر کس خداوند را دارای جزء بداند او را نشناخته است.
۲. خالق و خلق شبیه هم نیستند، و هر کس خداوند را همانند خلق بداند مشرک است.
۳. انکار وجودِ خلق، سوفسطایی‌گری است و حتی شیطان هم از چنین اعتقادی ابا دارد.
۴. اعتقاد به اینکه: "جز موجوداتی که پیوسته در تطور و تغیر و دگرگونی و تجلی و ظهور می‌باشند، موجود دیگری که خالق و آفریننده و ایجاد کننده اشیا باشد در کار نیست"، عقیده دهریان می‌باشد.
۵. هیچ چیزی از ذات خداوند پدید نمی‌آید.
۶. ذات خداوند متعال بر خلاف همه اشیا می‌باشد.
۷. خالق و مخلوق، دو موجود مبینند.
۸. جز خداوند متعال، همه اشیا مخلوق و حادثند؛ و خداوند، موجودی ازلی و ابدی می‌باشد.
۹. خداوند تعالی، قادر مطلق است و می‌تواند چندین برابر آنچه آفریده است خلق کند، و یا اینکه تمامی آنچه را که آفریده است نابود و معدوم فرماید.
۱۰. زمان و مکان، مخلوق خداوند است و بر ذات او - جل و علا - جریان نمی‌یابد.
۱۱. خداوند متعال دارای صفات و خصوصیات مخلوقات نمی‌باشد.
۱۲. هر چیزی که شناخته شود مخلوق است، و خالق متعال غیر آن چیز می‌باشد.
۱۳. خداوند متعال، فاعل مختار است نه مجبور.
۱۴. مرگ و قیامت و جزا و بهشت و جهنم حق است.
۱۵. انسان‌ها مکلف به انجام تکالیف الهی می‌باشند.
۱۶. انسان‌ها در انجام افعال خود مجبور نیستند، و افعال و گناهان خود را خودشان انجام می‌دهند نه خداوند.
۱۷. اهل ایمان با اهل کفر و الحاد یکی نیستند، و بت پرستان با خداپرستان تفاوت دارند.
۱۸. جهنم و عذاب و عقاب و انتقام الهی همه و همه اموری واقعی بوده و البته خداوند نه از خودش انتقام می‌گیرد، و نه خودش را می‌سوزاند، و نه اجزا یا مراتب یا اشکال و صور مختلف ذات خود را...

۱. امام صادق علیه‌السلام در باره شیطان می‌فرماید: إن هذا العدو الذی ذکرته... قد أقر مع معصيته لربه بربوبيته... بحارالانوار، ۱۰ / ۱۰۸؛ همانا این دشمنی که می‌گویی با وجود نافرمانی خود در مقابل پروردگار خویش، به خداوندی او اقرار دارد.

و امام رضا علیه‌السلام در تفسیر آیه «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» می‌فرماید: یعنی اعمی عن الحقایق الموجودة. بحارالانوار، ۱۰ / ۳۱۶؛ التوحید، ۴۳۷؛ عیون الاخبار، ۱۷۴ / ۱.

برخي مخالفان ملاصدرا

شماری از بزرگانی که با عقاید و اندیشه‌های ملاصدرا و تابعان و هم‌فکران او مخالفت ورزیده‌اند: ۱

۱. محمد ابراهیم بن صدرالدین محمد شیرازی (فرزند ملاصدرا).
۲. ملا مراد بن علی خان تفرشی.
۳. شمس‌الدین محمد بن نعمه‌الله گیلانی (ملاشمسا).
۴. ملا عبدالرزاق لاهیجی قمی ملقب به فیاض.
۵. ملا محمد بن علی رضا استرآبادی.
۶. ملا محمد باقر بن محمد مؤمن سبزواری.
۷. میرزا حسن بن ملا عبدالرزاق لاهیجی قمی.
۸. ملا محمد ملقب به جمال رضوی.
۹. ملا محمد صادق اردستانی.
۱۰. ملا محمد نعیم بن محمد تقی طالقانی (ملانعیما).
۱۱. سید حسن تفریشی.
۱۲. میرزا حسن کرمانشاهی.
۱۳. آقا بزرگ شهیدی.
۱۴. شیخ فضل‌الله زنجانی.
۱۵. آقا ضیاء‌الدین درّی اصفهانی.
۱۶. مولی رجب علی تبریزی.
۱۷. مولی محمد رفیع پیرزاده زاهدی.
۱۸. قاضی سعید قمی.
۱۹. میرزا محمد حسین طبیب قمی.
۲۰. شیخ علی خان ترکمانی اصفهانی قمی.
۲۱. مولی محمد شفیع اصفهانی.
۲۲. میر سید محمد یوسف طالقانی قزوینی.
۲۳. ملا حسن لنبانی دیلمانی گیلانی اصفهانی.
۲۴. حکیم ملا عباس مولوی.
۲۵. ملا میر محمد اسماعیل خاتون آبادی.
۲۶. ملا فریدون شیرازی.

۱. رجوع کنید به: "وجود العالم بعد العدم عند الامامیه" و "تنزیه المعبود فی الرد علی وحدة الوجود" علی احمدی، سید قاسم؛

مقاله "خرده‌گیران بر حکمت متعالیه و منتقدان صدر المتألهین (مکارم، هادی) مجله حوزه، ۹۳.

- ۲۷ . ملا عبدالله يزدي.
- ۲۸ . لطف علي بيك افشار.
- ۲۹ . مير قوام الدين رازي تهرانی اصفهانی.
- ۳۰ . ملا محمد تنكابنی گیلانی (فاضل سراپی).
- ۳۱ . آقا جمال خوانساري (جمال المحققين).
- ۳۲ . حاج ملا اسماعيل بروجردي حائري.
- ۳۳ . شيخ عبدالرحيم حائري.
- ۳۴ . حاج ملا علي بن ميرزا خليل طبيب تهرانی.
- ۳۵ . حاج شيخ علي حائري مازندرانی.
- ۳۶ . علامه شيخ محمد صالح مازندرانی سمنانی.
- ۳۷ . سيد محمد مير لوجي سبزواري.
- ۳۸ . مولی محمد صالح مازندرانی.
- ۳۹ . مولی محمد طاهر قمي.
- ۴۰ . عبدالعظيم بن حسين بيدگلي کاشانی.
- ۴۱ . شيخ علي بن محمد عاملي اصفهانی مشهدي.
- ۴۲ . علامه محمد باقر بن محمد تقی مجلسي.
- ۴۳ . ملا فضالله بن محمد شريف کاشانی.
- ۴۴ . ملا محمد سعيد لاهیجي گیلانی.
- ۴۵ . مير محمد نصير بن محمد معصوم بارفروشي.
- ۴۶ . مولی علي بن حسين کربلايی.
- ۴۷ . سيد محمد طباطبائي اصفهانی بروجردي.
- ۴۸ . ملا اسماعيل مازندرانی خواجهوي.
- ۴۹ . شيخ يوسف بن احمد بحرانی.
- ۵۰ . ملا فتح علي بن حسن علي.
- ۵۱ . سيد محمد علي طباطبائي شیرازي.
- ۵۲ . ميرزا ابوالقاسم قمي (ميرزاي قمي).
- ۵۳ . شيخ محمد بن عبدعلي آل عبدالجبار قطيفي.
- ۵۴ . ميرزا محمد بن سليمان تنكابنی.
- ۵۵ . آخوند ملا فيض الله دربندی شیروانی مجتهد.
- ۵۶ . آقا ميرزا محمد هاشم چهار سوقي خوانساري.
- ۵۷ . شيخ محمد قاسم اردوبادي بن محمد تقی.

۵۸. ملا عبدالعزيز بن احمد مقدس شيروانی.
۵۹. مولوي اعجاز حسن حاجي امروهي.
۶۰. ميرزا علي اکبر بن محسن اردبيلي.
۶۱. علامه محقق فقيه شيخ جعفر کاشف الغطاء.
۶۲. شيخ محمد حسن نجفي صاحب جواهر.
۶۳. شيخ اعظم انصاري.
۶۴. علامه شيخ علي سمنانی.
۶۵. شيخ محمد تقی آملی.
۶۶. سيد احمد خوانساري.
۶۷. علامه خوي مؤلف "منهاج البراعه".
۶۸. شيخ حر عاملی.
۶۹. سيد يونس اردبيلي موسوي.
۷۰. شيخ علي فرزند مرحوم صاحب جواهر.
۷۱. سيد اسماعيل طبرسي نوري.
۷۲. سيد عبدالله شبر.
۷۳. علامه سيد علي بهبهانی.
۷۴. سيد محمد کاظم يزدي.
۷۵. سيد ابراهيم اصطهباناتي (ميرزا آقا شيرازي).
۷۶. ميرزا محمد حسين نائینی.
۷۷. حاج شيخ محمد جواد خراسانی نجفي.
۷۸. سيد محمود حسینی شاهرودي.
۷۹. سيد محسن طباطبائي حکيم.
۸۰. شيخ عبدالله غروي مامقانی.
۸۱. سيد محمد حجت کوه کمره‌اي.
۸۲. حاج آقا حسين طباطبائي بروجردي.
۸۳. سيد ابوالحسن الموسوي اصفهانی.
۸۴. حاج آقا حسين طباطبائي قمی.
۸۵. سيد ابوالحسن رفيعی.
۸۶. شيخ عبد النبي عراقي.
۸۷. شيخ عبد الكريم حائري يزدي.
۸۸. سيد محمد رضا گلپايگانی.

- ۸۹ . سید شهاب الدین مرعشی نجفی .
 ۹۰ . سید ابوالقاسم موسوی خویی قدس سرهم .

سلام بر سپیده علم و معرفت
 در فجر ظهور نور
 در صبح نزدیک
 أليس الصبح بقريب؟
 السلام علي الدين المأثور والكتاب المسطور
 السلام علي بقية الله في بلاده وحجته علي عباده
 المنتهى إليه موارث الانبياء
 ولديه موجود آثار الاصفياء...
 اللهم عجل فرجه، وقرب زمانه
 وكثر أنصاره، وأهلك أعدائه...